



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز
CHASHM ANDAAZ

آذر/دی ۱۳۷۵ شماره ۵۲ טבת - שבט תשנ"ז December 1996/January 1997 No. 52

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی نصخ ایسرائل و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد .

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸ـ۳٤٤ـ۷٤۷۳
۲۱۳ـ٦۲۲ـ۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸ـ۷۷۸ـ۷۸۱۰



MAZOL TOV مبارک باد
SIMCHA (CELEBRATION) DIRECTORY

Engagement . Wedding . Bar/Bat Mitzva . Showers . Brit . Birthday . Anniversaries



قنادی

قنادی لوپاله (کاشر)
(۳۱۰) ۶۵۹ - ۴۹۶۶
شیرینی و نانها بدون استفاده از فرآورده‌های شیری ساخته میشود.

قنادی وی نیا
(۳۱۰) ۳۹۵ - ۱۱۱۵

French Bakery
قنادی شیرینی‌سرا
(بدون مصرف روغن حیوانی)
6900 Reseda Blvd. Reseda, CA 91335
(818)996-5104
18000 Ventura Blvd. Encino, CA 91316
818)757-1248
12231 Santa Monica Blvd.
Los Angeles, CA 90409
(310)207-7120

نقره فروشی

نوبهار
بزرگترین وارد کننده نقره‌های ایران با قیمت‌های غیر قابل رقابت
(۲۱۳) ۶۲۴ - ۵۱۷۴

همیشه شیرین کام باشید

کارت عروسی

چاپخانه L.A. Press
همه‌گونه کارت عروسی
(۲۱۳) ۹۳۶-۸۸۸۸



کیترینگ

کیترینگ شارون
کیترینگ انتخابی نصح اسرائیل و هتل‌های معتبر لس‌آنجلس
(۸۱۸) ۳۴۴ - ۷۴۷۳
(۲۱۳) ۶۲۲ - ۱۰۱۰



عکاسی و فیلمبرداری

سایه فیلم
آماده ضبط خاطرات خوش زندگی شما و عزیزتان می‌باشد.
(۳۱۰) ۶۵۲ - ۳۳۳۳
351 S. Robertson Blvd.



بادکنک و گل آرائی

گل آرائی و بادکنک شهلا
برای عروسی - برمیتصوا - بت میتصوا - نامزدی و دیگر مهمانی شما
(۸۱۸) ۹۹۹ - ۳۴۲۸



کلاه - صیصیت

SOLOMOS BOOK STORE
لوازم عروسی - کلاه - صیصیت - کاپ نقره - کتوبا
(۲۱۳) ۶۵۳ - ۹۰۴۵

ربای

ربای ملکان
انجام هرگونه مراسم مذهبی
عقد و ازدواج، سخنرانی، برمیتصوا و بت‌میتصوا
(۳۱۰) ۲۷۵-۸۸۵۲



چشم‌انداز

Published by:

International Judea Foundation

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

TEL: (310) 479-4798

FAX: (310) 445-5488

سردبیر: داریوش فاخری

مدیر داخلی: شهرام سیمان

دستیار سردبیر: نصیر ابراهیمیان

روابط عمومی: مهندس آشر آرام‌نیا

سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد

بخش انگلیسی: شاندی مهدیان

با همگامی: نویسندگان، مترجمین و گزارشگران چشم‌انداز

تایپ ست: مینو حمودوت

امور هنری: انتشارات نازگل

چشم‌انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی بـا هـدف‌های بشـردوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق بـه آنـان است و لزوماً بـازتاب دیـدگاه چشم‌انداز نیست.

چشـم‌انـداز، در انـتخاب مـقاله‌های رسـیده آزاد است و درسـتی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، باز پس فرستاده نمی‌شود. نامه‌های بدون نام و نشانی، قـابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مـقالات شـما، بـا امـضاء محفوظ ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

چشم‌انداز

۴۷۹۸ - ۴۷۹ (۳۱۰)



در این شماره می‌خوانید

January 1997 No. 52 دی/بهمن ۱۳۷۵ شماره ۵۲

روی جلد: غروب

اثر: ناهید حقیقت



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم؟

داریوش فاخری

« خیز پلنگ »

«تعقیب دانش بخاطر نفس دانش، علاقه‌ای تعصب‌آمیز به عدالت و میل شدید به استقلال فردی - اینها چهره‌های تابان معارف یهودند و از این نظر افتخار دارم که یهودی هستم.»

«آلبرت انیشتن»

جای تأسف است که «سازمان فدراسیون»، فردی عالم و بی نیاز را گدای کاسه بدست می‌خواند.

جای تأسف است که شخصی با چنین طرز تفکر و نحوه زندگی در میان جامعه ما را امر به سکوت می‌دهد.

متن سخنرانی سخنران عمده روز کیپور دو کنیسای سازمان فدراسیون و چاپ (تأیید) آن در مجله شوفار (لس‌آنجلس، شماره ۱۰۴ اکتبر و نوامبر ۱۹۹۶ - ص ۴۲) زنگ خطری برای جامعه نوپای ما در این دیار و نقطه عطفی در فعالیتهای «سازمان فدراسیون» می‌باشد. زنگ خطر از آن جهت که مقررات دست و پا بند با مایه فاشیستی که بصورت پنهانی و از طریق توطئه و خدعه و زدوبند چه در ایران و چه در این خطّه دنیا - بر علیه افراد و مصلحین اجتماعی از خود گذشته و آزاده و با شخصیت متفاوت از عُمال زور، اعمال می‌شد، حالتی علنی به خود گرفته است. این سخنرانی و نوشته با الهام و پشتیبانی گردانندگان پنهانی (اعتقاد واثق دارم که تمام اعضاء هیئت اجرائی و مدیره از وجود چنین طرح و توطئه‌ای بر علیه جامعه و آزادی فکر و بیان عقیده مخالف، بی خبر بوده و اکنون نیز از دامنه و انگیزه‌های شخصی طراحان آن بی خبرند) این سازمان نوشته شده است.

غرض از نوشتن این مقاله نه تنها اینست که از شرف و عزت افراد پاکدامن و افتخار آفرین جامعه دفاع کنم بلکه با روشن نمودن زوایای تاریک و ارائه راهی کمکی باشم برای جلوگیری از سقوطی که سکوت جامعه در قبال این وقایع آن را غیر قابل اجتناب می‌سازد.

سانسور و عوارض آن

«انسان خوب بی دفاع است و آن که بی دفاع است زیر ضربات چماق خورد خواهد شد. ولی از طریق اعمال خشونت می‌توان به همه چیز دست یافت. جنایت به ده هزار سال سابقه پشتگرم است، در حالی که مهربانی و محبت محتاج محافظ است و محافظی پیدا نمی‌شود».

« برتولت برشت »

کسانی که از گذشته (تاریخ) یاد نمی‌گیرند محکوم به تکرار آنند».

تاریخ بشریت پر است از افراد حسود - بی مایه - زورمند و مکاری که با همکاری عمال دست آموزشان به انواع جنایات بر علیه روشنفکران، آزادیخواهان و انساندوستان دست زده‌اند.

به تون حمام ریختن محصول تمدّن و فرهنگ چند هزار ساله

مصر توسط **«عمروبن‌العاص»** یا فرهنگ غنی کتابخانه‌های ایران توسط «سعدبن‌ابی‌وقاص» که توسط **«عمر»** صورت گرفت. سر بریدن **«مانی»** توسط **«خسرو پرویز»** پس از شکنجه بسیار یا خدعه‌ای که **«انوشیروان دادگر!!»** بکار برد و با دروغ **«مزدک»** و گروهی از یارانش را بدون اسلحه به باغ شاهی دعوت کرد و خود با تبرزین سر این فرد دلسوز به حال جامعه و بهبود آن را از تن جدا نمود و بنا به نوشته **«ابن‌اثیر»** و **«روضة‌الصفا»** در حوالی جارزونهروان حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر مزدکی را در یک سحرگاه خونین سر برید و از خون آنان آب روان نمود. **«خواجه نظام»** نوشته است «بسیاری را زنده بگور کردند»، همه و همه لکه ننگی بر دامن **پرافتخار ایرانیان و جهان بود.**

«هارون‌الرشید» و **«مهدی»** خلیفه عباسی از جمله خلفایی بودند که ایرانیان آزاده و روشنفکران عهد خود را بجرم «زندیق» بودن، مجبور به نوشتن «پشیمان‌نامه» - تعقیب - دستگیر و سرکوب می‌نمودند. مهدی کسی را برای این کار گماشته بود که او را «صاحب‌الزنادقه» می‌نامیدند.

«شاه اسماعیل» اول چون بر تخت سلطنت ایران نشست، برای ترویج مذهب شیعه و برانداختن مذهب تسنّن، گروهی از مریدان خود به نام «تبرائیان» را مأمور کرده بود که در کوچه و بازار بگردند و به آواز بلند خلفای سه‌گانه و دشمنان علی و دوازده امام (عم) و سنّی مذهبان را لعنت کنند. هر کسی که لعنت تبرائیان را می‌شنید باید بود با صدای بلند بگوید **«بیش باد و کم باد»** و اگر در گفتن این جمله تأمل میکرد مجازات می‌گردید.

«شاه عباس اوّل» متفکران و مبارزان دوره خود را به یک دسته جلاد مخصوص خودش به نام «چیگیین» می‌سپرد که رئیس آن شخصی به نام «ملک علی سلطان جارچی» بود. کار این دسته این بود که مخالفان نظر شاه عباس را زنده زنده در حضور او و درباریانش بخورند.

بی دلیل نیست که **«عبید زاکانی»** با طنزی تلخ می‌نویسد: «تا توانید سخن حق مگوئید تا بر دلهای مردم گران نشوید». یا در «راستی و وفاداری مبالغه نکنید تا به قولنج مبتلا نگردید». «محمد زهری» شاعر معاصر ایرانی نیز سروده بود:

از کسی پرسیدم «راه اندیشه کجاست»؟ با تحیّر پرسید «از کدامین شهری؟» گفتم «از شهر نبینید و نپرسیدم» گفت «عافیت در این است که ندانی ره اندیشه کجاست».

از الیگارشهای آتن تا امپراطوران سفاک رومی - از انکیزاسیون قرون وسطی که در آن کشیشان و زورگویان مستبد، یهودیان و صاحبان عقاید مختلف را یا سوزاندند یا مجبور به ترک وطن کردند تا استالینها - هیتلرها و عیدی امین‌های دوران معاصر، **گالیله، سقراطها، ابن‌رشدها** و **ابن سیناها** و **خیامها** و **ابوالخیرها** و **حلاج‌ها، غزالی‌ها، قائم‌مقامها** و **امیرکبیرها** یا فراری بودند یا شربت شهادت سر کشیدند. حتی چند صد سال پیش **«اسپینوزا»** متفکر و فیلسوف یهودی نیز توسط محکمه‌ای یهودی بخاطر عقایدش از جامعه طرد شد، چراکه با وضع موجود چون **ماکیاولها** و یا دریوزگان دیگر مداح بارگاههای وقت نخواستند بسازند و حاصل سالها مرارت و دانش اندرزی خود را برای بهبود وضع جامعه و بشریت ارائه می‌کردند. آنان برای شأن انسانی، برای کسی که **«سعدی»** در توصیفشان می‌گوید: «حق می‌بینند و حق می‌گویند و حق می‌جویند و حق می‌باشند» ارزش قائل بودند. آنان **«عنصری»** و **«فرخی»** نبودند که گدای درگاه **«محمود غزنوی»**ای باشند که خون روشنفکران زمان خود را به اتهام «قرمطی» بودن می‌ریخت. اینان **«ناصر خسرو»**وار می‌زیستند که عقیده داشت:

چه حاجت به پیش امیرم که دانم
که گر میر پیشم نخواند بمیرم

و یا **حافظ** وار که:

گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمه خورشید دامن ترکنم

آری در برابر چنین انسانهایی چون ظلمت در برابر نور - چون تاریکی در مقابل روشنی، چون غریزه بدی در برابر نهاد خوبی کسانی هستند که به قول **«اقبال لاهوردی»** بندگی آدم می‌کنند:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

می‌گویند افکار افراد و گروهها را با بررسی بستر فرهنگی و اجتماعی خاصی که از آن برخاسته - در آن است و می‌خواهد به آن

برسد - شرایط مادی که در آن زندگی می‌کند - میزان تأثیر و درجه آگاهی او از آنها و تلاشی که در این راه می‌کند باید شناخت.

باید دید این یهودیان ایرانی در میان قهرمانان **تورا** دنبال راه **«قارون»** رفته و **«موسی»** را قبول ندارند؟ آیا **«شائول»**‌وار در کهنسالی خود کمر به قتل **«داوود»** جوان بسته‌اند؟ یا سر **«یحیی»** را با رقص **«سالومه»**‌ای بر سینی می‌گذارند؟ و دنیای زیبای معنوی جاودانی وعده داده شده را به بقای این عمر چند روزه می‌بخشند.

آیا از پیشینه ایرانی خود دارای خصلتی هستند که **«جمال زاده»** در کتاب «راه آب نامه» از زبان قهرمان داستانش در مورد ایرانیان می‌نویسد: «هیچ کار دنیا را جدی نمی‌گیرند مگر در سه مورد مخصوص - یکی شکم - یکی کیسه و یکی تنبان». وقتی پای این سه چیز به میان آید یوسف را بکلافی و خدا را به خرمایی می‌فروشند!؟ یا از آن نوع کسانی که «فروغ فرخزاد» درباره‌شان می‌نویسد:

«شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد. یعنی وقتی شعر می‌گویند شاعر هستند. بعد تمام می‌شود، دو مرتبه می‌شوند یک آدم حریص، شکموی، ظالم، تنگ فکر، بدبخت، حسود، فقیر. خب من حرفهای این آدمها را قبول ندارم...وقتی مشتهایشان را گره می‌کنند و داد و فریاد راه میاندازند - یعنی در شعرها و در مقاله‌هایشان - نفرتم می‌گیرد و باورم نمی‌شود راست می‌گویند. می‌گویم نکند فقط برای یک بشقاب پلو است که دارند داد می‌زنند. فکر می‌کنم کسی که کاری هنری میکند باید **«اول خودش را بسازد و کامل کند»** بعد از خودش بیرون بیاید و به خودش مثل یک واحد از هستی و وجود نگاه کند».

یک نویسنده مسئول و متعهد به نقش خود در قبال گذشتگان و آیندگان واقف است و نبایستی طپانچه‌دار افراد ماسک‌داری بشود که آزادی اندیشه و بیان را تجمّل می‌دانند و به ضرورت آن برای بقای یک جامعه واقف نیستند. سانسور کردن عقاید دیگران و دستور «دم فرو بستن» به (خصوصاً عالمان آزاده) دادن باعث جلوگیری از ابتکار و خلاقیّت، کشتن شور و شوق و باعث توقف و رکود جامعه‌ای می‌گردد که در غایت هیچکس از آن سود نخواهد برد.

نشریه و سازمانی که تنها با پذیرفتن اندیشه‌های دست‌آموز و رام در متنی از سنن و مقرراتی که فقط خوشایند آنان را فراهم میکند باعث ایجاد تفرقه - ترس و بدگمانی افراد به یکدیگر و ایجاد جوّی برای کینه‌توزی به اندیشه‌ها و عملکردهای پوینده و راهگشا به افق‌های روشن‌تر و گسترش یافته کل جامعه می‌گردند.

در هر کجای دنیا وقتی افرادی تملک تمامی حقیقت را با بغضی کورکورانه از آن خود بدانند و با کمک بی مسئولیتی دیگران که با سطح نازل افکار و فقدان بینش اجتماعی و بدون دل‌نگرانی برای آینده‌ای مشترک دور آنان حلقه می‌زنند باعث می‌شوند که آدمهای دلسوز و صادق و پاک طینت جامعه از آن دور شده - دست از قلم و قدم بکشند و میدان را برای اوباشان اجتماعی باز بگذارند. در چنین محیطی است که نویسنده برای خوشامدگوئی «دوستان عزیز» می‌نویسد نه یاری رساندن به رشد اندیشه مردم. صراحت جای خود را به وقاحت می‌دهد و نوشته‌ها بر مبنای مصلحت شخصی و برای سود رسانی به خود و نه ارائه واقعیّت در معرض عام قرار می‌گیرد. و به قول **«حافظ»** آن قدر در خرقه سالوس لاف صلاح می‌زنند که در نهایت شرمسار رخ ساقی و می رنگین خواهند شد.

نشریه سازمان فدراسیون با تحقیر یک فرد عالم و بی نظیر و تأکید بر عملی که در برابر خدا در روز توبه و آمرزش طلبی (کیپور) **انجام داده ناقض حداقل این فرامین مقدّس تورات است.**

۱ - فرمان قتل مکن که به معنی ریختن خون و خجالت دادن یک فرد در ملاء عام بدون نفعی اجتماعی می‌باشد.

خواهش میکنیم

اگر به دلایلی بیش از یک نشریه چشم‌انداز را دریافت میکنید، خواهشمندیم برای جلوگیری از حیف و میل پولی که میتواند به مصارف عام‌المنفعه دیگر جامعه برسند آدرسهای اضافی را به ما اطلاع بدهید.

۲ - فرمان **سنگ در برابر کوری مگذار** که این کار را با سخنان نادرست به انسانهای بیخبر از جریان گفتن، انجام داده‌اند.

۳ - اصل ***Derech Eretz*** را زیر پا گذاشتن - نجابت انسانی، رفتار پسندیده‌ای که با دیگران عادلانه رفتار کنی که با تمامی تورا آن را یکی می‌دانند.

۴ - **«لاشون‌هارع»** که باز خبری را درباره کسی شایع کردن که منجر به نفعی اجتماعی نمی‌گردد.

۵ - **سینت هینام** (نفرت ورزی بی دلیل) که این خود به گفته علمای یهود باعث خرابی معبد دوم گردید.

«کانت»، فیلسوف فرانسوی می‌گفت: «فرد می‌تواند برای شخص خود و تازه آن هم فقط برای مدتی روشنگری، آنچه را که باید بداند را به عقب بیاندازد، اما یکسره چشم پوشیدن از آن، حتی اگر فقط برای خودش باشد، تجاوز به حقوق مقدس بشریت و پایمال کردن آنهاست تا چه رسد به آن که برای آیندگان باشد». در جایی دیگر خوانده بودم که «ما آینده را از اجدادمان ارث نمی‌بریم بلکه آن را از فرزندانمان به عاریت گرفته‌ایم». در این رابطه این دین را به فرزندانمان داریم که نگذاریم خشونت و کینه‌ورزی و نفرت و خود محوری جامعه را از هم بپاشد و انسانهای اندیشمند و دل‌پاک را متواری بکند.

«گاندی» می‌گفت: خشونت هرگز حقیقت را به کرسی ننشانده است. زیرا اقدام به خشونت نشانه‌ای است از حماقت و جهل و خشم بی حاصل». و افسوس که به قول **حافظ:**

نشان اهل خدا عاشقی است، با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

جامعه ما از کینه‌ورزی و نفرت و دشمنی «مشایخ»!! شهر نسبت به کسانی که زیر چتر سازمانشان نمی‌روند و آنچه آنان می‌خواهند نمی‌گویند و نمی‌نویسند، خسته است. این طریقه و روشی نه برای اداره امور و نه راه گشای بحثها و گفتگوهای سالم در سطح جامعه خواهد بود.



کسی می‌گفت: «آدم مهمی بودن خوب است ولی آدم خوبی بودن مهمتر است». باور کنید می‌توان کار خوب و مفید در جامعه نمود و رئیس همه نبود. نگاهی به از خود گذشتگی **«ربای زرگری»** و فداکاران آکادمی تورت حئیم، روبن دخانیان و یاران صدیقی که مجتمع فرهنگی ارتص را سر پا نگاهداشته‌اند، برادران نی‌داود که عرق‌ریزان و صادقانه و خدایی برای بچه‌های ما عمر می‌گذرانند و تنی چند دیگر، نمونه بارز آن و پشتیبانی جامعه از این افراد دلیل موجه آگاهی مردم است.

«رومن رولان» گفته بود «هیچ چیز بالاتر از یک انسان شرافتمند نیست». خدای من آدمها نباید برای دست‌یابی به جایی که می‌خواهند برسند آنها را وجه‌المصالحه قرار دهند. اگر چه «خیز پلنگ» می‌تواند درسی برای آنان باشد. می‌گویند که پلنگ چون خود را برتر از هر کس و هر چیز می‌داند شبهائی که قرص کامل ماه در آسمان است به بالاترین نقطه کوه می‌رود و سعی میکند با خیزی به طرف آن و تصاحبش، برتری خود را به جهان پیرامونش به اثبات برساند و در این راه به پائین دره سقوط می‌کند و باعث از بین رفتن خود می‌شود. «خیز پلنگ بسوی ماه» - راه یکدیگر را بستن و دیوار بودن و از آن راه امید به رهایی راکشتن ما را به جایی نمی‌رساند که استحقاقش را داریم و بایستی برای خودمان و فرزندانمان به قول فیلسوف آلمانی **«نیچه»**: «کارمان این باشد که جهانی زیستنی‌تر بسازیم» و این وظیفه در این مورد بخصوص، بیش از همه، به عهده هیئت اجرائی و هیئت امنای جدید سازمان فدراسیون است که ثابت کنند که علاوه بر آن که انسانهای شرافتمند و دوست‌دار جامعه‌اند، چون افرادی که بیش از آنان در این مسند بوده‌اند آلت دست گردانندگان پنهانی و طراحان این اعمال زیان‌آور نخواهند شد و از آنان در هر موردی جواب بخواهند.

کتاب بسوی کمال

در ماه گذشته دوست ارزنده من و جامعه یهودی - در ایران و آمریکا، آقای داوود ادهمی، کتاب **بسوی کمال** که نوشته خودشان است را برای من فرستادند. با **داود ادهمی** در لس‌آنجلس آشنا شدم ولی او را از میان مقالاتش در روزنامه ایسرائل چاپ ۵۰ سال پیش در ایران و فعالیتهای خستگی ناپذیر این پیر دلسوز در آمریکا،



شناختم.

کتاب بسوی کمال ثمره دانسته‌ها و قریحه منحصر بفرد داود ادهمی، داستانی طولانی است که به چند بخش تقسیم شده ولی بهم مرتبط‌اند. بخش ادبی - داستانی کتاب دراماتیک است و بخش تاریخی واقعه **«مستر حیثم»** که قهرمان بیگناه جامعه ما شناخته می‌شود به نحو جالبی به آن پیوند می‌خورد. رد ماتریالیسیم و پافشاری بر عقاید مخالف آن چه در داستان و چه در محاوره‌های قهرمان داستان در مناظره‌های بحثی فیلسفی او حاکی از دلسوزی بی پایان و عشق مفرط نویسنده کتاب به جامعه انسانی و پایداری او برای تحقق بخشیدن به ایده‌آلهای زیبائی است که از جوانی به آنها پای‌بند است.

آقای ادهمی ارزشهایی که دوست دارد را بدون ابهام و از زبان قهرمانان داستانش بصورت راوی نقل میکند. برای او یا انسانها در سیاهی‌اند یا در سپیدی و طیف این میان را نمی‌پسندد و این عمل را در کتاب او در قسمتهای مختلف آن می‌بینیم حتی در تاریخ دور و نزدیکی که وقایع اتفاق می‌افتند.

بسوی کمال ثمره و چکیده قریحه‌ای زیبا - ارزشهایی فاسد نشدنی و ایده‌آلهایی خداپسندانه است. آقای داود ادهمی این بار نیز با صمیمیت و اصالت منتها بصورت یک کتاب با جامعه‌اش حرف می‌زند و راه می‌گشاید.

آرزوی طول عمر و بودنشان را داریم.

این کتاب را می‌توانید از سازمان سیامک ابتیاع کنید. □

شالم

P.O.Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 479-4798
Fax: (310) 445-5488



رویدادهای سازمان سیامک

کلاسهای عبری

در ماه گذشته کلاس عبری برای بزرگسالان تشکیل گردید. این کلاس روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته برای ۲۴ جلسه ادامه خواهد داشت. در طی این دوره که توسط خانم «میریام» که سابقه ۱۵ ساله تدریس در اسرائیل و آمریکا را داراست، اداره می‌شود. شرکت کنندگان علاوه بر یادگیری الفباء عبری قادر خواهند شد عبری را خوانده و معانی آن را درک کنند.

دومین کلاس ابتدائی برای صبحها که مورد درخواست عده‌ای قرار گرفته است در صورت رسیدن شرکت کنندگان به حدّ نصاب ۱۰ نفر تشکیل خواهد شد. در صورت علاقمندی می‌توانید با دفتر سازمان «سیامک» ۸۳۳۲-۷۰۵ (۸۱۸) و ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید.

کلاس *S.A.T* و *P.S.A.T.*

کلاسهای آمادگی برای امتحانات پذیرش در دانشگاه‌ها و امتحانات قبل از آن در دبیرستانها که شامل دروس ریاضیات و تقویت زبان انگلیسی است در منطقه تارزانا برای نوجوانان تشکیل گردید. این کلاسها که با نرخ بسیار نازلی ارائه و توسط معلمین بسیار کارآزموده و با استفاده از اوراق امتحانی سالهای گذشته تدریس می‌گردد، آینده بهتری را برای فرزندانمان پیش‌بینی می‌کند.

در صورت حدّ نصاب ۱۰ نفر علاقمند این کلاسها در منطقه غرب لس‌آنجلس نیز ارائه خواهد شد.

کلاس سواد فرهنگی *Cultural Enrichment*

برای پر نمودن فاصله سطح تدریس مدارس پیشرفته خصوصی و مدارس عمومی، کلاسی برای بالا بردن اطلاعات عمومی لازمه برای زندگی و امتحانات ورودی دانشگاه تهیه دیده شده است. در صورت علاقمندی ۱۰ دانش‌آموز کلاسهای هشتم تا دهم متوسطه این کلاسها تشکیل خواهد شد.



اطعام نیازمندان

آخرین روز یکشنبه ماه نوامبر، تعدادی از نوجوانان سازمان سیامک با تهیه غذا، میوه و نوشیدنی به داون‌تاون لس‌آنجلس رفته و برای سومین سال متوالی نیازمندان را غذا دادند. در این تجربه زیبا و فراموش نشدنی به ۲۵۰ نفر از آدمهای مختلف (از نظر سن - نژاد و رنگ و مذهب) غذا و نوشیدنی داده شد.



این برنامه قرار است به جای هر یک سال یکبار، سه مرتبه اجرا گردد. در صورت علاقمندی می‌توانید با دفتر سازمان تماس حاصل نمائید.

کمکهای پوشاکی و لوازم خانه

در ماه گذشته نیز عده‌ای از خانواده‌های انساندوست با اهداء لوازم غیر ضروری خود به سازمان سیامک ما را در راه کمک به خانواده‌های نیازمند یاری دادند.

این لوازم در ابتداء به خانواده‌های نیازمند جامعه ارائه شده و مازاد آن به سازمانهای خیریه دیگر اهداء می‌شود. در این جا لازم است که از این افراد خیّر که به یاری آمدند، تشکر کنیم.

آقایان، ایرج نفیسی - سعید نافه - جوزف فرّهی - سعید سعیدفر - ناصر برال - جیکوب متباحی - شهرام نعمانیم - فرشاد رفیع و خانمها، پوران سیانی - مینو کوتال و فرزانه اسحاقیان.

تیم بستکتبال

دو تیم بسکتبال نوجوانان سازمان سیامک در عرض ۲ ماه گذشته تشکیل گردیده و به تمرینات خود ادامه می‌دهد. اعضاء این دو تیم که تعدادشان به ۲۴ نفر می‌رسد در سالن سرپوشیده و روی زمین پارکت تمرین می‌کنند. برای این تیم‌ها یونیفورم مخصوص تهیه شده و تحت نظر دو مربی و با اصول فنی بازی می‌کنند. در نظر است که به زودی مسابقاتی بین این دو تیم و تیمهای دیگر لس‌آنجلس برقرار گردد. علاقمندان می‌توانند به سازمان سیامک تلفن نمایند.

گروه ورزشی زیر نظر آقای هوشنگ فرزام و مربیان این تیم‌ها دانی ایمانوئل و مایکل سپارزاده می‌باشند.

کمک درسی

از ساعت ۲ تا ۶ بعد از ظهر هر روز دانش‌آموزان دبیرستانی می‌توانند به دفتر سازمان سیامک در تارزانا مراجعه نموده و تکالیف مدرسه خود را انجام بدهند. در صورت نیاز به کمک مربی دلسوز و رایگان برای حل مشکلات درسی در آنجا حضور دارد.

بازی - بازی - بازی

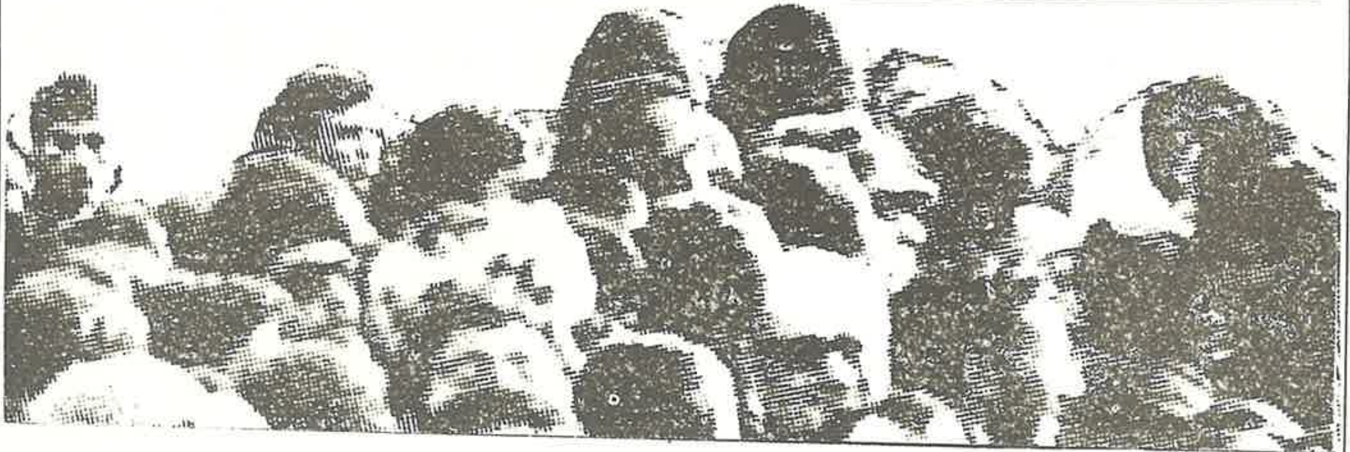
میز پینگ پونگ - بیلیارد و ماشینهای ویدئو برای استفاده و بصورت رایگان در دفتر سازمان سیامک و در محیطی سالم تعیین شده است. علاقمندان می‌توانند با این دفتر تماس حاصل نمایند.

نمایش فیلم

پنجشنبه اول و سوم هر ماه نمایش فیلم‌های خوب در دفتر سازمان سیامک برای علاقمندان بزرگسال اجرا خواهد گردید. بعلت محدودیت جا لطفاً برای رزرو صندلی از قبل اقدام نمائید.

پیشنهادات؟

در صورتی که پیشنهادی برای سازمان «سیامک» دارید لطفاً ما را راهنمایی کنید. ۸۳۳۲-۷۰۵ (۸۱۸) و ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰).



تاریخ مهاجرت یهودیان

بخش دوم

برگردان شهره نوفر

بخش پنجم:
فقر و پیشرفت

یکشنبه اول مارچ ۱۸۹۱ الکساندر دوم تزار روسیه توسط گروههای آزادی طلب ترور گردید و آرزوی گروههای آزادی طلب که منتظر قیام طبقه محروم مردم بعد از قتل تزار و حکومت بر علیه روسیه بودند به باد داده شد. الکساندر سوم پسر تزار که بعد از پدر به امپراطوری روسیه رسید اعلام نمود که پدرش توسط یهودیان ترور گردیده و این افترا باعث مرگ بیشتر از دهها هزار یهودی بین سالهای ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱ گردید.

ولی قضیه یهودیان روسیه و آزار و اذیت و تهمت زدن و تنفر مردم از آنان از گذشته دورتری شروع می‌گردد.

در اوایل قرن چهاردهم به دعوت پادشاه لهستان که در صدد پیشرفت اقتصادی طبقه کارگر، بود عده‌ای از یهودیان طبقه پایین از سایر کشورهای اروپایی به لهستان رفتند. این عده به کارهای، داد و ستد، مهمانخانه داری، ربا خواری، چاه‌کنی و مالیات گیری و غیره پرداختند و کم‌کم بصورت مردم با نفوذ و طبقه متوسط در آمدند و به زندگی راحت و بی دغدغه‌ای ادامه می‌دادند.

در اواسط قرن نوزدهم کشور لهستان صحنه تاخت و تاز همسایگان قرار گرفت سوئدی‌ها از یکسو و روسها از سوی دیگر لهستان را قطعه قطعه کرده و به تاراج بردند. متأسفانه اکثر قسمتهای یهودی نشین به اشغال دولت روسیه در آمد. یهودیان روسیه از قرنها قبل زیر غُل و زنجیر سخت روسها زندگی نکبت‌باری را می‌گذراندند. ولی برای یهودیان تازه وارد آینده تاریکتری در نظر گرفته شده بود. این یهودیان که چندین قرن بصورت آزاد و برابر زندگی نموده بودند، مجبور به رعایت قوانین سخت و ناهنجار روسیه شدند. زندگی در میان گتو برای این یهودیان بخت برگشته کافی نبود، صدها قانون و تبصره جدید نیز به قوانین ضد یهودی سابق روسیه روز بروز اضافه گردید. اجازه داشتن اجاره بندی، دادوستد، هتل داری و واسطه‌گری، و بازرگانی از یهودیان گرفته شد و این بخت برگشتگان از شهری به شهری و از دهی به ده دیگر اخراج می‌شدند.

دولت روس یهودیان را به دور افتاده‌ترین نقاط تبعید می‌نمودند و آنان را وادار به مزرعه‌داری و کشاورزی بدون دستگاههای لازم و زمینهای ناهموار می‌نمودند. هزاران یهودی از گرسنگی و مشقت و سرمای زیاد به هلاکت رسیدند.

یکی دیگر از قوانین ضد یهودی که در سال ۱۸۳۰ به یهودیان تحمیل گردید، فرا خواندن پسران ۱۲ سال به خدمت سربازی بود. تزار و دست اندرکاران حکومت روسیه و وقت کوشیدند که در مدت ۶ سال فکر این کودکان را با کارهای سخت و دستورات سربازی و بیگاری از یهودیت باز گردانند و چون موفق شدند قانون جدیدی وضع کردند که مردان یهودی که به سن ۲۱ سال برسند باید مدت ۲۵ سال در ارتش روسیه خدمت کنند و در این مدت از رتبه سرباز صفر بیشتر ترقی نخواهندکرد. پسران یهودی زیادی از ترس به سربازی رفتن از خانه و کاشانه‌شان فرار کرده به کشورهای همسایه پناهنده شدند.

بین سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ الکساندر دوم و با اعطای آزادیهای

نسبی به یهودیان، اجازه یافتند که در شهرهای بزرگ مثل مسکو، کی‌اف و سنت پترزبورگ زندگی کند ولی افکار ضد یهود مردم عادی نسبت به یهودیان کمتر نگردید. باز هم روسها یهودیان را مسئول فقر، گرسنگی، سایر مشکلات زندگی خود و همینطور قتل و ترور الکساندر دوم می‌دانستند.

بعد از ترور الکساندر دوم قوانین جدید ضد یهودی به ۶۵۰ قانون قدیم اضافه گردید. اجازه داشتن زمین و یا خانه از آنان گرفته شد. حق وکالت و یا رأی دادن و اجازه وارد شدن به مدارس و دانشگاهها از یهودیان گرفته شد.

۱۴ هزار مقنی از مسکو اخراج شدند. اجازه فروش مشروبات الکلی از یهودیان گرفته شد و زندگی آنان رقت‌بارتر گردید. یکی از روزنامه‌های وقت روسیه درباره طرز زندگی یهودیان نوشت:

«یهودیان در دخمه‌های نم‌دار وحشتناکی زندگی می‌کنند. کثافتشان همه جا را گرفته است. درون و بیرون خانه‌ها رنگی از تمیزی ندارد. در هر خانه کوچک ۵ یا ۶ خانواده و دهها کودک زندگی می‌کنند. خبری از میز و صندلی و تختخواب نیست همه روی زمین نمناک و پر از مرض زندگی می‌کنند و می‌خوابند، خوردن گوشت از بزرگترین آرزوهای این بی‌نوایان است. ناهار امروزشان نان و آب است و غذای فردایشان آب و نان». با این وصوف ۴ میلیون یهودی روسیه، زندگی مشکل و رقت باری را می‌گذرانند. در فاصله سی سال بعد از ترور الکساندر، یک سوم یهودیان اروپای شرقی با وطن و کاشانه‌شان بدرود گفتند. اکثر این یهودیان سرگردان به آمریکا مهاجرت نمودند. اولین گروه وارده شده به نیویورک در تاریخ ۲۹ جولای ۱۸۸۱ تعداد ۲۵۲ نفر یهودی روسی بودند که ۳ ماه بعد از غائله (الیزابت گراد و کشتن صدها یهودی به خاک آمریکا قدم نهادند.

مشکل یهودیان اروپای شرقی و روسیه مشکل بغرنجی بود. در نظر بگیرید مردم بی سوادی که در دهات کوچک و از نقشه بدور مانده روسیه تزاری زندگی می‌کردند و حتی اجازه خروج از دهکده خود را نداشتند، با چه شهامتی، نه تنها سرتاسر روسیه را زیر پا گذاشتند بلکه میبایستی از یک قاره و از یک اقیانوس نیز بگذرند تا به دنیای جدید برسند. برای آنان که قدرت خواندن و نوشتن نداشتند و نمی‌دانستند که حتی «مسکو» کجاست، یافتن «نیویورک» کار آسانی نبود. ولی با همه این وجود نامه‌های هیجان انگیز و داستانهای رنگارنگی که نامه نگاران از بندرها شده روسی برای دوستان و فامیل خود از نیویورک می‌نوشتند روز بروز عده بیشتری را مصمّم می‌نمود که بار سفر را ببندند و به آمریکا بیایند. دختر بچه‌ای در نامه‌اش به پدر و مادر بزرگش نوشته بود: «اینجا مملکت غریبی است به معلم و سقا هر دو (آقا) می‌گویند و کودکان یهودی نیز مثل غیر یهودیان به مدرسه می‌روند و کسی هم به کارشان کاری ندارد».

مهاجران روسی که به هر جان کندن بود خود را به یکی از سواحل اروپایی می‌رسانند می‌بایست بین ۱۲ تا ۳۵ دلار برای هر نفر بابت خرج سفر و خوراک خود به کشتی داران بپردازند، که این مبلغ بیشتر از درآمد سالیانه هر خانواده بود. این درماندگان که تا قبل از به روی کار آمدن کشتی‌های بخار بطور متوسط ۴۰ روز روی اقیانوس اطلس





شناور بودند با بکار افتادن موتورهای بخار این مسافت را در عوض سه هفته پشت سر می‌گذاشتند. این مهاجران همگی بصورت محموله و کالا مسافرت می‌کنند و در سه طبقه پایین کشتی بدون داشتن کابین یا اطاق غذاخوری اکثراً روی تختخوابهای سفری آهنین بدون تشک و یا بالش زندگی می‌کردند و به علت نفرات زیاد و کمبود جا همگی یا بصورت ایستاده و یا در تختخوابهایشان نشسته بودند. شور و شعف این عده وقتی که مجسمه آزادی را از دور می‌دیدند و به خشکی نزدیک می‌شدند غیر قابل وصف است. پیر و جوان دست می‌زدند و می‌رقصیدند و دست به دعا بر می‌داشتند.

در اواخر قرن نوزدهم دولت آمریکا و اداره مهاجرت (الیس آیلند) اسکله نیویورک را بصورت مرز دریایی در آورد و تمام مهاجران که از طریق دریا وارد آمریکا شدند می‌بایست از مرز الیس آیلند بگذرند.

درون مرز آزادی نیز مهاجران رهایی نداشتند. (وقتی که در می‌یافتند که هر نفر می‌باید ۲۵ دلار پول نقد همراه داشته باشند شوکه می‌شدند). انواع معاینات پزشکی و آیا دوست و قوم و خویشی و یا کاری در انتظار آنان است یا خیر؟ وگر نه از آمریکا اخراج می‌شدند. صد نفر از مهاجران زندانی شده در جزیره الیس آیلند نامه‌ای در روزنامه‌های وقت به چاپ رساندند که متن آن این چنین بود:

«ما در اتاقی که ظرفیت ۲۰۰ نفر دارد محبوس هستیم ولی تعدادمان از ۲ هزار نفر تجاوز می‌کند. اجازه خروج و استنشام هوای آزاد را نداریم. همگی در سوی زمین متعفن دراز می‌کشیم و هفته‌هاست که لباسهایمان را عوض نکرده‌ایم چون جامه‌دانهایمان توقیف هستند. همه در حال گریه و زاری هستند، زنان و کودکانی که به دیدن همسر و پدر بیایند توقیف می‌شوند. این همه مصیبت غیر قابل تحمل است. مردان اجازه صحبت با همسرانشان و یا در آغوش کشیدن فرزندانشان را ندارند. کودکان مرتب مریض می‌شوند و به بیمارستان منتقل می‌شوند. مادران اجازه دیدن کودکان بیمارشان را ندارند. اکثر کودکان هرگز از بیمارستان باز نمیگردند.

سه شنبه دوباره عده دیگری را به «سلاخ خانه» می‌برند منظور قایق‌هاست که دوباره به روسیه بازگرداننددمان و فقط خدا می‌داند که این به قیمت جان چه تعداد یهودی تمام خواهد شد. زیرا بیشتر از یکنفر ما تصمیم داریم که خود را به دریا بیاندازیم».

یک هفته قبل از چاپ این نامه ۶۰۰ نفر یهودی پس فرستاده شده بودند و روزیکه این نامه به چاپ رسید ۲۷۰ نفر دیگر اخراج گردیدند.

در ظرف ۵۰ سال بین سالهای ۱۹۳۰-۱۸۸۰ با افزایش یهودیان مهاجر از اروپا، جمعیت یهودیان آمریکا از ۲۵۰ هزار نفر به سه و نیم میلیون نفر رسید.

این دسته از یهودیان بر خلاف یهودیان مهاجر سابق اکثراً فقیر بودند و بیشتر از ۱۵ دلار با خود همراه نداشتند ولی با کمک و اقدام دوستان هر کدام مبلغ ۲۵ دلار را برای نشان دادن به اداره مهاجرت تهیه می‌نمودند. یک سوم مهاجران را مقنیان تشکیل می‌دانند و بقیه آهنگر، پوست دوز و دباغ، مسگر، کلاه دوز، نجار، قصاب و نانوا و ساعت ساز بودند.

یک چهارم مهاجران روسی و اروپایی بی سواد بودند. البته با توجه به لزوم فراگیری در دین یهود، بخاطر نداشتن امکانات درسی در کشورهای خود، این عده بر خلاف مهاجران قبلی سفارادی و آلمانی که اکثراً از طبقات مرفه تشکیل شده بودند از فقر مالی و معنوی برخوردار بودند. ۹۰ در صد مهاجران اروپای شرقی و روسیه در نیویورک اقامت گزیدند. تا سال ۱۸۷۰ شهر نیویورک فاقد محله یهودی نشین بود.

مهاجران جدید جنوب شرقی جزیره منهاتان Manhattan را بصورت مرکز تجارت و زندگی یهودیان در آوردند.

فصل ششم

رفته رفته با خروج طبقه متوسط آلمانها و ایرلندی‌ها به مناطق بهتر جمعیت یهودیان در جنوب شرقی نیویورک رو بـه افـزایش گـذاشت بطوری که تا اوایل قرن بیستم به ۳۳۰ هزار نفر رسید. در هر آپارتمان و اتاق دهها نفر زندگی می‌کردند و در موقع بروز حـریق ایـن مـنازل چیزی به جز لانه مرگ نبودند. با وجود مرگ و میر فراوان میان ساکنان این قسمت نیویورک، ابتلا به بیمارهای مختلف از قبیل سل و اسهال و غیره و مرگ و میر در میان یهودیان بعلت اجرای قوانین نظافت یهودی از قبیل تمیز کردن منازل قبل از شبات، رفتن به حمام و غیره بسیار کمتر از دیگران بود. ولی یهودیان از گتو گریخته سلاّحی در برابر بیماریهای روانی، غم زدگی، خشونت و گریختن از خانه و کاشانه نداشتند.

موریس روزن فلد Morris **Rosen Feld** یکی از شاعران یهودی آن زمان در یکی از اشعار خود زندگی یهودیان را اینگونه وصف کرده است.

چشمهایم را به آسمان دوختم
و با ابرها گریه کردم
چشمهایم را به آسمان دوختم
و با خورشید خندان، لبخند زدم
چرا می‌خندم؟ چرا می‌گریم؟
نمیدانم، ولی میدانم دلیل عمیقی دارد
به صدای بادهای پاییزی گوش فرا میدهم
قلبم با صدای آن می‌شکند
زوزه‌ی بادها مرا به اشک می‌اندازند
به صدای پرنده‌های بهاری گوش فرا میدهم
آرزوهایم را به یاد می‌آورم
و با آنها نغمه سر میدهم
چرا می‌خوانم، چرا میگریم؟
نمیدانم، ولی میدانم دلیل عمیقی دارد

در جواب این سوال که آیا زندگی یهودیان در آمریکا سخت‌تر از سایر مهاجران بوده است یا خیر جوابها تقریباً یکسان است. مـزرعه‌دار نروژی می‌توانست به ایالت دیگری برود و دوباره بـه کـار زراعت و مزرعه‌داری مشغول شود و یا صنعتگر آلمـانی در هـر شـهر دیگـری می‌توانست به کار سابق خود ادامـه دهـد. ولی بـرای یـهودیانی کـه از گتوهای اروپای شرقی آمده بودند هیچ چـیزی آنـان را آمـاده دست فروشی و یا کار در کارخانه‌ها نکرده بود. سختی دیگر در آن بود که به هر حال این مهاجران یهودی در کشور سابق به هر حال باغچه کوچکی و زراعت کوچکی داشتند و مرغ و خروسی و یا گوسفندی که بتوانند قوت روزانه خود را با آن فراهم کنند و همسایه‌های دلسوزی کـه بـه

وقت نیاز به آنها کمک کنند و دستشان را بگیرند. ولی در آمریکا و نیویورک، اگر کار نبود، غذای شب هم نبود. یکی از مهاجران روسی در نامه‌ای به روزنامه یومیه یهودیان می‌نویسد:

حرفه‌ام آهنگریست و می‌توانم با ماشین آلات مختلف کار کنم. کالسکه‌رانی را بلدم و اکنون ۶ ماه است که بیکارم، آخرین پیراهن را نیز فروخته‌ام که بتوانم غذایی تهیه کنم. دیگر چیزی برایم باقی نمانده است و من به اندازه کافی در این دخمه‌های تاریک رنج برده‌ام. مرگ بهتر از زندگی در این مکان است. حاضرم دستم را هم برای لقمه نانی بفروشم ولی خریداری پیدا نکرده‌ام. هر دری را که به دنبال کار می‌زنم، جواب سردی می‌شنوم که به من احتیاجی نیست. ساعت ۴ صبح بلند می‌شوم که به دنبال کار بروم چون پولی برای اتوبوس و گاری ندارم مجبورم پیاده بروم و تا به محل کار برسم، صدها نفر قبل از من آنجا ایستاده‌اند. روزی ۵ سنت بابت غذا هم خرج می‌کردم ولی چند روز است که آنرا هم دیگر ندارم. اگر می‌دانستم این سیاه بختی در انتظارم است هیچگاه به این دیار نمی‌آمدم. من به دنبال ثروت نیامده‌ام ولی حتی تکه نانی هم نباید داشته باشم؟ تکلیف من چیست؟

مهاجران برای مرفه شدن درجات مختلفی را باید طی می‌کردند. پایین‌ترین آنها دست فروشی بود که احتیاج به ۲۵ دلار برای اجازه کار داشت، البته درآمد دست فروشان به زحمت به ۵ دلار در هفته می‌رسید بنابراین تمام افراد خانواده هر کدام دارای یک گاری دست فروشی بودند که روزی ۱۰ سنت کرایه گاری بود و همه چیز همه وقت حراج بود. زیرا گاری در آخر شب باید تحویل صاحب کار می‌شد و جایی برای نگهداری اجناس فروش نرفته نبود.

درجه بالاتر از دست فروشی، دست فروشان متخصص بودند. به این ترتیب که روز قبل از خانه به خانه سفارش می‌گرفتند و روز بعد اجناس را تحویل می‌دادند. البته اگر کسی به این ترتیب قادر به جمع آوری سرمایه می‌شد، پله ترقی به مغازه‌داری می‌انجامید. کار مغازه‌داری از قبل از طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا دیر وقت شب طول می‌کشید. تولیدات درجه بندی ترقی یهودی از آمریکا بود که اکثر تولیدات لباس دوخته شده بود. که البته سرمایه زیادی لازم نداشت و در ضمن صدها یهودی اروپای شرقی را به کار می‌گماشت که اکثر در همان اتاقی که زندگی می‌کردند، با چرخ خیاطی‌هایشان کار هم می‌کردند.

البته یهودیان آلمانی که در قرن قبل به آمریکا مهاجرت نموده بودند و اکثراً صاحبان قدرت بودند سعی بسیار نمودند که یهودیان مهاجر اروپای شرقی را به غرب و یا ایالات مرکزی کوچ بدهند ولی یهودی اروپای شرقی خود را در شهرهای بزرگ بیشتر امن احساس می‌کردند تا مزارع و شهرهای کوچکتر و این خود باعث نشو و نمو تولیدهای مختلف لباس در قسمت جنوب شرقی نیویورک گردید.

در آماری که سال ۱۹۰۷ در نیویورک بعمل آمد، معلوم گردید که **بیشتر از ۶۰ هزار کودک در اتاقهای دربسته مشغول کار هستند و نه رنگ آفتاب را می‌بینند و نه تا به حال روی صندلی مدرسه نشسته‌اند.** این کودکان که شانه‌هایشان زیر فشار کار خم گشته بود کار طاقت فرسایشان حدود هفته‌ای ۵۰ سنت تا یک و نیم دلار به درآمد خانواده کمک می‌کردند.



در اوایل قرن بیستم به گفته اداره خزانه‌داری آمریکا حداقل درآمد برای زندگی محقرانه یکنفر ۸۰۰ دلار در سال بود و جالب اینجاست که یهودیان مهاجر که اکثراً بیشتر از ۱۰۰ ساعت در هفته کار می‌کردند (حد متوسط ۴۰ ساعت در هفته است) برای اطو کشی ۵۰۰ دلار در سال، دوزنده ۷۰۰-۶۰۰ دلار در سال و برش‌کار (سرور همگان) ۹۰۰ دلار در سال درآمد داشتند. بنابراین می‌بینیم که تمام افراد خانواده باید کار می‌کردند، و در ضمن در همین محل محقر مستاجر هم داشتند و به هر کاری تن در می‌دادند.

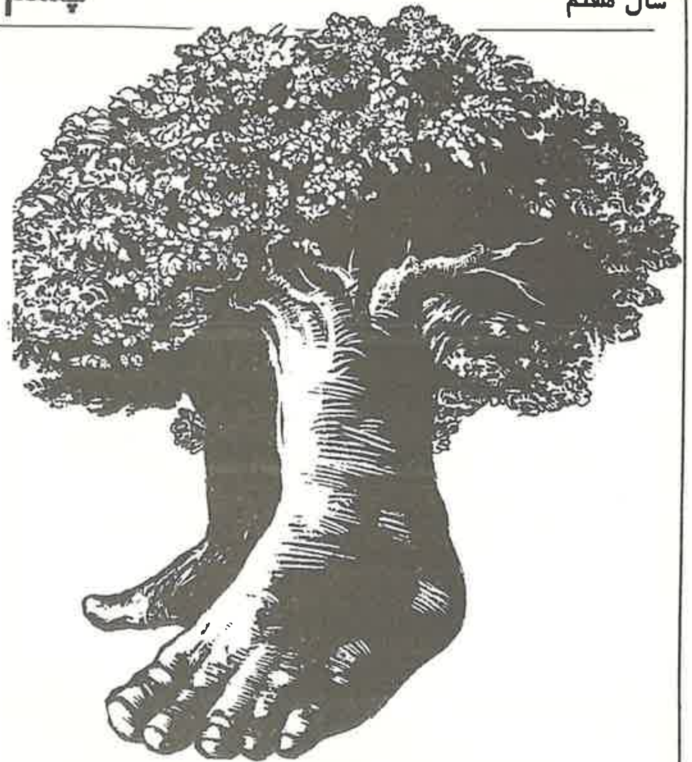
تـا سـال ۱۹۰۰ بیشتر از ۲۰۰ هـزار نـفر یـهودیان مـهاجر در نیویورک به کار دوزندگی لباس مشغول بودند.

بخش هفتم

در توراة همیشه فرمان داده شده کـه تـحصیل واجب است. بـرای یهودیان مهاجر فرستادن کودکانشان به مدرسه امری بسیار مـهم بـود. پدران و مادران حاضر بودند که چند ساعت بیشتر کار کنند و چند لقمه کمتر بخورند تا فرزندانشان بتوانند با راحتی بـه مـدرسه بـروند و بـا تحصیلِ رایگان از ابتدایی تا دانشگاه در ایالت نیویورک این آرزو زیاد بنظر نمی‌رسید. **جورج گِرشوین** G. Gershwin (آهـنگساز) **پـال مـونی** P. Moni (هـنرپیشه تـاتر) **ادواردجی رابینسون** E. G. Robinson هنرپیشه سینما (ناتان در ده فرمان) و **سـناتور جکـوب جاویتز** J. Javits همگی فرزندان یهودیان مهاجر و خود نیز مهاجر و همگی فارغ التحصیلان سال ۱۹۲۰ یکی از دبیرستانهای محل جنوبی نیویورک بودند، که نه تنها آمریکایی بلکه باعث افتخار تمام مهاجران و تمام یهودیان آمریکا شدند. ولی اشکال مهم‌تر در آمریکایی کردن این کودکان بالاتر از پول بود و آن فراموش کردن عقاید و اعـتقادات اروپائی‌شان و قـبولاندن فـقط انگـلیسی صـحبت کـردن آنـان بـود. آموزگاران مدارس دولتی آن زمـان عـقیده داشـتند کـه در صـورتی یهودیان مهاجر می‌توانند افراد وفادار به پرچم و خاک آمریکا باشند که زندگی قبلی خود را بکلی فراموش کنند و ایـن خـود بـاعث اخـتلاف عقیده بین والدین و آموزگاران گردید و جنگ بر سـر کـودکان بـالا گرفت و بزرگترین شکست بـر سـر یـهودیان مـهاجر و در نـتیجه بـه فراموشی سپردن زبان (یـدیش) نـزد فـرزندانشـان بـود. یـدیش زبـان یهودیان اروپایی بین قرنهای ۱۶ تا ۲۰ می‌باشد که به خط عبری نوشته می‌شود ولی کلمات فرانسه، ایتالیایی، آلمانی، روسی دارد. ولی نسـل اول مهاجران سخت سعی به حفظ زبان یدیش خـود داشـتند و از آن جمله روزنامه Jewish Daily Forward و نمایش‌خانه تـاتر یـدیش می‌باشد.

علاقهٔ یهودیان مهاجر چند نسل اول و چه فرزندان آنان به فراگیری بی اندازه بود به طوری که یکی از خبرنگاران روزنامه عصر نیویورک در گزارش خود می‌نویسد که کودکان یـهودی بـعد از سـاعت ۳ کـه مدرسه تعطیل می‌شود یکسر به کتابخانه مـی‌روند و در حـدود ۱۰۰ کتاب در روز توسط این کودکان بـرای خـوانـدن از کـتابخانه خـارج می‌شود. کودک یهودی فقط درس را برای درس خواندن نمی‌خوانـد بلکه خواندن را برای اطلاع خودش می‌خواند.

ولی خواندن چه کتاب و چه درس فقط مختص کودکان نبود. بلکه بقیه افراد اجتماع یهودی نیز عصرها به سر کـلاس‌های اکـابر حـضور می‌یافتند و در کلاس‌ها و سخنرانی‌هایی که در مورد تـاریخ، ادبـیات،



مذهب، قومیت و غیره تشکیل می‌شد جا برای سوزن انداختن نبود.

یهودی تشنه معلومات بود و از هر فرصتی برای یادگیری استفاده می‌کرد. بودند تعداد زیادی که به مغازه‌داری و یا پیشه‌وری قانع نبودند و شبها که خسته از سر کار بر می‌گشتند تازه شروع به درس خواندن برای آینده بهتر می‌کردند. از میان نسل اول مهاجران اروپای شرقی تعداد بیشماری با پشتکار خوب به درجات پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی، علوم، وکالت، روزنامه‌نگاری و نویسندگی، آموزگاری و مشاغل دولتی رسیدند. درهای بسته اروپا برای یهودیان اینک در آمریکا باز شده بود ولی خودخواهی و خودپرستی هم جای خود را بین یهودیان مهاجر بسیار زود باز کرد.

بخش هشتم
خودیاری - حمایت قانونی

در چشم مهاجران آلمانی و اسپانیایی که در قرون گذشته به آمریکا مهاجرت کرده و از عقل بسیار برخوردار بوده جزو بزرگان شهر و ایالت خود محسوب می‌شدند، مهاجران اروپای شرقی چیزی جز باعث ننگ و شرمندگی نبودند. ترس از اینکه مهاجران جدید با زندگی بدوی خود باعث آلودگی نام آنان شوند و غیر یهودیان همه یهودیان را به یک چشم دیده در نتیجه باعث افکار ضد یهودی شوند، باعث شد که یهودیان مهاجر قدیمی بخصوص یهودیان آلمانی صندوقی را برای کمک به یهودیان جدید تشکیل دهند. در سال ۱۸۹۴ انجمن مهاجرت و مسکن یهودیان تشکیل گردید. و در سال ۱۸۹۳ انجمن ملی زنان یهودی تشکیل گردید که از حقوق زنان مهاجر یهودی حفاظت کند. **بارون هرش** Baron de Hirsch آلمانی انجمن صنعتگران را تشکیل داد و خود باعث کمک به صدها یهودی و اسکان دادن آنان در شهرهای کوچکتر شد. و در سال ۱۸۸۹ بیمارستان بت اسرائیل Beth Israel اولین بیمارستان یهودی شهر نیویورک تأسیس گردید. ولی فقط یهودیان متمول نبودند که دستهای کمک را بسوی مهاجران اروپای شرقی گشودند بلکه خود یهودیان نیز توسط جعبه‌های فلزی صداقا هر کدام به نوبه خود هفته‌ای چند پنی جمع آوری کرده و به انجمن‌های کوچک و بزرگ می‌دادند. بطوریکه تا سال ۱۹۱۴ نزدیک به ۵۰۰ گروه انجمن خیریه که هر کدام مربوط به یهودیان شهرهای مختلف اروپا بود مشغول به کار بودند و کمک‌های این انجمن‌های خیریه غیر قابل وصف است.

مدارس آلیانس قطب بزرگ دیگری برای کمک به یهودیان بود. و در این مدارس علاوه بر تدریس تاریخ و علوم، حرفه و فن نیز آموخته می‌شد. و کلاس‌های مختلف از بسکتبال گرفته تا سنگ شناسی و از نواختن ویولن تا پرنده شناسی دایر بود. کلاس‌های مخصوص دختران و بانوان آنان را به خانه‌داری و بچه‌داری آشنا می‌کرد و کلاس‌های تدریس توراه و تلمود انگلیسی و روسی و یدیش و عبری

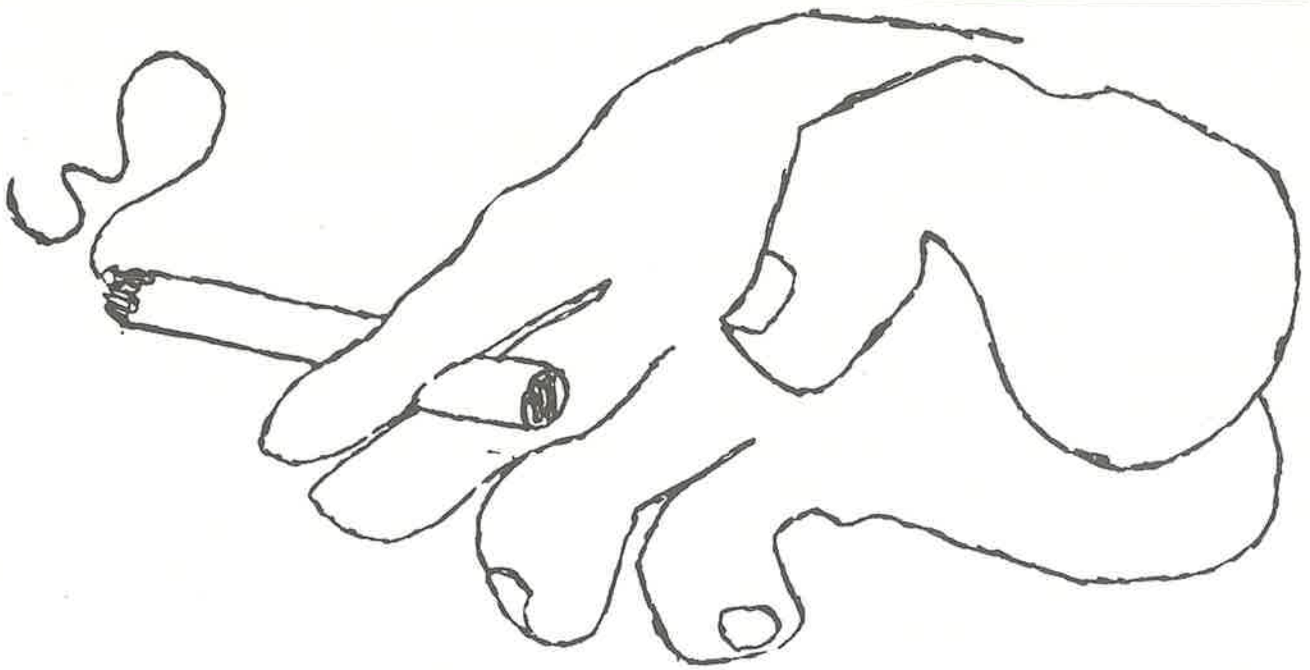
همه و همه در این مدارس از طلوع تا غروب و از شام تا بام همه روزه دائر بود.

در سال ۱۹۰۶ یهودیان متمول آلمانی **سازمان دفاع از یهودیان** The American Jewish Committee to defend را تشکیل دادند. و با شروع جنگ جهانی اول **سازمان جوینت** تشکیل گردید که با ائتلاف گروهها و سازمانهای مختلف توانست کمکهای زیادی به یهودیان اروپا بکند و در پایان جنگ جهانی اول **کنگره یهودیان آمریکا** American Jewish Congress تشکیل گردید که بزرگترین هدف آن ایجاد یک کشور مستقل در سرزمین فلسطین برای یهودیان و ایجاد آزادی‌های مرزی و اجتماعی برای یهودیان اقصی نقاط دنیا بود.

با ورود هر روزه یهودیان از اروپای شرقی، تعداد کنیساها نیز رو به افزونی گذاشت بطوریکه در سال ۱۸۸۰ تعداد ۲۷۰ کنیسا در شهر نیویورک دائر گردیده بود. در سال ۱۹۱۶ این تعداد به ۱۹۰۰ کنیسا افزایش یافت. در این میان همه نوع فرقه و گروهی یافت می‌شد. این تعداد کنیسا، در اصل تعداد زیاد یهودیان را نشان نمی‌داد زیرا هر ده نفری می‌توانستند برای خود تشکیل کنیسا بدهند و در حقیقت این کنیساها که در مغازه‌ها و یا اتاقهای خالی یک ساختمان تشکیل می‌گردید در حقیقت کلوبی برای گردهمایی مردم یک دهکده و یا محل بود که از حال و احوال یکدیگر با خبر شوند.

یهودیان که راه آزادیهای فکری و اجتماعی را باز می‌دیدند رفته رفته و با کمک خبرنگاران و عکاسان روزنامه‌های مختلف که زندگی رقت‌بار آنان را به سایر آمریکاییان نشان دادند. توسط مهاجران روشنفکر روسی اولین سندیکای یهودیان را در اواخر قرن نوزدهم تشکیل دادند که هدف اساسی آنان صاف کردن پشت خم شده هزاران یهودی که سالها در نکبت و فقر در اروپا و آمریکا زندگی کرده بودند، بود. هدف فقط متمول کردن آنان نبود بلکه هدف بالا بردن سطح اتکاء و غرور یهودی بودن و کم نداشتن چیزی از سایرین و غیر یهودیان بود. بدین ترتیب شهر نیویورک بصورت مرکز تفکرات سیاسی و سوسیالیستی در آمد، که اکثر اعضاء این کمیته و حزب سیاسی را یهودیان دوزنده تشکیل می‌دادند.

بقیه در شمارهٔ بعد



از لوس‌آنجلس تایمز

تــرک سیگار

نویسنده عضو مادام‌العمر هیأت امناء سازمان سرطان در آمریکا است.

امکان دارد تصوّر کنید که ترک سیگار خیلی دیر شده است. ولی یک مژده خوب از سازمان سرطان آمریکا دارم.

بـمحض اینکه شما آخرین سیگار را خاموش کنید یک سری تغییرات فیزیولوژیکی در بدن شما به وجود خواهد آمد.

در عرض ۲۰ دقیقه: فشار خون، حرارت بدن، و نبض به حالت عادی بر می‌گردد.

در عرض ۸ ساعت: تنفس بوی بد سیگار از بین می‌رود کربن منداکسید خون کم می‌شود و اکسیژن به حالت طبیعی بر می‌گردد.

در عرض ۲۴ ساعت: امکان حمله قلبی کم می‌شود.

در عرض ۴۸ ساعت: سلسله اعصاب تجدید حیات می‌کنند قدرت چشائی و بویائی پیشرفت می‌کند.

در عرض سه روز: تنفس کردن راحت‌تر می‌شود.

در عرض دو تا سه ماه: جریان گردش خون رو بهبود می‌رود. راه رفتن آسان‌تر می‌شود. گنجایش ریه‌ها ۳۰ در صد بیشتر می‌شود.

در عرض یک تا نه ماه: گرفتگی سینوس‌ها و تنگی نفس کمتر شده موهای پرز مانند Cilia که باعث تمیز کردن ریه‌ها گردیده دوباره به وجود می‌آیند و انرژی بیشتر می‌شود.

در عرض یکسال: ریسک امراض قلبی به نصف ریسک شخص سیگاری تقلیل پیدا می‌کند.

در عرض ۲ سال: ریسک حمله قلبی به صورت تقریباً نرمال در می‌آید.

در عرض ۵ سال: نسبت مرگ و میر در نتیجه سرطان ریه بروی شخص سیگاری که روزی یک بسته سیگار می‌کشد به نصف کاهش پیدا می‌کند. ریسک حمله مغزی نیز کم شده. ریسک سرطان دهان، حلق و نای به ۵۰ در صد ریسک برای یک شخص سیگاری می‌رسد.

در عرض ۱۰ سال: نسبت مرگ و میر در نتیجه سرطان ریه مشابه شخصی می‌شود که سیگار نمی‌کشد و سلول‌های سرطانی تماماً تعویض می‌شوند.

در عرض ۱۵ سال: ریسک امراض قلبی مانند کسی خواهد بود که هیچوقت سیگار نکشیده است.



دو دیدگاه

صلح در اسرائیل و خاورمیانه امروزی

دیدگاه ۱

نوشته: اسحق شمیر
نخست وزیر پیشین کشور اسرائیل
(حزب لیکود)

به پایان قرن بیستم نزدیک می‌شویم که از بسیاری جهات قرنی جالب توجه در تاریخ بشریت می‌باشد. در عرض ۹۶ سال در حالی که گاهی به اعماق سیاهی‌ها فرو رفتیم به بالاترین قله‌های موفقیت که هرگز تصورش نمی‌رفت هم صعود کردیم. پیشرفت در علوم، پزشکی و تکنولوژی نفس را در سینه حبس می‌کند. موفقیت در هنر، ادبیات و خلق آثار نو به قله‌های جدیدی رسیده است. امپراطوری‌های بزرگ را دیدیم که به قدرت رسیده و سقوط کرده‌اند. جنگهای وحشتناکی را دیده‌ایم که باعث نابودی و مرگ میلیون‌ها انسان شده‌اند و ما هنوز در پی صلحی هستیم که واقعی بوده و به نفرت و جنگ بین انسان‌ها خاتمه بدهد. این صلحی است که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم.

کلمه «صلح» مورد استفاده‌ترین و سوءاستفاده قرار گرفتن‌ترین کلمه در فرهنگ لغات است. هر حاکمی آن را برای هدف و بنا به خواست خود تعریف می‌کند. سازمانهای بی‌شمار و ایدئولوژی‌های فراوانی به وجود آمده‌اند که در ظاهر برای پیشبرد آن می‌کوشند. امّا صلح چی است؟ چه معنی‌ای دارد؟

بگذارید چند مثال که در دوران زندگی من اتفاق افتاده را برایتان تعریف کنم. اولین و آشکارترین آنها انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ بود که صلح را پایه و اساس خود قلمداد می‌نمود، و برای ۷۰ سال حکومت، خود را «کمپ صلح» جهان مینامید و باعث پیدایش جنبشها و نهضتهای صلح از کنار و بغل خود گردید. ما «زنان برای صلح»، سازمانهای جوانان و گروههای آکادمیک داریم که صلح جهانی را موعظه می‌کنند.

امّا لنین از همان ابتدا مشخص نمود که هدفش صلح و تصرف ممالک زیر چتر صلح می‌باشد. او پیشنهاد کرد که برای دیگران زمین تصاحب کند و در عوض به آنها صلح بدهد.

حالا همه می‌دانند که صلحی که در آن زمان به زبان آورده می‌شد، یک دروغ عمدی بیش نبود، ماسکی که در زیر آن هدف واقعی که اشغال و تصرف بود پنهان شده بود. اگر نه بصورت فیزیکی ولی از نظر ایدئولوژیکی حتماً همین بود. در یک دوره نقشه جهان، مناطق بسیار وسیعی را زیر سلطه و نفوذ کمونیستها نشان می‌داد. امروزه دنیای متفاوتی را داریم، و حتی در روسیه شوروی سابق نیز کمونیسم جای خود را به تلاش برای زندگی‌ای به طریقه دموکراسی غربی، داده است.

فقط ۵۷ سال از شنیدن دروغ بزرگی که از بلندگویهای برلین پخش می‌شد که ادعا می‌کرد که هدف ۱۰۰۰ ساله **رایش**، آوردن صلح به جهان است، می‌گذرد - البته، تنها پس از ارضای اشتهای سیراب ناشدنی برای گسترش و تصاحب ممالک دیگر.

انسانهای نسل من هرگز نمی‌توانند عکس نخست وزیر انگلستان **«چمبرلین»** را فراموش کنند که در حالی که از پلکان هواپیما پیاده می‌شد، با کاغذی در دست اعلام کرد

بقیه در صفحه ۳۲

درباره خاورمیانه

دیدگاه ۲

رؤیا و واقعیت

شیمون پرز نخست وزیر اسرائیل
(حزب کارگر)

با پیشرفت روند نامنظم ولی محسوس صلح خاورمیانه فرصتهایی پیش می‌آید تا از من پرسیده شود که تا چه اندازه رؤیای من با واقعیت برابر است؟

چگونه خاورمیانه نوین، اصطلاحی که بکار برده‌ام - به خاورمیانهٔ واقعی نزدیک است؟

اسرائیل هرگز بدون رؤیا نبوده است. داستان کامل صیونیسم تاریخ رؤیا و باور به توانائی تحقّق آنست. صیونیسم از ابتدا اعتقاد داشت روزی خواهد رسید که خاورمیانه، به صلح و احترام متقابل خواهد رسید. این باور و این آرزو ما را از جنگیدن برای دفاع از جانمان وقتی که مورد حمله قرار می‌گیریم، باز نخواهد داشت. همانطورکه ما واقعیت را نادیده نمی‌گیریم ولی در عین حال اجازه نمی‌دهیم که رؤیای ما را تیره و تار کند. من به سهم خود اعتقاد داشته‌ام که یک رؤیای هوشیارانه می‌تواند واقعیتی نو بیافریند.

تصویر من از منطقه‌مان نه کاملاً ساده است و نه دو بعدی. اگر چه دقیقاً به خاورمیانهٔ قدیمی و جدید تقسیم شده است، ولی تصویر پیچیده‌تر است. من سه دوره را تشخیص می‌دهم که عظمتی تاریخی دارند.

خاورمیانه قدیم: این خاورمیانهٔ جنگ‌ها در مقیاسی وسیع، خونریزی‌های هولناک، عدم شناسایی دولت اسرائیل و میل به نابودی آن و تحریم اعراب و درگیری ابر قدرت‌ها است.

خاورمیانهٔ در حال تحول: این دوره‌ای است که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم. خاورمیانهٔ پس از فروپاشی اتحاد شوروی و جنگ خلیج فارس با حاکمیت تأثیر آمریکا، پذیرش تدریجی روند صلح و مدرنیزه شدن بصورتی بارز. از سوی دیگر، این هنوز خاورمیانه‌ای است با عراق، ایران و بنیادگرایی قهرآمیز اسلامی - ناحیه‌ای که هنوز هر یک از گروه‌های تروریستی کوشش می‌کنند روند صلح را بنا بر مقاصد خود متوقف کنند.

خاورمیانهٔ نوین: خاورمیانه‌ای است که در صورت پیروزی صلح و خنثی سازی بنیادگرایی، پایه‌گذاری می‌شود. خاورمیانه‌ای است که به جنگ‌ها پشت می‌کند. توسط کشورهائی همچون مصر، اردن و لبنان بازسازی شده و با شرکت اسرائیل نوگرایی اقتصادی و اجتماعی و بهره‌برداری مشترک از منابع طبیعی، نظیر خاوردور صورت خواهد گرفت. این تفاوت‌ها مطلق نبوده، ولی غیر قابل برگشت هم نیستند. در نهایت بصورت ترکیبی از روند تاریخی حاکم با ابتکارات سیاسی فعّال ادامه می‌یابند.

برای من روشن است که خاورمیانه نوین نمی‌تواند به همه کامیابی‌های ممکن تا وقتی که کشورها فرهنگ دمکراتیک خود را اصلاح نکرده‌اند، دست یابد.

بحث من همراه با باورهای ایدئولوژیک و سیاسی‌ام این است که من به خاورمیانه‌ای متفاوت متأثر از آرزوهای صلح و مشارکت اقتصادی معتقدم پیش از آنکه همهٔ کشورها دمکراتیک شوند. من همیشه اعتقاد داشته‌ام

بقیه در صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۷

رؤیا و واقعیت

که صلح و همکاری اقتصادی اهرم‌های عظیمی برای همکاری‌های منطقه‌ای تا برقراری دمکراسی هستند. صلح، دمکراسی را پیش خواهد برد پیش از آنکه برقراری دمکراسی صلح به بار آورد.

خاورمیانه در حال تحوّل

خاورمیانهٔ امروز ترکیبی از موزائیک کشورها، رژیم‌ها و مشکلات است. تنش میان سه گرایش مرکزی حکمفرماست:

۱ - گرایش به صلح، توسعه و نوگرایی.

۲ - گرایش قدیمی، افکار دیرینه واپس‌گرا، بن‌بست اقتصادی - اجتماعی، بدگمانی فراوان به غرب.

۳ - گرایشی به هیجان بنیادگرایی.

بررسی رژیم‌ها و جوامع خلیج فارس، اردن، مصر، لبنان، تونس و مراکش ظهور مشخصی از نوگرایی و توسعه‌ای که صاحب‌نظران سیاسی آنرا «جامعهٔ مدنی» می‌نامند، نشان می‌دهد. من از تأثیر غرب و گسترش درگیری شرکت‌های آمریکائی و اروپائی در بازرگانی و سیستم ارتباط از راه دور سخن می‌گویم. یک طبقهٔ متوسط و یک طبقهٔ حرفه‌ای به آرامی و مؤثر در اقتصاد و جامعه پدید می‌آید. با وجود آنکه این طبقات هنوز به اسرائیل بدبین هستند امّا پیروزی روند صلح برای آنها مهمّ است.

علی‌رغم آنکه هنوز نیروهای مذهبی، اجتماعی و واپس‌گرائی اقتصادی و رکود باقی می‌مانند. روند تغییر ساختارهای اقتصادی اجتماعی آهسته‌اند. ما فراوان از جوامع سنّتی که هنوز کاملاً صنعتی نشده‌اند و هنوز شخصاً موفق به بالا بردن سطح زندگی و آموزش نشده‌اند سخن گفته‌ایم. اسلام هم یک باور و فرهنگ دیرینه است که تأثیر بسیار قابل درکی بر خودنگری جوامع منطقه و ردّ آنچه که آنان به مثابهٔ عناصر فسادآور فرهنگ غرب می‌بینند دارد. همهٔ این‌ها یک خنثی سازی ژرف و همراه با آن یک وقفهٔ عظیم در جذب فرهنگی روند صلح را تغذیه می‌کند.

گرایش سوم، یورش بنیادگرا خود را با عموم وفق نمی‌دهد. تمامی اسلام را با بنیادگرایی قهرآمیز یکی دانستن، گمراه کننده، نادرست و اهانت بار است. این عقلانی نیست که بحرانهای اقتصادی و اجتماعی خود بخود بنیاد گرائی تندرو را بوجود می‌آورد و اصلاحات اقتصادی لزوماً به فروپاشی بنیادگرایان خواهد انجامید.

اگر چه روشن است که پس گرائی اقتصادی، بیکاری و نداشتن امید به آینده عواملی هستند که مردم را به آغوش روحانیّت متعصّب می‌اندازد. تاریخ خاورمیانه با جنبش‌های رادیکال اسلامی و امواج بنیادگرائی قهرآمیز آمیخته است به نظر می‌رسد که دومی در دههٔ هفتاد شروع شد.

آنچه تصویری را که ما از گذشته داریم تغییر می‌دهد انقلاب ایران و روح تعصب غیر قابل مهاری است که نشان می‌دهد: خیزش غیر منتظره حزب‌الله در اثر جنگ در لبنان تأثیر عظیمی بر این روند داشت. باعث پیروزی بنیادگراها در بدست گرفتن زمام سودان شد و هم اکنون این موج در حال گسترش است، آنها با یکدیگر سبب گسترش جنبش‌های اسلامی قهرآمیز در خاورمیانه و شمال آفریقا شدند.

وقتی که به واقعیت محافظه‌کارانه خاورمیانه که هنوز تعیین کننده‌ترین عامل در منطقه ما است نگاهی انداخته شود می‌توان منازعه بزرگی که درگیر شده است را ملاحظه نمود.

این نبردی است که دو نیروی نوین، نوگرائی و صلح بر علیه بنیادگرائی رادیکال کرده و کوشش می‌کند منطقه را به گونهٔ نوینی تعریف کند. در حالیکه این نزاع در میان مسلمانان صورت می‌گیرد نتیجهٔ آن وارد آمدن انتقادات به اسرائیل است.

در هر حال روند صلح چیزی نیست که تنها مورد علاقه ما باشد. این مورد جزو علایق حیاتی کشورهای در حال پیشرفت پایدار هم هست حتی کشورهای نوگرائی که به سختی اسرائیل را به عنوان یک واقعیت فرهنگی کمال یافته می‌پذیرند، این امر مسلم را مورد توجه قرار می‌دهند.

بیشتر متخصّصینی که من می‌شناسم تخمین می‌زنند که تا کنون موج جاری بنیادگرایی در حال تحلیل و حتی شاید دیگر رنگ باخته است. بزرگترین مسأله با اینگونه تعصّب گرائی آنست که حتی وقتی رو به کاهش است و شاید به همین دلیل قادر به ایجاد عدم ثبات توسط بکارگیری سلاح وحشت‌زای مرگبارش است. اکثریت عظیم رهبران تروریست از دید من شبیه دولتمردان قابل احترام ارتش‌هایی هستند که در جنگ‌های رسمی می‌جنگند. آنها بخوبی می‌دانند که تروریسم، بیرحم، غیر اخلاقی و غیر انسانی است، امّا چون توانائی‌های نظامی و نیروی سیاسی‌شان در سطح پائینی است دست به این حملات بیرحمانه و بی تبعیض خود می‌زنند.

تنها چیزی که می‌توان گفت، این حرف همیشگی است که هر گونه تسلیم به ترور یا فروپاشی اخلاقی در برابر آنان، دستاویزی است برای متعصّبان خطرناک که هدف غایی‌شان وقفه در روند صلح و توقف کامل آن است.

تعادل در دستیابی به توافق‌های اُسلو

خاورمیانه‌ای که اکنون ما در این دوران تحوّل در آن زندگی می‌کنیم براستی پر از

مـــخاطرات است. و هـنوز راه درازی تـا دستیابی بـه یک بـهشت ایـمن در پـیش رو داریم. با وجود این چیزهای بسیاری در دو سال و نیم گذشته از اسلو تـاکـنون رخ داده است.

توافق اُسلو و اجرای طرح خـودگردانـی، دگرگونی‌های انقلابی در وضعیت جغرافیائی - سیاسی کشور اسرائیل بوجود آورده است. ما حکومت بر مردمی را بر خلاف مـیل‌مان متوقف کردیم. غزه و نابلوس را ترک کردیم و نیاز وحشتناکمان به سربازان در تعقیب زنان و بچه‌ها را به حدّاقل رساندیم ما **«ساف»**، بزرگترین سازمان فلسطینی را قادر سـاختیم که از دایرهٔ جنگ و تروریسم بیرون رود. برای اکثریت قـاطع فـلسطینی‌ها نـوری در پـایان تونل دیده شده بود. برای نخستین بار پس از چندین نسل، آنها قـادر بـه تـحقّق امـیدهای اقتصادی و پیشرفت اقتصادی بدور از جنگ و تروریسم شـدند. اطـلاعات مـعتبر نشـان می‌دهد که اکـثریت جـمعیت فـلسطینی بـا تروریسم مخالف بوده و از ادامه روند صلح پشتیبانی می‌کنند. اخیراً در غزه، هزاران تن با پشتیبانی خود از روند صلح و مخالفتشان با خشونت به تـظاهرات عـمومی پـرداخـتند. چیزی که پیش از این غیر قابل تصوّر بود. در پـاسخ بـه حـملات تـروریستی اخـیر، یک پشـتیبانی عـمومی از مـقامات خـودگردان فلسطین که آنها را قادر به بازرسی مساجد و جلوگیری از تحریک و اعمال قانون مـی‌کنند بوجود آمده است. بـی شـباهت بـه گـذشته بسیاری از تروریست‌ها را دستگیر و شروع به تخریب تشکیلات تروریستی نموده‌اند.

فقط توافق اسلو بود که توافق بزرگ صلح با اردن را امکان پذیر ساخت. ما می‌دانستیم که سال‌ها علاقه عمیق مشترکی میان اسرائیل و اردن هـاشمی وجـود داشـته است ولی قانونی کردن توافق‌های اسلو عملاً این علاقه را تحقّق پذیر کرد.

اغراق درباره توافق مشخص اقتصادی و سیاسی اسرائیل بـا «سـاف» (P.L.O.) غیر مـمکن است. اسـلو دیـوارهـای دشـمنی و انزوای سیاسی مـیان اسـرائـیل و بـخشی از کشورهای عرب و مسلمان متعلق به آنچه که حـلقه‌های دوم و سـوم کشـمکش نـامیده می‌شوند (مراکش، تونس، عمان و قطر) را در هم ریخت. اکنون اسرائیل از قابلیت پذیرش نوینی از دید جـهان سـوم بـرخـوردار است. امکان تحقق صلح در منطقهٔ ما و کوشش در تحوّل عظیم اقتصادی چهره‌ای بر این جا داده است که هرگز نـدیده بـودیم. نـمایندگانی از بانک‌های بزرگ بازرگانی از آمریکا و اروپا از رهبران شرکتهای چند مـلیتی دنـیا بـه ایـن مـــنطقه مـی‌آیند. نـمایندگان شـرکتهای ثروتمندی از آلمان، فرانسه، ژاپن و کره که تا کنون توسط تحریم اعراب و شرایط جنگی از عرصه بدور بـودند در رفت و آمـد و دیـدار هســتند. بسـیاری اتـاق‌های بـازرگانی را می‌گشایند. **«توریسم اسلو»** در طی این دو سال دو برابر شده به سه بیلیون دلار بالغ شده است. کنفرانس‌های اقتصادی **«کازابلانکا»** و **«امّان»** توجّه بین‌المللی برگسترش منطقه را برانگیخت و طرح بـر پـایی بـانک گسـترش خاورمیانه را مشخصاً به جلو راند.

بسختی یک اسرائیلی پیدا می‌شود که از ثمرات **«اسلو»** بهره‌مند نشده باشد. درآمـد سرانهٔ ملی در چهار سالهٔ اخیر از یازده هـزار دلار بـه شـانزده هـزار دلار رسـیده است. در همین مدّت بیکاری از ۱۱/۵ در صد به ۵/۸ در صد پایین آمده است. سطح زندگی و نرخ مصرف شخصی به طرزی آشکار بـالا رفـته است. اسرائیلی که نمی‌خواهد دیگر خـود را در دنـیا مـنزوی و مـحدود ببـیند، امـروزه می‌تواند به هرگوشه‌ای از آسیا و آفریقا برود و صادقانه برای نخستین بار حس می‌کند که شهروند آزاد دنیاست.

با همه اینها خـاورمیانهٔ در حـال تـحوّل هنوز یک نقطهٔ حساس دنـیاست. هـنوز نـه دمکراتیک است نه دشمنی و خشونت راکنار گذاشته است. ولی میلیون‌ها تن هستند کـه خسته از جنگ و در آرزوی صُلحند. هـنوز شُـماری از خـودکامگان پشـتیبان تـرور و رژیـــم‌های مـتعصّب وجـود دارنـد کـه شهروندهایشان را از امکان مشارکت در ایـن گسترش توافق مـحروم مـی‌کنند و عـاشقان جنگ را در عشق جنگ نگاه میدارند. حتّی در میان میانه‌روها، گروه‌های تندروئی هستند که در پی ایجاد ترس و وحشتند. با وجود کینهٔ این گمراهان، مزایای بسیاری که روند صلح تا کـنون بـبار آورده غـیر قـابل انکـار است. فراخوانی به توقف روند سیاسی یـا آهسـته کردن آن نه تنها تسلیم به تروریزم و به اقلیتی در خاورمیانه که از آن تجلیل مـی‌کنند بـوده بلکه از بین بردن مزایای فوق‌العـاده‌ای است که به مردم اسرائیل ارزانی شده است. مطمئناً هیچ راهی برای رسیدن به آن بدون گذر کردن از این مسیر صعب‌العبور و دردنـاک، مـیسر نیست.

من معتقدم که به دلایل اخلاقی و عملی علاقهٔ عالیه دولت اسـرائـیل مـا را مـلزم بـه برداشتن کنترل از مردم فلسطینی نوار غزه و ساحل غربی رود اردن می‌کند. ما در پی حفظ کاراکتر یهودی و دمکراتیک دولت اسرائـیل هستیم. ما تصدیق می‌کنیم که صلح نیاز بـه پس دادن زمین دارد. امنیّت نـیازمند بـرتری قطعی نظامی و آمادگی پـیش‌گیری از خـطر است. صلح و امـنیّت بـا یـکدیگر تـضمین کـننده‌های نـهایی امـنیت و صـلحند. مـا معتقدیم که بی همتایی اسرائیل نه در اندازهٔ خـــاک آن بـلکه در والائـی ارزش‌هـای آن، سـهمش در عـلوم و آمـوزش، پـیشرفت فـرهنگی و تکـنولوژی‌اش مـی‌باشد. آیـندهٔ اسرائیل در جلو راندن اقـتصادش پـیشاپیش ملّت‌های پیشرفته صنعتی دنیاست.

همه پُرسی

اسحاق رابین قـول بـرگزاری یک هـمه پرسی دربـارهٔ تـوافـق نـهائی بـا سـوریه، و

بلندی‌های گولان را داد. اخیراً من پیشنهاد کردم این قول شامل همه پرسی دربارهٔ توافق همیشگی با فلسطینی‌ها در مورد یهودیه و سامره و نوار غزه هم بشود.

سه دلیل اساسی مرا وادار به برداشتن این قدم کرد. نخست این باور کردنی نیست که موضوع بلندی‌های گولان مورد همه پرسی قرار گیرد در حالیکه از مردم به گونه‌ای برابر در تصمیم مهم دیگری مربوط به ساحل غربی رود اردن و غزه درگیر همه پرسی نشود. دوم آنکه هر فرد با تجربه‌ای در گفتگوهای دیپلماتیک می‌داند که غیر ممکن است نتیجه گفتگو را دقیقاً تعیین کرد مگر آنکه آن را شروع کرده باشند. بنابراین، تنها راه درست آن است که دستاورد نهائی پس از مذاکرات به تأیید مردم برسد. سوم انتخابات عمومی همیشه جانشین مناسبی برای همه پرسی نیستند. در انتخابات رأی دهنده در برابر مجموعه‌ای پیچیده از امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شامل داوری دربارهٔ ویژگی‌های رهبری، تجربه و توانائی قرار دارند. نتایج دیپلماتیک بدست آمده باید به تنهائی نتیجهٔ تمرکز ارادهٔ ملّی باشد.

من معتقدم در چهار سال آینده ما با تکیه بر پنج ستون: مصر، اردن، سوریه، لبنان، فلسطینی‌ها به صلح تثبیت شده خواهیم رسید. من معتقدم توافق صلحی که سرانجام برای تأیید مردم اسرائیل خواهیم آورد همانی خواهد بود که اکثریت قاطع از آن پشتیبانی خواهند کرد.

نیروی تدافعی اسرائیل و امنیّت ملّی

اعتقاد من به رؤیای خاورمیانهٔ جدید هرگز پایبندی مطلقم به امنیّت ملّی را سُست نکرده است. در ماورای روندهای جغرافیای سیاسی که در منطقهٔ ما در جریان است و جوانه زدن صلح را میّسر می‌سازد باید دانست که قدرت نیروهای دفاعی اسرائیل یک عامل نیرومند باقی خواهد ماند. هر چیزی که ما در گذشته بدست آورده، اکنون به آن تکیه می‌کنیم و نقشهٔ ساختن آن را در آینده داریم بر امنیّت و قوّه بازدارندگی است که نیروهای دفاعی فراهم می‌کنند. من همچون گذشته به توجه خود به یک نیروی دفاعی کاملاً مجهز با بهترین و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و بخوبی آزموده نه تنها برای امنیّت کنونی مردم، بلکه برای صلحی طولانی ادامه می‌دهم. از این رو اسرائیل به سهم ایالات متحده، کنگره و دولت آن که در طی این سال‌ها پیوسته در کنار اسرائیل ایستاده و مهمترین متحّد در تأمین امنیّت و در نتیجه روند صلح بوده، توجه کامل دارد.

بالاترین کاربردی که برای امنیّت در نتیجه دگرگونی هائی که در خاورمیانه در اعم و به ویژه در روند صلح صورت گرفته است، انتقال دراماتیک تهدید جدّی از جانب همسایگانش به کشورهای دورتر اطراف می‌باشد. این دَد مَنِشی به ویژه به وسیلهٔ موشک‌های اسکاد در جریان جنگ خلیج فارس به منطقه آورده شد. دفاع در برابر چنین تهدیدهائی نیاز به کوشش بیشتر از جانب ما با پژوهشهای عظیم و سرمایهٔ قابل توجه دارد. به همین خاطر اسرائیل، امروزه یکی از دو کشور عمدهٔ جهان در گسترش سلاح‌های موشکی و ضد موشکی است و نشانه‌های پیروزی دراماتیکی در این عرصه‌ها دارد.

ما از زمان آشتی کمپ دیوید دریافتیم که توافق‌های صلح ما با همسایگانمان باید بر پایهٔ گذشت از زمین باشد بر همین سیاق همهٔ موافقت‌های امنیّتی باید بر پایهٔ تحلیل بدترین مورد سناریوها باشد. ما تنها با آن نوع ترتیب‌های امنیّتی موافقت می‌کنیم که ما را به اندازهٔ کافی نسبت به تجهیز و تأمین نیروها بمنظور پیشگیری از یک حمله غافلگیر کننده مطلع نگاهدارد. نیروی دفاعی اسرائیل و سازمان‌های امنیّتی درس بزرگی از گذشته آموخته‌اند که توافق صلح ما را از حق داشتن دقیق‌ترین سیستم‌های اخطاری منصرف نکند. ما آماده چشم‌پوشی از زمین برای صلح هستیم ولی هرگز در مورد امنیّت بخاطر صلح گذشت نمی‌کنیم.

بنابراین، این هدف ما است، صلح با امنیّتی که صلح امن را تضمین می‌کند. در پی دستیابی من قویاً معتقدم که با وجود تحول سخت و دردناکی که در پیش است، قادریم خاورمیانهٔ قدیمی را ترک کنیم و وارد فضای نوینی از امید، منتهی به صلحی با دوام میان اسرائیل و همسایگانش شویم. □

بقیه از صفحه ۲۶

اسرائیل و خاورمیانه امروزی

«صلح در دوران ما». آناً چرچیل وارد مبارزات ضد عملی شد که آن را صلح «تقلبی» خواند. هدف صلح است - صلح واقعی، ولی صلح دروغین و صلح فریبنده هم وجود دارند.

احتیاجی نیست که در پایبندی قوم اسرائیل برای صلح که قدمتی بسیار دارد توضیح بدهم. آرزوی صلح در ضمیر خودآگاه ملی، ایمان و فرهنگ ملّت یهود حک شده است. این ایده‌آلی بزرگ است که هر روزه در نمازمان تکرار می‌شود. در جامعه‌ای که براستی آزاد است - هم در اسرائیل و هم در آمریکا - صلح به خودی خود ایده‌آل، طبیعی و هدفی دائمی به شمار می‌آید. و بنابراین ما دنبال صلح در منطقه خودمان خواهیم بود، و تمام سعی‌مان را با وجود مشکلات و مصائب خواهیم کرد.

همانطوری که جزو سنت ماست، ما یکدیگر را، چه صبح و چه شب با کلمه «صلح» - **شالم** - درود میگوئیم. «تورا»، پیامبران و مزامیر از امید و اراده دست‌یابی به صلح موج می‌زنند. **«ایزیای»** پیامبر می‌گوید «کار انسان پرهیزکار باید صلح باشد». از او این کلمات جاودانی را شنیدیم: «صلح، صلح بر آن باد که دور است و نزدیک».

هر روز ما در دعاهایمان این کلمات «مزامیر» را تکرار می‌کنیم: «خداوند به مردمش قدرت خواهد داد، خداوند قومش را با صلح تبرک خواهد نمود».

از تولد جنبش صیونیزم تا امروز، هدف هر رهبری - **«هرتصل»**، **«جابوتینسکی»**، **«اِهاد هاآم»**، **«وایتزمن»**، **«بن گوریون»** و **«بگین»**، دست یابی به یک صلح واقعی و پایدار در میان خودمان در **«ارتص ایسرائل»**، سرزمین اسرائیل و همسایگان عرب‌مان بوده است.

امّا چه نوع صلحی می‌خواهیم؟ آیا صلح را به خاطر صلح می‌خواهیم؟ آیا صلح دروغین را خواستاریم؟ آیا صلحی می‌خواهیم که آینده سرزمین کوچکمان و ملّت رنجدیده ما در طی قرون را به خطر بیاندازد؟

زمان زیادی نمی‌گذرد که یکی از اعضای «کنست» (مجلس نمایندگان اسرائیل) و عضو حزب من بنام «بنی بگین» در اولین دیدارش از مصر چنین گفت: «ما صلح Piece می‌خواهیم و دیگران ما را قطعه‌ای Piece پس از قطعه دیگر می‌خواهند. کسانی هستند که می‌خواهند اسرائیل را در صلح ببینند، و کسانی که می‌خواهند در آرامش و صلح بمیرد».

هدف ما صلح واقعی است. از آن نوع صلحی که ایالات متحده آمریکا با کانادا و صلحی که پس از سالها جنگ (در گذشته) با مکزیک دارد. صلحی که باعث راهگشایی بین بلژیک و هلند - و در واقع تمام اروپایی است که به تازگی تمام موانع بازدارنده را از میان خود برداشته است. آیا می‌توانیم چنین صلحی را بین خودمان و همسایگانمان ببینیم - صلحی بدون ارتش‌های بزرگ و پر از سلاح - صلحی که مجبور نباشیم بخش اعظم خزانه ملی خودمان را در مسابقه‌ای برای دست یابی به مجهزترین و پیچیده‌ترین سلاحها، آتش بزنیم؟ ما در انتظار روزی که **«مناخیم بگین»** در اولین دیدارش با **«انور سادات»**، رئیس جمهور مصر بر زبان راند هستیم، «جنگ بس است. خونریزی بس است. شیون بر مزار کسانی که دوستشان می‌داریم بس است».

تمام دولتهای اسرائیل به دنبال دست‌یابی به صلح بوده‌اند. باعث افتخار من است که در این تلاشها در عرض ۱۵ سال گذشته فعالیت داشته‌ام - از اولین دیدار سادات در اسرائیل تا کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱. هدف ما صلحی بود که حالت جنگ بین ما و همسایگانمان را از بین ببرد و خودگردانی محدودی به عربهای فلسطینی که در میان ما زندگی می‌کنند بدهد. قرارداد صلح با مصر، در حقیقت، اولین نقطه عطف در رابطه اسرائیل با جهان عرب بود. چند سال بعد به قراردادی با لبنان دست یافتیم که متأسفانه سوریه در آن اخلال کرد.

باید تأکید کنم که ما از اول جای هیچ شکی برای سوری‌ها و لبنانی‌ها نگذاشتیم که صلح به معنی تسلیم اسرائیل یا واگذاری سرزمینهای ملی آن نیست بلکه رابطه‌ای است بر مبنی شناسائی آنان از کشور اسرائیل و مرزهای آن.

در پرتو نامهٔ تفاهمی که توسط وزیر امور خارجه ایالات متحده، وارن کریستوفر در آپریل ۱۹۹۶ پس از ۱۶ روز تبادل توپ و مواد منفجره بین ارتش اسرائیل و حزب‌الله صادر شد مایلم که توجه همه را به قراردادی که بین اسرائیل و لبنان در سال ۱۹۸۳ به امضاء رسید، جلب کنم.

بر خلاف این سند امضاء نشده، ۱۶ سال پیش در یک مراسم عمومی در شهر «حالدا» لبنان و «کیریات شمونای» اسرائیل دو مدیر عامل وزارت خارجه اورشلیم و بیروت قراردادی را به تصویب رساندند که تمام مواد صلح را در خود داشت - مرزهای باز - روابط بازرگانی و حتی مبادله سفارت‌خانه در هر دو کشور.

به عنوان وزیر امور خارجه در دولت «مناخیم بگین»، در مذاکراتی که منجر به قراردادی شد که اسرائیل به مرزهای لبنان احترام گذاشته و لبنان به نیروهای خارجی اجازه ورود به کشورش و عملی بر ضد اسرائیل ندهد، شرکت کردم.

این قرارداد توسط پارلمان لبنان به تصویب رسید ولی هرگز جامه عمل نپوشید. دولت سوریه به رئیس جمهور لبنان، «امین جمایل» فشار آورد که زیر این قرارداد را امضاء نکند. سوریه‌ای‌ها تعهد لبنان برای بیرون تمام نیروها از خاک لبنان را دوست نداشتند زیرا ادعا می‌کردند این حرکت بر علیه نیروهای آنان و حاکمیت واقعی‌شان بر آن کشور است.

بر عکس، بر اساس سند تفاهمی که توسط وارن کریستوفر در آپریل ۱۹۹۶ تهیه شده بود، سوری‌ها و موقعیت برترشان در لبنان شناسایی شده و مورد قبول قرار گرفته بود.

من با آغوش باز قرارداد صلح با همسایه‌مان پادشاهی هاشمی اردن را می‌پذیرم. حالا دیگر همه می‌دانند که من برای سالهای زیادی در این مورد فعالیت داشته‌ام و برای پیشبرد این هدف به طور مخفیانه با پادشاه اردن ملاقاتهایی داشته‌ام.

در واقع، در کنفرانس مادرید، زمینه‌ای برای پی‌ریزی قرارداد صلحی با پادشاهی اردن ریختیم و بر مراحل پیشرفت مذاکرات با فلسطینیها به توافق رسیدیم. ما با موفقیت پیشنهاد کردیم که فلسطینیها توسط هیئت مشترک اردنی - فلسطینی به مذاکره با ما بنشینند. با اصرار در مورد این هیئت مشترک بر مخالفت‌مان در ایجاد کشور عربی دیگری بین رود اردن و دریای مدیترانه اصرار ورزیدیم.

بدبختانه، دولتی که بعد از انتخابات ۱۹۹۲ در اسرائیل بر سر کار آمد به این اصول وفادار نماند و قرارداد جداگانه دیگری با PLO امضاء کرد، سازمانی که، تا امروز تعهد خود را برای نابودی اسرائیل از مرامنامه خودش پاک نکرده است.

بر اساس گزارشی در آپریل ۱۹۹۶ این تصور پیش آمد که شورای فلسطینیها این جمله را از مرامنامه حذف کرده است، امّا توجه و مطالعه دقیقی از تصمیمات شورا نشان می‌دهد که جای شک زیادی است که این مورد ضد اسرائیل حذف شده باشد. این موضوع نه اینکه از اخبار درز کرده بلکه از اعمالی هویداست که از حرف بالاتر است.

در واقع، از زمان امضای قرارداد با PLO مرگ و میر توسط اعمال تروریستی از هر زمان دیگری در عرض ۵ ساله گذشته بیشتر می‌باشد. «غزه» یک جای آرام مثل «کانادا» نیست. آنجا تبدیل به پناهگاهی برای کسانی شده که سربازان ما نمی‌توانند تعقیب کنند. محل آموزش آنان، محل تجمع و جمع‌آوری اسلحه برای عملیات ضد مردم ما شده است.

این راهش نیست. این نه صلح است، نه امنیت، و ما باید در پی صلح واقعی‌ای باشیم که به جمعیت عرب فلسطینی کنترل اداره داخلی امورشان را بدون در خطر انداختن امنیت کشور اسرائیل و شهروندان آن یا تضعیف حق و حاکمیت ملی یا سعی در تقسیم شهر اورشلیم که قلب و روح ملت یهود از زمانی که شاه دیوید ۳۰۰۰ سال پیش این شهر را پایتخت پادشاهی خود نامید، بدهد.

ما در زمان «انقلاب بلشویک» یا «رایش سوم» زندگی نمی‌کنیم. ما دنبال «صلح در زمان ما»ئی که چمبرلین با خودش از مونیخ آورد، نیستیم.

کسانی هستند که در اسرائیل و یا خارج از آن قبول کرده‌اند که می‌توان به PLO تکیه نمود که تروریزم «حماس» و «جهاد اسلامی» را نابود کند و از این راه دولت آمریکا را برای حمایت از یاسر عرفات ترغیب می‌کنند. آنها اشتباه می‌کنند. آنها بدون اینکه غرضی داشته باشند دارند یک نیروی تروریستی را قوی می‌کنند که بعید نیست نه تنها بر علیه اسرائیل بلکه دیگر کشورهای دموکراتیک دست به عمل بزند. ما باید درسی از تاریخ گذشته‌مان که به دوره خرابی دومین معبد در دوران «شیمون» وقتی «حشمونائی»ها به رومیها کمک کردند تا با یونان در منطقه ما بجنگد برمی‌گردد، بگیریم. در پایان، این رومی‌ها بودند که کشور اسرائیل را خراب کردند.

ایالات متحده آمریکا هم می‌تواند این درس را از تاریخ اخیر خود بگیرد. این کشور از مجاهدین در افغانستان بر علیه تهاجم روسیه شوروی به افغانستان حمایت کرد. امّا، در آخر، مجاهدین در جهان اسلام نقش اول در ترور را بازی می‌کنند. علیرغم پشتیبانی عوامل آمریکائی و عرب از «صدام حسین» در جنگش بر علیه ایران، صدام جنگ بر علیه ایالات متحده را شروع نمود و آمریکا را مجبور به حمله متقابل در کویت نمود.

دوست دارم که با بخشی از پیامی که در کنفرانس مادرید ایراد کردم، سخنم را خاتمه ببخشم:

«ما همسایگانمان را ترغیب می‌کنیم که یاد بگیرند با ما زندگی کنند. بایستی یاد بگیریم که بدون جنگ زندگی کنیم، بدون خونریزی. یهودیت نه تنها به جهان وحدانیت خدا را داد بلکه این هم یاد داد که تمام مخلوقات خدا چه زن و چه مرد به صورت خدا آفریده شده‌اند. هیچ گناهی بالاتر از این نیست که این تصویر را با خونریزی نابود کنیم.

صلح نه کلمه است و نه امضایی در پائین یک صفحه کاغذ. صلح یک طرز تفکر است و سلسله اعمالی که خلاف حالت منازعه بوده که باعث به وجود آوردن فضائی از اعتماد متقابل، تحمل و احترام بشود.

ما معتقدیم که از برکت صلح می‌توان خاورمیانه را به بهشتی تبدیل نمود - مرکزی برای خلق فرهنگی، علمی، پزشکی و تکنولوژیکی. ما می‌توانیم دوره‌ای از پیشرفت اقتصادی را ببینیم که بتواند نقطه پایانی بر بینوائی، گرسنگی و بیسوادی باشد. می‌تواند خاورمیانه که گهواره تمدن است را در مسیر دوران جدیدی قرار دهد. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله بیست و نهم

پوزش

...گاهی وقت‌ها اتفاق می‌افتد. بدون آن‌که خودمان خواسته باشیم، اتفاق می‌افتد.
در چشم‌انداز شماره ۵۱ با تمام دقتی که داشتیم اتفاق افتاد... دو صفحه از یادداشت‌های استاد اَمنون نتصر جابجا شد. چرا؟ دلیلی نمی‌خواهد. از این که عجله کردیم، یا خسته بودیم، یا وقت نبود، هرچه بود بعد از آن که از چاپ خارج شد باعث شرمندگی شد. هرچند استاد به ما اشاره‌ای نکرد و خوانندگان آگاه و نکته سنج‌مان با مهربانی تذکر دادند. باز با شرمندگی بسیار از یار فرزانه استاد اَمنون نتصر و تمام خوانندگان خوبمان پوزش می‌طلبیم. امیدواریم که مورد بخشش بی‌پایانشان قرار گیریم.

چشم‌انداز

۴۹ ـ مجسمه کوروش

کوروش دوم (کوروش کبیر) حق بزرگی بر گردن ملت یهود دارد. اشعیا ارزش انسانی و بی سابقه این شاه هخامنشی را در نوشتاری مقدس ابدیت بخشیده است (باب چهل پنجم، آیه یکم). عزرا (همدوره با اردشیر اول) عهدنامه کوروش را در کتاب خود منتشر ساخت. در میشنا و گمارا و نوشتارهای علمای پس از تلمود همه جا نیکی و بزرگواری کوروش در حق ملت یهود بچشم میخورد. داوید بن گوریون، پایه گذار و اعلام کننده استقلال اسرائیل، در مقاله ای جامع کوروش را ناجی ملت یهود میداند (David Ben-Gurion, Cyrus, King of Persia, *Acta Iranica*, Vol. I, Leiden 1974, pp. 127-134) نگارنده در جلد دوم پژوهشنامه نامبرده، در مقاله ای کوروش را از دیدگاه ادبیات فارسیهود Fārsihud مورد بررسی قرار دادم. اکنون وقت آن رسیده است که جامعه یهود ایران، که بیش از دوهزار سال است در سرزمین ایران زندگی میکند و با ایرانیان همزیستی طولانی دارد، دین خود را، تا اندازه ای، نسبت به این بزرگمرد تاریخ اداء کند.

چه نیکوست سران جامعه یهود ایران کاری انجام دهند که دویست و ده سال پیش ملت فرانسه در حق ملت آمریکا انجام داد. آنها مجسمه عظیمی طراحی کرده آنرا در اکتبر ۱۸۸۶ به عنوان «مجسمه آزادی» به ملت آمریکا اهداء کردند. این تندیس زیبا، با مشعلی در دست، سالهاست در دالان ورودی شهر نیویوک تازه واردان این سرزمین را خوش آمد میگوید. این مجسمه آزادی نه تنها به عنوان سمبل آزادی و هویت شهر نیویورک، بلکه سراسر آمریکا شناخته شده است. مهاجرینی که از قرن گذشته رؤیای رسیدن به کشور آزادیها را در دل داشتند با نزدیک شدن کشتی آنان به مجسمه آزادی رؤیای خود را تحقق یافته میدیدند.

ما یهودیان ایرانی موظفیم چنین ابتکاری را در دست بگیریم و تندیس کوروش کبیر را در دالان ورودی شهر حیفا بر روی سکویی در داخل آبهای مدیترانه نصب کنیم. پیکر عظیم این شاه شاهان، در حالیکه ورود همه انسانها را به سرزمین مقدس

تهنیت میگوید، نماد ماندگاری خواهد بود از همبستگی دو ملت باستانی که پیمان دوستی میان آنها با دست کوروش توشیح شده و جاودانی یافته است. یهودیان ایرانی همه امکانات انجام

این کار را در دست دارند، و بدون تردید سران کشور اسرائیل این طرح را مورد استقبال قرار خواهند داد. فرآیند این کار عظیم و شایسته برای سرافرازی یهودیان ایرانی، پایداری دوستی میان ایرانیان و یهودیان و اعتلای نام ایران در سطح جهانی آنچنان بدیهی است که نیازی به توجیه ندارد.

برای آنانیکه با عدد سر وکار دارند در اینجا یادآور میشویم که مجسمه آزادی ۱۵۱ پا (۴۶ متر) ارتفاع دارد.

۵۰ ـ اشعیای نبی

یکی از انبیای پر توان که نوشتارش مورد توجه ادیان یکتا پرست است اشعیا است. مقصود ما تجزیه و تحلیل شخصیت و ایده های وی نیست؛ چون نامی در بالا از اشعیا آوردیم، بسنده دیدیم اشاره ای به چند نکته بکنیم. محتویات کتاب اشعیا از دیر زمان افکار مفسرین کتاب مقدس را بخود مشغول داشته بود. چنین مینمود که فصل هایی از این کتاب با بقیه مندرجات آن همخوانی ندارد ـــ خصوصاً آنچه ما در بالا در ارتباط با کوروش آوردیم. فقط برای مثال، مانند اینست که کسی مطالبی را بصورت رپرتاژ از دوره نادر شاه متذکر شود، سپس همان شخص مشاهدات خود را در مورد کودتای رضا شاه به اطلاع خوانندگان برساند.

محتویات فصل اول تا پایان فصل ۳۹ نشان میدهد که شخصی

بنام اشعیا بن آموص در دوره پادشاهی عوزیا (شاه یهودا در سالهای ۷۸۵ ـ ۷۳۴ قبل از میلاد) میزیسته و این دوران پر هیجان را، هم به عنوان یک گزارشگر حرفه ای و مفسر سیاسی تیزبین، و هم به عنوان یک معلم اخلاق، با زبانی غنی، شیوا و فصیح مورد بررسی قرار میدهد. از درونمایه کتاب بر میآید که اشعیا زنی با سواد داشته که او را נביאה پیامبر میخواند. این دو لااقل صاحب دو پسر میشوند، که گویا پسر بزرگتر اغلب اوقات پدر را در سفر و حضر همراهی میکند.

واما باید بپرسیم شخصی که فصلهای چهلم به بعد را نوشته چه نسبتی با اشعیا بخش نخستین کتاب دارد. در بخش دوم، مطالب بر محور رویداد هایی دور میزند که متعلق به سال فتح بابل توسط کوروش است، یعنی سال ۵۳۸/۹ قبل از میلاد. خوب توجه کنید، تفاوت بیش از صد و پنجاه سال است. کسی که بیش از همه مفسرین متوجه این نکته شد، و اغلب مفسرین بعدی نظر او را قبول کردند، ربی اوراهام ابن عزرا (اسپانیا ۱۰۸۹ ـ ۱۱۶۴) بود. چون نام نویسنده بخش دوم تاکنون کشف نشده، و از قرار معلوم پیامبری بوده که در بابل میزیسته است، لذا نام «اشعیای دوم» به او داده اند.

این نیز باید گفته شود، تعدادی از مؤمنون متدین نظریه یاد شده در بالا را قبول ندارند. به عقیده آنان آنچه در فصلهای چهلم به بعد آمده متعلق به پیشگویی های اشعیا بن آموص است که عیناً تحقق یافته اند. آن عده از مؤمنون مذهبی که تفکر پژوهشی دارند (مانند ربی اوراهام ابن عزرا) تأکید میکنند که غیر از پنج اسفار تورات، بقیه کتب عهد عتیق الزاماً در چارچوب «ایمانی» قرار نگرفته اند و قبول نکته بالا ایمان کسی را سست نمیکند. باید افزود، که رامبام ارکان سیزده گانه این ایمان را مشروحاً بیان داشته (نک به تفسیر وی از بخش سنهدرین در میشنا)، و عمرانی شاعر بزرگ ما آن را در سال ۱۵۰۸ به نظم کشیده است.

۵۱ ـ تورات و کامپیوتر

در سالهای اخیر کامپیوتر انقلاب بزرگی در جهان دانش ایجاد کرده است. بسیاری از کتب ارجاعی، از جمله کتاب مقدس (عهد عتیق) و تلمود را کامپیوتریزه کرده و کار محققین را آسان کرده اند. ولی به موازات، تعدای از افراد با تورات مانند اسباب بازی های کامپیوتری بچه ها رفتار میکنند. اینهایی که چند صباحی به قول خودشان قبالا خوانده اند، زحمت فکر کردن را از سر خود رفع کرده اند و گمان میبرند که همه رویدادهای دنیا از صبح ازل تا شام ابد با رمز در تورات نوشته شده و اسرار این رمز را مهندسان و برنامه ریزان کامپیوتر شکافته اند. به عبارت دیگر اینها معتقدند که کامپیوتر دارد تدریجاً جای پیغمبران را میگیرد. اینها ادعا میکنند که شرح حال ادولف هیتلر و انور سادات و الیزابت تایلور را از طریق کامپیوتر در تورات پیدا کرده اند!

در چند فرصت، تعدادی از این آقایان با من به گفتگو نشستند و با هزار ایما و اشاره کوشیدند به بنده حالی کنند که روز و ساعت قتل انور سادات در تورات نوشته شده ـــ الحق و الانصاف کلمات و آیات را یکایک بمن نشان دادند و قضیه جور در آمد. چندی پیش، در منزل یکی از دوستان، فردی در حدود ۶۵ ساله خواست همین موضوع را در مورد پیش بینی قتل اسحاق رابین در میان انبوه حروف و کلمات تورات بمن بقبولاند. او تورات را باز کرد و در یکی دو آیه بمن سه کلمه عبری را نشان داد: רע... בין... הרג = رع... بین... ه ر گ (به معنای: بد... بین (میان)... کشتن). وی همانجا این سرهم کردن حروف و کلمات را چنین تفسیر کرد که در تورات نوشته شده چون (اسحاق) رابین انسان بدی است باید کشته بشود. وقتی از عکس العمل من مأیوس شد، رو به دوست بغل دستی کرده گفت: «این آقا عجب آدم سخت باور کله شقی است!»

به نظر من، آن عده از معلمان و راب هایی که چنین نادرستی ها را در میان مردم شایع میکنند به تقدس تورات اسائه ادب کرده لطمه سختی به ایمان مردم و به یهودیت وارد میسازند. رنج غربت و صدمات ناشی از مهاجرت اجباری از ایران به آمریکا زمینه روانی مستعدی برای سوء استفاده مشتی شعبده بازفراهم آورده است. میگویند فردی که خود را متخصص در قبالا معرفی کرده و کتابهایش به فارسی ترجمه شده، سالهاست از مردم سرگردان و خوش باور ما زندگی مرفهی برای خودش و هفت پشتش تهیه دیده است.

یکی از پدیده های زیبا و هوشمندانه تورات ما اینست که چنین پیش گویی ها را منع کرده است (لاویان، باب ۱۹، آیه ۲۶). اساساً تفاوتی میان فال قهوه و این نوع کامپیوتر بازی های مفتضحانه وجود ندارد. **قبالا هدفهایی دگر دارد که یکی از آنها ساختن انسان از ما آدم های دو پا است. رشته قبالا آنقدر مهم است که نباید بدست شعبده بازان عصر کامپیوتر بیافتد. چه خوب است رهبران روحانی جامعه ما این موضوع را مورد توجه قرار بدهند و مردم را از نزدیک شدن به اینگونه سوداگران قبالاچی برحذر بدارند.**

۵۲ ـ ریاست

خوشبختانه، بالاخره، موفق شدیم لباس ریاست بخش ایرانشناسی را در دانشگاه عبری اورشلیم از تن برکنیم و آنرا به قامت یکی

از برازنده ترین استادان این بخش، پرفسور مایکل استون، بپوشانیم. نامبرده (متولد ۱۹۳۸ انگلستان) استاد زبان و ادبیات ارمنی است.

بد نیست گفته شود که گاهی جامعه لقب پرست ما، بدون مشورت با بنده، القابی، البته از روی لطف و مرحمت، به بنده اعطا میکنند که اساس درستی ندارند. مثلاً چند سال پیش، تلویزیون جام جم ناگهان مرا «رئیس دانشگاه عبری» خواند. در یکی از دعوتنامه ها دیدم که مرا «رئیس مؤسسه مطالعات آسیا و آفریقا» کردند. بنده هیچگاه این دو لقب را نداشته ام.

یادم آمد که در حدود چهل سال پیش (سال ۱۹۵۷) مقاله ای در مورد «ریاست» نوشتم و خواستم آنرا در یکی از جرائد فارسی زبان تل آویو چاپ کنم. مقاله جالبی بود و تلویحاً از کسی، که در آنموقع در اسرائیل زندگی میکرد و از لقب «رئیس» قند توی دلش آب میشد، انتقاد میکرد. این مقاله به عللی، که با همان «آقای رئیس» ارتباط داشت، چاپ نشد. من فعلاً کاری به نیویورک و لس آنجلس ندارم، در همین اسرائیل خودمان «ریاست» دارد یواش یواش نه تنها همه دنیا بلکه همه کهکشانها را در بر میگیرد.

مقاله مذکور هنوز در قید حیات است، منتهی رنگ کاغذ آن پریده است. این مقاله در فرصتی مناسب چاپ خواهد شد.

جویای کار

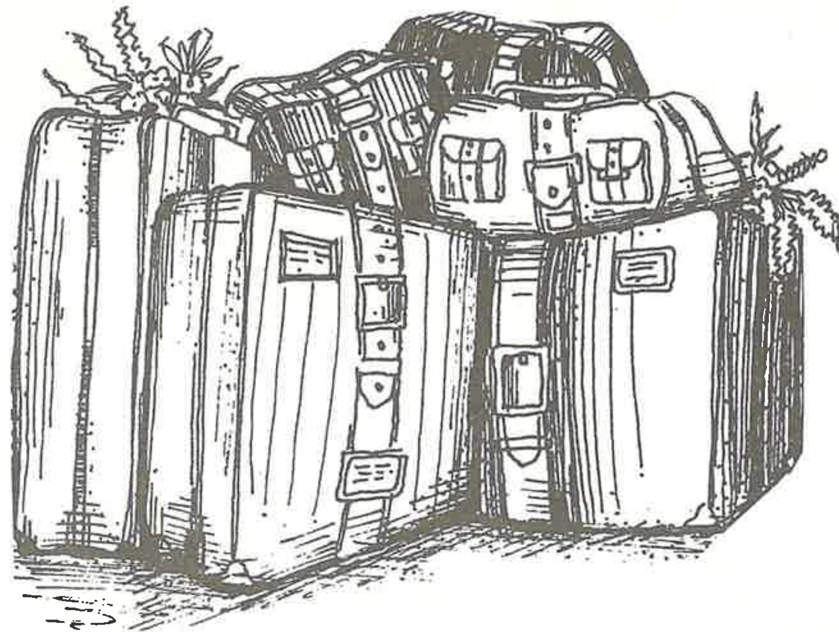
این افراد علاقمند به در اختیار گذاردن وقت و تجربه خود در شغل شما می‌باشند. در صورت احتیاج به خدمات زیر ما را مطلع کنید تا تلفن آنها را در اختیارتان بگذاریم.

- جویای هر نوع کار
- حسابدار
- سکرتر
- حسابدار آشنا به کامپیوتر
- رانندگی
- صندوقدار
- فروشنده
- مانیکوریست



کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم
رویال کیترینگ
Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Brookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)
برگزار کننده جشنهای شما
در هتلهای لوس آنجلس و مکان‌های مورد نظر شما
با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.
برای پیدا کردن سالن به شما یاری می‌دهیم.
(۳۱۰)۴۵۸-۹۹۹۳
(310) 458 - 9993
کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

نقش یهودیان در تحولات جهان



اروپا

اعتراف

زنی که اظهار مینماید زمانی معشوقه فرانسوا میتران رئیس جمهور فقید فرانسه بوده است ادعا میکند که وی میتران را وادار ساخته است که در مناقشه اعراب و اسرائیل جانب فلسطینی‌ها را بگیرد. کریستینا فروسن که یک روزنامه‌نگار سوئدی میباشد در کتاب خاطرات خود که اخیراً منتشر گردید، نوشته است که میتران در اول به طور آشکاری طرفدار اسرائیل بود اما او با میتران یک مبارزه طولانی را در این مورد آغاز نمود که در نهایت باعث گردید رئیس جمهور فرانسه عقیده خود را در مورد سازمان آزادی بخش فلسطین و فلسطینی‌ها تغییر دهد.

رخنه

مدارت تازه‌ای که از حالت محرمانه خارج شده و اخیراً از آرشیو آمریکا به دست آمده است نشان می‌دهد که نازیها بطور مستقیم در سیستم بانکی سویس در جریان جنگ جهانی دوم رخنه نموده بوده‌اند.

این مدارک ثابت مینماید که آلمانها از طرفداران خود در بانکهای سویس اطلاعات محرمانه‌ای به دست می‌آورده‌اند. به طور نمونه آلمانها به یک زندانی یهودی در مقابل دریافت کلیه دارائی وی که در بانکهای سویس بود و آلمانها از وجود آنها اطلاع دقیق داشتند اجازه دادند که به سویس پناهنده شود.

ضبط

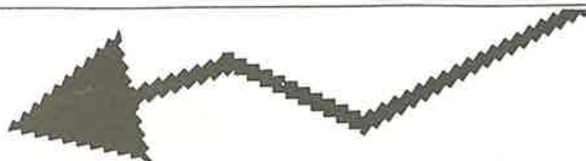
به تازگی دو اجرای جدید از آثاری که توسط زندانیان یهودی در اردوگاههای مرگ رژیم نازی در طول جنگ جهانی دوم نوشته شده‌اند منتشر گردیده است. این آهنگسازان آثار خود را برای آرامش بخشیدن به سایر زندانیان و همچنین برای اعتراض به رژیم نازیها تهیه نموده‌اند.

این دو اثر شامل اپراهای تلخ و نیشدار بروندیبار و امپراطور آتلانتیس میباشد که به وسیله هانسی کراسا و ویکتور یولمن نوشته شده‌اند. این دو بعداً به اطاقهای گاز در اردوگاه مرگ آشویتز منتقل گردیدند.

اتحاد سوّم

بر اساس مدارکی که اخیراً در آمریکا انتشار یافته و مربوط به ژانویه سال ۱۹۴۵ است هنری استیمسون وزیر جنگ و جیمز فارستال وزیر نیروی دریائی آمریکا شکایت کرده‌اند که مقامات دولت سویس اجازه داده‌اند از خطوط راه آهن این کشور جهت ارسال ابزار و آلات جنگی برای ارتش آلمان مستقر در ایتالیا استفاده گردد.

این یادداشت که مهر فوق‌العاده محرمانه بر آن نقش بسته است برای وزیر امور خارجه آمریکا ارسال گشته و در آن گفته شده است که باید اقدامات عاجلی از طریق کانالهای دیپلماتیک انجام گردد و در صورت عدم موفقیت این اقدامات بهتر است که نیروی نظامی بکار گرفته شود.



آمریکا

تمبر یادبود

از سوی اداره کل پست آمریکا اولین تمبر یادبود جشن یهودیان انتشار یافته است.

این تمبر که همزمان با آمریکا در اسرائیل نیز منتشر گردیده است نشانگر جشن حنوکا میباشد و انتشار آن نتیجه کار مشترکی است که بین تمبرشناسان آمریکائی و اسرائیلی صورت گرفته است.

همبستگی

شهر تورنتو، در یک نمایش همبستگی با جامعه یهودیان و مقابله با تنفرگرائی سفید پوستان روزهای ۷ تا ۱۷ ماه نوامبر را هفته آموزش هولوکست اعلام داشته است.

باربارا‌هال شهردار این شهر گفت که هدف اصلی این کار باز نمودن چشمان نسل جوان بر روی واقعیت هولوکست و احترام گذاشتن به خاطره میلیونها نفر انسانی که قربانی گردیده‌اند میباشد و برای اطمینان دادن به این اصل که حقیقت همواره بر تنفر غلبه مینماید.

قابلیت اتکاء

یکی از ریاضی‌دانان انستیتوی علمی وایزمن در اسرائیل موفق به دریافت جایزه تورینگ در سال ۱۹۹۶ گردیده است.

این جایزه که در علوم کامپیوتری از اعتبار فراوانی برخوردار میباشد به جایزه نوبل کامپیوتر معروف است.

پروفسور امیرپنولی موفق به طرح و توسعه روشهای پیشرفته‌ای برای تأیید دوستی و قابل اعتماد بودن سیستم‌های کامپیوتری گردیده است که شامل نرم افزار و سخت افزار میباشد.

حفّاری

اخیراً در شهر چارلزتاون در شهر نویس در هند غربی حفاریهای باستانشناسی تازه‌ای صورت گرفته است تا نسبت به این تصوّر که باقیمانده یک کنیسای متعلق به قرن هفدهم در این جزیره تحقیقات لازم صورت یابد.

جامعه یهودیان «نویس» از اواخر قرن شانزدهم تا پایان قرن هفدهم فعّال بوده است و یک قبرستان متعلق به یهودیان، و یک خیابان کوچک که به قدمگاه یهودیان معروف بوده است و احتمالاً یک کنیسای یادگار اقامت یهودیان در این جزیره میباشد. مدارک تاریخی نشان میدهد که آلکساندر هامیلتون پنج سال اول تحصیلات خود را در مدرسه‌ای یهودی که زمانی در جزیره نویس وجود داشته به اتمام رسانده است.

آمریکای لاتین

سمفونی

لئون بیریوتی آهنگساز یهودی اوروگوئه‌ای در حال تصنیف یک کار تازه به نام سمفونی اورشلیم بر اساس دو مزمور مذهبی میباشد که این کار تازه قرار است در جریان فصل موسیقی سال ۱۹۹۷ در بوئینس آیرس به اجرا گذاشته شود.

بیریوتی که از سوی مرکز فرهنگی یهودیان لوس‌آنجلس مورد تجلیل قرار گرفته است سازنده آثاری مثل سمفونی سفاراد میباشد.

فیلم

«اوجودو» یا یهودیان، اولین محصول مشترک سینمائی برزیل و پرتقال میباشد. این اثر که تماماً در پرتقال فیلمبرداری گردیده بر اساس داستان زندگی آنتونیو خوزه داسیلوا تهیه شده است.

داسیلوا که یک برزیلی با اصلیت پرتقالی بود به دلیل یهودی بودنش توسط کمیته تفتیش عقاید مذهبی مورد آزار و شکنجه قرار داشته است.

اعانه

دولت اسرائیل مقادیری وسائل پزشکی به ارزش ۳۰ هزار دلار برای دولت زئیر ارسال نموده است تا برای کمک به پناهندگان جنگهای اخیر مورد استفاده قرار گیرد.

سفیر اسرائیل در زئیر بر توزیع صحیح این وسائل نظارت مینماید.

خواهش میکنیم

اگر به دلایلی بیش از یک نشریه چشم‌انداز را دریافت میکنید، خواهشمندیم برای جلوگیری از حیف و میل پولی که میتواند به مصارف عام‌المنفعه دیگر جامعه برسند آدرسهای اضافی را به ما اطلاع بدهید.

● توطئه شیمیائی

در یک گزارش ۶۰ صفحه‌ای که توسط یک استاد دانشگاه تولوس تهیه شده است آمده است که یک کارخانه مواد شیمیایی در فرانسه در تهیه و تولید ماده سمی زیکلون - ب دست داشته است.

زیکلون - ب همان ماده‌ای است که نازیها در جریان جنگ دوّم در اطاقهای گاز از آن برای کشتن یهودیان استفاده میکردند.

بر اساس این گزارش، ۴۹ در صد از گروه شیمیائی یوجین به شرکت آلمانی تولید سم حشرات متعلق بوده که قسمتی از این شرکت خود به شرکت آلمانی آی گ فاربن سازنده و توزیع کننده ماده سمی زیکلون - ب تعلق داشته است.

● پذیرش

اخیراً از سوی شرکت فولکس واگن یک کتاب تاریخچه شرکت به نام «فولکس واگن و کارگرانش در زمان رایش سوم» منتشر گردیده است.

در این کتاب جزئیات روابط نزدیک با رژیم نازیسم و بهره‌برداری آنها از کارگردان به عنوان برده پرده برداری شده است و طی آن مؤسس این کارخانه فردیناد پورش به عنوان یک انسان بی تفاوت از نظر اخلاقی ترسیم گردیده است.

● چه دیر

حزب سوسیال دموکراتیک پرتقال به پارلمان این کشور پیشنهاد نموده است که قانون مربوط به اخراج یهودیانی را که به مسیحیت تغییر دین نمیداده‌اند از میان برداشته شود. این قانون در پنجم دسامبر ۱۴۹۶ به وسیله مانوئل اول پادشاه پرتقال تعیین گردیده بود. جوامع یهودی پرتقال و برزیل با برگزاری جشن‌هائی در لیسبون، بلمونت (در شمال پرتقال) و برزیل پانصدمین سالگرد اخراج یهودیان را گرامی نمودند.

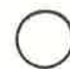
● همکاری

در یک مدرک محرمانه که اخیراً در آمریکا منتشر گردیده است پلیس راه آهن سویس متهم شده است که در دستگیری یهودیانی که قصد رسیدن به سویس بیطرف را داشتند و استرداد آنها به گشتاپو فعالیت داشته است. این مدرک به وسیله یک دیپلمات آمریکائی در شهر برن پایتخت سویس برشته تحریر در آمده است و در آن نویسنده خشم خود را از دولت سویس در سال ۱۹۴۷ به خاطر جلوگیری ننمودن از همکاری پلیس راه‌آهن سویس در کمک نمودن به نازیهای سابق نشان داده است. این نازیها برای فرار از مجازات سویس را بهشت امنی پیدا کرده بودند.





زنان و مردان یهودی در شوهای تلویزیونی آمریکا



آیا حق مطلب در مورد آنان ادا می‌شود

نوشته: سوزان کاپلان

وکیل، نویسنده - ساکن ماساچوست

هر وقت پیچ تلویزیون را می‌چرخانید، آنها را می‌بینید. مردان و جوانان یهودی‌ای که درباره مسائل و برقراری ارتباط با والدین و جنس مخالف یا پای‌بندی به تعهداتشان گله می‌کنند. در حالیکه دارای خصوصیات ناخوشایندی هستند ولی در باطن آدمهای نازنینی بوده، برای دیگران دل می‌سوزانند و در آخر فیلم بالاخره کار درست را انجام می‌دهند و دل همه را بدست می‌آورند.

ولی عملاً یک کاراکتر زن یهودی در تلویزیون وجود ندارد. تقریباً بدون استثناء همسران و طرف مقابل پسران قوم اسرائیل یهودی نیستند.

اول از همه Michael Steadman در سریال تلویزیونی Thirty something کانال ABC بود و زنش به نام Hope. با آنکه چند شو این سریال به تفاوت مذهبی آنها اشاره می‌شد، معمولاً مایکل آرام، سر بزیر و ازدواج مختلط کرده می‌گذاشت که زنش همه چیز را اداره کند.

CBS با شخصیتی جالب‌تر، گر چه کمی اغراق آمیز دکتر Joel Fleischman در فیلم Northern Exposure واردگود شد. او پس از پایان دوره آموزشی به شهر کوچکی در شمال آلاسکا که متأسفانه نه در آن نان Bagel و نه ساندویچهای دلخواه یهودیان نیویورک پیدا می‌شود، فرستاده شد تا به طبابت بپردازد. به عنوان یک آدم خودبرتربین، تازه از لانه سر در آورده، دکتر Joel زندگی ساده اهالی این شهر را به باد انتقاد گرفته و در رؤیای مطبی در خیابان گران قیمت پارک در نیویورک بود. به تدریج تحت نفوذ «مگی اُکانل» که خلبانی تحصیل کرده مدرسه کاتولیک از میشیگان بود قرار گرفت. مگی که دختری رک و مستقل بود دائماً با او در مورد مغز بسته و غیر قابل انعطاف بودنش بگومگو داشت تا بالاخره در میانه راه به هم رسیده و قرار و مدار می‌گذاشتند.

بگذارید سری به زمان حال بزنیم. پنجشنبه شبهای NBC و فیلم "Friends". اگر چه یهودی بودن تم شو نیست. ولی بطور وضوح David Schwimmer و شخصیت او در این فیلم "Ross" که فردی گرم و دوست‌داشتنی است و هم چنین پدرش (که نقش آنرا Elliot Gould بازی می‌کند) هر دو یهودی‌اند. منطقاً خواهر Ross هم باید یهودی باشد، که نیست!!

بعد از فیلم دوستان نوبت «پسر مجرد The Single Guy» می‌رسد که جوناتان Silverman نقش یک نویسنده رمان را بازی می‌کند. آخرین باری که او عاشق شد، به دام یک فروشنده مو طلائی کتابفروشی افتاد که از کتاب آخر او انتقاد کرده بود.

حالا نوبت به "Seinfeld" می‌رسد. بسیاری از ما از این که فهمیدیم دوست دختر قبلی و دوست فعلی «جری» به نام Elaine یهودی نیست متعجب شدیم زیرا این تصور قبلاً پیش آمده بود که

هست. امّا من «جری» را می‌بخشم. زیرا برای چند بخش در شو خودش با «راشل» که دختری ارتدوکس - زیبا و بدون ظاهر و حرکاتی که خلاف تصور عموم از یهودیان است قرار و مدار می‌گذاشت و بیرون می‌رفت. در زندگی واقعی خودش نیز با شوشانا Lonstein یهودی بیرون می‌رود.

کارولین ریز اندام در سریال تلویزیونی "Caroline in the City" که نامزد پسری به نام Del که بسیار خسته کننده و معمولی است، دیر یا زود با ریچارد Korinsky که نقاشی غمگین، منطقی و یهودی است، روی هم خواهد ریخت.

پنجشنبه‌ها نوبت ER هم می‌رسد. ببخشید، یک کاراکتر یهودی که آناً قابل تشخیص باشد وجود ندارد، اگر چه در کانال CBS، «آدام آرکین» و «ران سیلور» در سریال Chicago Hope بفهمی نفهمی یهودی بودن از آنها می‌بارد.

در شبهای دیگر هفته در سریال «دیوانه تو Mad About You»، زن غیر یهودی پال به نام Jamie با شوهر ناآرام و یهودی‌ای زندگی می‌کند که لهجه و رفتارش (گاهی اغراق آمیز) یهودی است. داستان سریال جدید "Relativity" اگر تعجب نکنید روی یک پسر یهودی حدود میانه بیست سالگی به نام Leo Roth می‌چرخد. بر عکس روال عادی در تلویزیون یهودی بودن او طبیعی و بدون برخورد برگزار می‌شود. دوست دختر او به نظر نمی‌آید یهودی باشد ولی خواهر او که صد در صد یهودی است، زیبا، واقعی، احساساتی و...همجنس باز است. بنابراین توقع ازدواج یهودی نداشته باشید.

چگونه می‌توان فراوانی کاراکترهای یهودی مردان و فقدان شخصیتهای زنان یهودی را توضیح داد؟ بگذارید، از نظرگاه آمار انسانی به آن نگاه کنیم. بسیاری از نویسندگان تلویزیونی مرد هستند و لس‌آنجلس با ۷۰ در صد ازدواج مختلط (یهودی با غیر یهودی) بالاترین رقم را دارد. بنابراین وقتی نویسنده یهودی کاراکتر مرد یهودی را با زنی غیر یهودی خلق می‌کند، به احتمال زیاد موقعیت خودش را نشان می‌دهد. از همه اینها گذشته نویسندگان معمولاً درباره چیزی می‌نویسند که در مورد آن می‌دانند.

افزایش مشهود کمدین‌ها و هنرپیشگان یهودی نیز انعکاسی از اختلاط یهودیان و فرهنگ یهودی در جامعه آمریکائی است. از همه این‌ها گذشته چه علامت واضح‌تر و روشنی از پذیرش اجتماعی وجود دارد مثل حضور غیر قابل انکار آنان در وسیلهٔ ارتباطی‌ای که بیش از هر وسیله دیگری آمریکائی‌ها برای آن وقت می‌گذرانند، به اضافه فرهنگ و زبان روانکاوانه‌ای که کاملاً یهودی است و امروزه جزو روح ملّی این کشور شده است.

اگر چه «ضد یهودیت» کمتر به چشم می‌خورد ولی بقایای «خود نفرتی» بر جاست. بطرز بارزی، اگر چه کاراکتر زنان در این سریال‌ها قوی و باهوش است، «چارلی» از سر «جاناتان»، «جی می» از سر «پال» و «الین» از سر «جری» زیادتر هستند.

بدبختانه، جامعه ما زنان یهودی را با تصوری بی مایه‌تر از مردان یهودی در نظر می‌گیرد. جائی که مردان یهودی همسران یهودی ایده‌آل، مسؤول و متعهدی به نظر می‌رسند، زنان یهودی اغلب به صورت مادّی‌گرا، نق نقو و خودخواه تصویر شده‌اند.

تنها یک کاراکتر زنانه یهودی که همجنس باز نیست و در یک شو اصلی تلویزیونی وجود دارد به نام Fran Drescher در فیلم "The Nanny" که با صدای تودماغی و غیر قابل تحمل خودش به تصور عامیانه از زنان یهودی که دختر شاه و غیر قابل تحمل هستند، تداوم می‌بخشد.

جالب است که او عاشق یک غیر یهودی انگلیسی است. که این خود مسئله‌ای را به وجود می‌آورد که نه تنها زن یهودی بلکه زوج یهودی هم در تلویزیون غیر قابل پذیرش است.

من خوشحالم که کاراکترهای یهودی در تلویزیون بیشتر شده و آنها را در همان حالت شکوهمند مفرّح و تحلیل‌گرشان ببینیم. ولی در عین حال دوست دارم که هالیوود، وجود زنان جذاب و مستقل یهودی را هم قبول نماید. ما مطمئناً نقشمان را در رل اصلی زندگی‌مان به عنوان همسران، مادران و نیمه دیگر بازی کرده‌ایم. لازم به تذکر نیست که به عنوان نویسندگان، وکلاء، سیاستمداران و کسانی که ملّتی را شکل بخشیدند شایسته است که تصویری واقعی از ما هم نشان داده شود. □


'Friends'


'Northern Exposure'

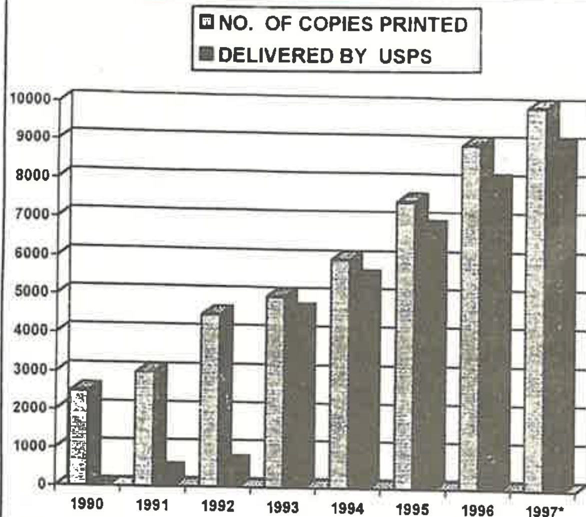

'thirtysomething'

آگهی در چشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتر از پنج سال عمر خود پرخواننده‌ترین نشریه غرب آمریکا است.

گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته، نشان دهنده ارسال آن به ۸۰۲۵ خانواده می‌باشد. تیراژ کلی این نشریه ۹۰۰۰ شماره میباشد که مازاد آن در گردهمایی‌های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد.

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالا بردن غرور و نگهداری میراث‌های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان.



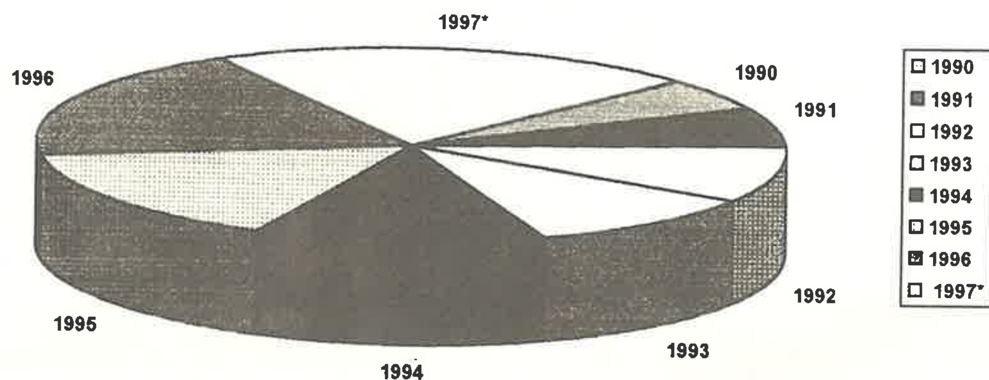
* PROJECTED

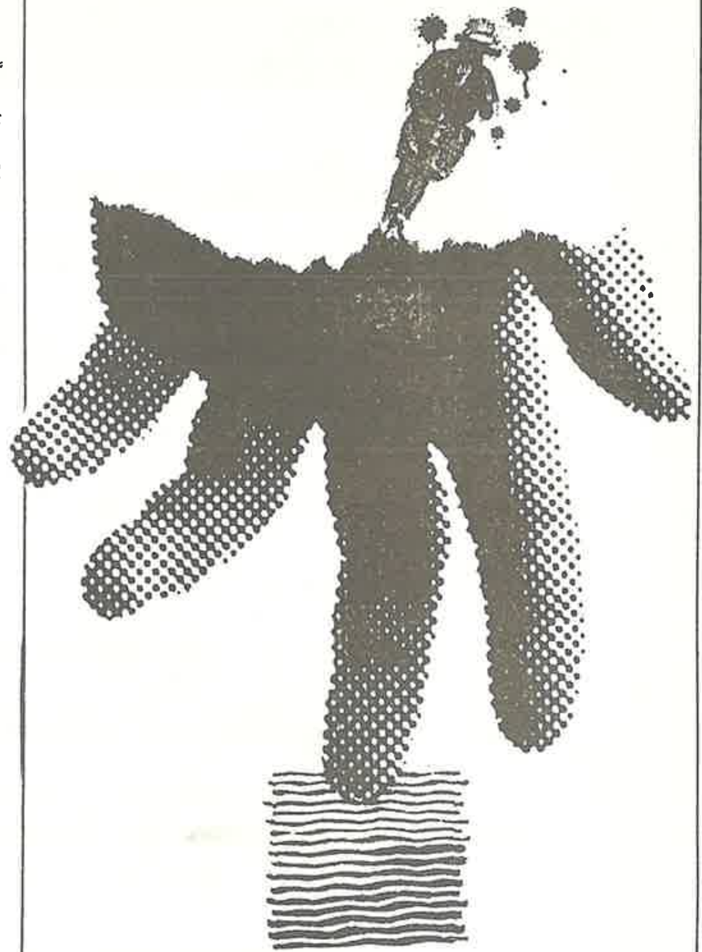
THE BALANCE IS BEING SOLD THROUGH BOOK STORES

نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار
نیم صفحه	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار	۱۸۰ دلار
ربع صفحه	۱۲۵ دلار	۱۰۰ دلار	۸۵ دلار
Business Card		۴۰ دلار	۳۵ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۵۰۰ دلار	۱۲۰۰ دلار	۱۰۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۵۵۰ دلار	۵۰۰ دلار	۴۵۰ دلار

	1990	1991	1992	1993	1994	1995	1996	1997*
NO. OF COPIES PRINTED	2500	3000	4500	5000	6000	7500	9000	10000
DELIVERED BY USPS	0	380	600	4600	5500	6800	8025	9000





خشونت خانوادگی

مشکل ما هم هست

FAMILY VIOLENCE

Our Problem, too

By: Rabbi Elliot N. Dorff

Reprinted by Permission from:

Conservative Review Magazine, Fall 96 issue

خشونت خانوادگی را نمی‌توان به سادگی یک خاطره ناخوشایند گذشته یا امری مربوط به غیر یهودیان دانست. بلکه، برعکس تصوری که از خودمان داریم، خانواده‌های یهودی نیز در همین دوره به آن مبتلا هستند. در حقیقت، جامعه یهودی امروزی آشکارا قبول دارد که خشونت خانوادگی در آن اتفاق می‌افتد.

در عرض هر چند سال گذشته در آمریکا، بیش از ۴۰۰،۰۰۰ گزارش قابل تأیید آزار جنسی بر علیه بچه‌ها توسط معلمین و دکترهایی که با نوجوانان مورد ضرب و شتم و ترس تماس دارند به مقامات مربوطه داده می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که از هر سه دختر یکی و در پسران هر پنج نفر، یک نفر تا قبل از سن ۱۸ سالگی از لحاظ جنسی مورد آزار قرار می‌گیرند. بعلاوه، تعداد پرونده‌های بچه‌های کتک خورده که به آژانسهای دولتی در عرض سال گزارش می‌شوند از ۲ میلیون فقره در سال ۱۹۸۶ به سه میلیون در ۱۹۹۴ بالغ گشته و حدود ۲۰۰۰ بچه که بیشتر آنان زیر ۴ سال هستند زیر دست والدین یا سرپرستانشان می‌میرند. خیلی زود است که بدانیم که آیا یهودیان در این نوع یا انواع دیگر خشونتهای خانوادگی تا این درجه آماری در سطح عمومی درگیر باشند، ولی جامعه ما نیز از انواع این بیماری در امان نیست.

بعلاوه خشونت خانوادگی در میان ارتدوکسها حداقل به همان اندازه یهودیان کانسرواتیو - دوباره سازان و رفورم می‌باشد. بدبختانه پای‌بندی به سنّت نتوانسته است از رفتارهای خشونت‌آمیز در میان خانواده‌ها بکاهد. من برای ده سال گذشته عضو هیئت مدیره خدمات فامیلی یهودیان لُس‌آنجلس بوده‌ام و با علاقه شخصی که در پروژهٔ خشونت خانوادگی داشته‌ام در نتیجه از دامنه این وبائی که جامعه ما را آلوده کرده، آگاهم. پروژه‌هایی شبیه این در نیویورک، شیکاگو و دیگر شهرهای با جمعیت یهودی در آمریکا و اسرائیل یا وجود داشته و یا در حال طرح‌ریزی است و در حقیقت جهان بالاخره بر وجود این مسئله و ضرورت مقابله با آن صحّه گذاشته است.

تعریف آزار

اولین وظیفه در برخورد با آزار مشخص کردن طرفین یک موقعیّت است که در آن آزار صورت می‌گیرد و چیزی که خاصیت ارتباط قانونی و غیر قانونی آنهاست. خصوصاً ما باید «خانواده»، «آزار»، «قربانی» و «آزار دهنده» را تعریف کنیم تا ببینیم دنبال چه چیزی می‌گردیم.

اگر چه بطور معمول فکر می‌کنیم خانواده یعنی پدر و مادر و بچه‌هایی که تولید می‌کنند ولی آمار ایالات متحده گزارش می‌دهد که تنها ۱۴ در صد خانواده‌های آمریکایی را می‌توان اینطور دید. بقیه مجرد، خانواده‌های تک والدی، خانواده‌های با هم ترکیب شده،



خانه‌های سرپرست کنندگان (Foster Homes)، خانه‌های فرزندان دیگران را پذیرفته (Adoptive Homes)، خانه‌های همجنس بازان (مرد یا زن که برخی بچه در آن بزرگ می‌کنند) و خانه‌هایی که در آن زوجها یا بچه ندارند یا بچه‌ها بزرگ شده و خانه را ترک کرده‌اند. بنابراین وقتی از آزار خانوادگی سخن می‌گوییم بایستی کاملاً متوجه انواع این خانواده‌ها باشیم. بعلاوه، در حالیکه خانواده‌های فردی در هرکدام از ترکیبات بالا ممکن است پایدار و مهرآمیز باشد، ناپایداری بسیاری از خانواده‌های امروزی باعث فشار روانی بر همه کس در خانواده می‌شود و شانس اینکه آزار در خانواده اتفاق بیافتد را افزایش می‌دهد.

«آزار» دارای اشکال فیزیکی، جنسی و زبانی است. **آزار فیزیکی** یعنی زدن کسی بطوری که دردش بیاید و باعث خونریزی شده و جایش کبود گردد. **آزار جنسی** که معمولاً جائی کبود نمی‌شود یعنی تماس جنسی ناخواسته از لمس بدنی گرفته تا آمیزش جنسی. در مورد بچه‌ها حتی اگر بچه به این کار رضایت بدهد این کار آزار جنسی است زیرا از لحاظ قانونی او نمی‌تواند این رضایت را بدهد.

تعریف **آزار زبانی** مشکل‌تر از همه است. مخصوصاً چون آدمها حرفها را به صورتهای مختلفی بکار می‌برند و می‌فهمند و چون بعضی از حرفهایی که کسی به صورت جوک می‌گوید از طرف شنونده توهین تلقی می‌شود با همه اینها، آزار زبانی نیز توسط نیّت بدخواهانه گوینده و یا برداشت منفی‌ای که یک شاهد بیطرف آن را درک کند، قابل تشخیص است. انتقاد سازنده را می‌توان به خاطر نگرش آن به یک مورد بخصوص و پیشنهاد برای بهبود وضع را از آزار زبانی که به شخص (چه مرد و چه زن) حمله می‌شود، متمایز نمود.

عموماً «شخص آزار دهنده» را معمولاً یک مرد و «قربانی» را یک زن و یا بچه تصوّر می‌کنیم. ولی مقاله‌ای اخیراً در لس‌آنجلس تایمز گزارش داد که تعداد زنان دستگیر شده در لس‌آنجلس به خاطر خشونت خانوادگی (که آزار بچه‌ها نیز جزو آن است) در عرض ۹ سال گذشته، چهار برابر شده یعنی از ۳۴۰ مورد (۷ در صد کل خشونتهای خانوادگی) در سال ۱۹۸۷ به ۱۲۶۲ (۱۴/۳ در صد کل موارد) در ۱۹۹۵ رسیده است. تمام موارد گزارش شده کمتر از رقم واقعی است ولی آزار مردان توسط زنان بسیار کمتر گزارش می‌گردد چراکه یک مرد بیشتر از یک زن مورد آزارگرفته در این مورد خجالت می‌کشد (زیرا قابلیت دفاعی بیشتری دارد) و پلیسها نیز کمتر حرف مردانی که ادعا می‌کنند مورد آزار قرار گرفته‌اند را قبول می‌نمایند.

در بسیاری از موارد «آزار دهنده» معمولاً تهدید کننده و خطرناک بنظر نمی‌رسد، بر عکس آنان با اشخاصی که آزار دهنده نیستند قابل تمایز نمی‌باشند، چراکه اعمالشان در عموم حاکی شخصیت

واقعی‌شان نیست. این جزو دلایلی است که تشخیص آنان اینقدر سخت است و کار ربای‌ها و معلمین را در این مورد مهم‌تر می‌کند.

موقعیت آزار در قانون یهود

والدین می‌توانند فرزندان خود را به خاطر انضباط تنبیه بدنی کنند و قوانین یهودی نیز مخالف این عمل نیست. بنا به درخواست من کمیته قوانین و استانداردهای یهودی اعلام کرده است که زدن بچه مجاز است، به شرطی که زدن بر کفل بچه باعث خونریزی یا کبودی نگشته و فقط با کف دست و نه کمربند یا هر وسیله دیگری و فقط به



خاطر یک عمل خطای مشخص صورت بگیرد. زدن مرد به زن یا زن به مرد نیز بکلی قدغن باشد. به عنوان یک خط مشی عمومی، والدین نباید فرزندان خود را برای دیسیپلین بزنند. «آزار والدین» (به معنی زدن والدین مسن) بسیاری از قوانین یهود را زیر پا گذاشته و منابع یهودی به هیچ وجه آن را حمایت نمی‌کنند.

این انتقاد واضع، مسلماً در آغوش کشیدن، بوسیدن و دست زدن به پشت کسی به عنوان آفرین گویی توسط والدین یا سرپرستان کمپ - جانشین والدین - معلمین یا توسط بچه‌ها در رابطه با والدینشان که حاکی از عملی بر اساس عشق، دوستی، یا تبریک است را شامل نمی‌شود. این گونه تماسها به وضوح از اعمال خشونت متمایز هستند و بر عکس این گونه اعمال حمایت و مهر برای بچه‌ها و بزرگسالان لازم می‌باشد.

وقتی فردی انتقادی سازنده و صادقانه می‌کند و یا نامهٔ توصیه غیر مثبتی برای کسی می‌نویسد لزوماً آزار زبانی به حساب نمی‌آید تا جایی که این تذکرات به یک مورد بخصوص محدود شده و دارای پیشنهادی برای پیشرفت باشد. آزار زبانی، بر عکس، به شخص حمله می‌کند نه به عمل او و کلماتی را به کار می‌برد که به نظر هر کسی که آن را می‌شنود (حتی اگر شخص مورد آزار اینطور احساس نکند)

تحقیرآمیز بوده و در مواقع مختلف و حتی نامناسبی تکرار شود. در سنت ما این عمل قدغن بوده و Ona'at Devarim (یعنی سرکوبی توسط کلمات) نامیده می‌شود که با دیگر اعمال ممنوع زبانی مثل دروغ گفتن (Sheker)، شایعه پردازی (Rekhilut) و خبری منفی ولی واقعی را در مورد کسی بدون آنکه فایده عملی یا قانونی داشته باشد پخش کردن (Lashon Ha'ra) در یک رده قرار نمی‌گیرند.

قربانیان آزار بایستی یا به مقامات ذیصلاحیت گزارش داده و یا از آژانس‌هایی مثل خدمات خانوادگی یهودی (برای دریافت شماره تلفنهای ضروری می‌توانید به **سازمان سیامک** تلفنهای ۸۳۳۲-۷۰۵(۸۱۸) یا ۴۷۹۰۴۷۹۸ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید) کمک بگیرند زیرا نجات جان خود و سلامتی بدنی و روانی بر هر ملاحظه دینی برتری دارد.

آزار دهنده

تا به حال فرض بر این کردیم که با یک مورد «آزار» واضح و غیر قابل بحثی روبرو هستیم. اگر شخص آزار رسان، عمل خود را انکار کند بنابراین بر اساس قوانین یهود ما آن شخص را بیگناه میدانیم تا زمانی که خلاف آن ثابت شود. در حقیقت، در چنین مواردی یک تنش واقعی بین بیگناه شناختن فرد مگر در صورت اثبات بی چون و چرای گناهکاری او (طبق قانون یهود) از یک طرف و وظیفه ما برای نجات آدمها در موقعیّتهای آزار دیدن از یک طرف دیگر وجود دارد. این کار هرگز آسان نیست. در بعضی موارد با اینکه نمی‌توان آزار رسانی را ثابت نمود ولی به نفع طرفین است که برای مدتی از هم جدا بمانند. هیچ امتیازی را نمی‌توان از شخص متهم به آزار رسانی گرفت مگر آنکه حق حضور و ارائه نظرش را داشته و خلاف حرفهایش ثابت شود.

وقتی آزار دهنده چه زن و چه مرد به گناه خود اقرار کند یا توسط

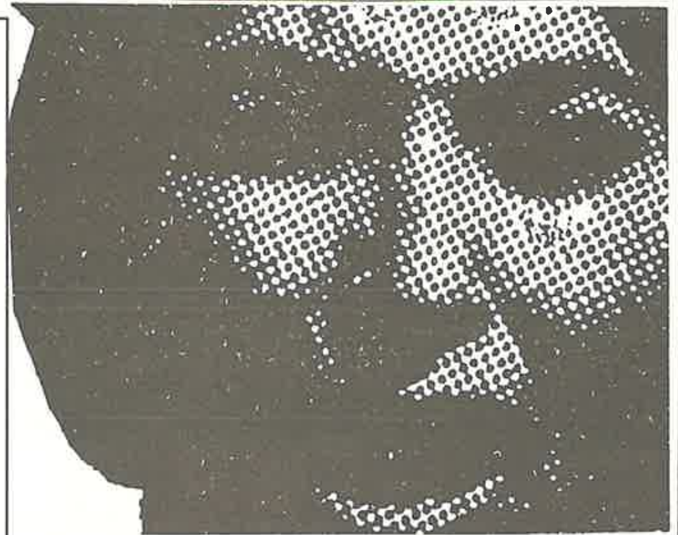
محکمه‌ای گناهکار شناخته شود، بایستی قبول کند که به راه درست برگشته و مراحل توبه یهودی (تشوآ Teshuvah) را انجام دهد، که عبارتند از:

۱ – قبول کردن اینکه کار غلطی کرده‌اند.
۲ – توبه.
۳ – اعتراف در ملاء عام.
۴ – تقاضای بخشش از شخص آزار دیده.
۵ – پرداخت غرامت تا حدّ ممکن.
۶ – امتناع از تکرار عمل در صورت بوجود آمدن فرصتی دیگر.

برنامه‌های مشهور ۱۲ مرحله‌ای که برای نجات مبتلایان به مواد مخدر بکار می‌رود طنین قوی و مستحکمی در سنتهای یهودی داشته و نوع یهودی این برنامه‌ها قاعدتاً میبایستی ظهور می‌نمود. علاوه بر برنامه‌های مشهوری از این نوع که برای معتادین الکل، مواد مخدر و زیاده خواران وجود دارد، برنامه‌هایی هم به نام «والدین ناشناس» برای کسانی که بچه‌های خود را آزار بدنی و «والدین متحد» برای کسانی که فرزندان خود را آزار جنسی می‌رسانند وجود دارد.

در این برنامه‌ها شرکت کردن کار آسانی نیست چراکه بایستی یک عادت طولانی را شکست. در حقیقت بدون یک برنامه اصولی کسانی که از خانواده‌هایی می‌آیند که در آن مورد آزار قرار می‌گرفته‌اند فرزندان خود را آزار خواهند داد. این اشخاص اگر در جامعه‌ای دلسوز پذیرفته شده و به ارزش انسانی خود پی ببرند، به آزار دیگران دست نخواهند زد. این موضوع اهمیت حمایت کنیساها و گروههای اجتماعی را از برنامه‌هایی چون **«والدین ناشناس»** (Parents Anonymous) و **«والدین متحد»** (Parents United) دو چندان می‌کند. یا حداقل فرستادن افرادی که می‌شناسند به این برنامه‌ها و کمک به مراحل توبه افراد و پذیرش آنان در اجتماع می‌تواند بسیار کارساز باشد. جای تعجب نیست وقتی تلمود می‌گوید که افراد بسیار صدیق نمی‌توانند در جایی که یک توبه کننده واقعی ایستاده بایستد، زیرا قدرتی که برای توبه نمودن لازم است از قدرت خوب بودن خیلی بیشتر می‌باشد.

اگر کسی بتواند به راستی توبه کرده و گذشته خود را تغییر بدهد به مقام شخص برگشته می‌رسد (Ba'Al Teshuva). بر اساس قوانین آمریکا محکومین را پس از طی دوره محکومیتشان وادار می‌کنند که اسناد بسیاری را امضاء نموده که چنین اشخاصی را از رأی دادن –



گرفتن کار دولتی و غیره باز می‌دارد. قانون یهودی ولی به مراحل توبه بیشتر اعتقاد دارد و حتی از یهودیان می‌خواهد که گذشته آن شخص را به یادش نیاورند چه برسد به آن که او را از شرکت در جامعه منع کنند (چه زن و چه مرد). این عمل یعنی سنگ گذاشتن جلو پای یک آدم کور است که مخالف یکی از فرامین «تورا» است.

ولی به هر حال افرادی هستند که توبه هم می‌کنند و سعی خودشان را هم می‌کنند ولی به مجرد امکان فرصت وسوسه می‌شوند که به دیگران آزار برسانند، مخصوصاً در مورد کسانی که به بچه‌ها آزار می‌رسانند این موضوع بیشتر صدق می‌کند. به نفع تمام طرفین است که از به وجود آمدن چنین فرصتی برای شخص آزار دهنده (چه زن و چه مرد) جلوگیری کنیم و سلامتی دیگران را در نظر بگیریم.

در نتیجه برای چنین اشخاصی «توبه کامل» میسر نیست، و به نفع آزار رسان و آزار دیدگان است که از به وجود آوردن آخرین مرحله توبه که به وجود آوردن شرایط مشابه برای آزمایش شخص آزار دهنده است جلوگیری نمود. جامعه باید سعی کند او را پذیرفته ولی او را به محیط قبلی بر نگرداند.

یک عمل حیاتی و مهم

آزارهای فیزیکی - جنسی و زبانی را نمی‌توان در جامعه پنهان نمود. زیرا جان افراد، سلامتی بدنی و روانی در خطر است. ما بنا به سنّت‌مان موظفیم که قدمهایی برای شناخت آزار، رهایی افراد از چنین موقعیتهایی - شفا دادن به شخص آزار دیده و آزار رسان وقتی از هم جدا شده‌اند را برداریم. این موضوع خوشایندی برای کسی در جامعه یهودی نیست، ولی صد در صد وجود داشته و باید با آن مقابله نمود. «تورا» به ما فرمان می‌دهد زندگی را انتخاب کن و ما نباید به کمتر از آن قانع باشیم.

آشنائی با افراد گروه تاتر ایرانیان مقیم اسرائیل



از راست به چپ: ایرج آقاجانی ، سلیمان متحده ، داوید سعیدیان ، یهودا مرادی

مدّت چهار هفته‌ای است گروه تاتر ایرانیان مقیم اسرائیل مشغول اجرای برنامه (دو تاتر) به نامهای پیوند جهانی و پدر ۹ دختران در تماشاخانه تهران هستند که با استقبال بی نظیر هنر دوستان مواجه شده است. فرصتی دست داد تا برای معرفی و آشنائی بیشتر با این هنرمندان گفتگوئی داشته باشیم:

این گروه کار خود را سی سال پیش از دانشگاه عبری اورشلیم آغاز و تا امروز متداوماً ادامه داشته است. در این مدّت سی سال بیش از پانزده پیس‌های مختلف در نقاط مختلف اسرائیل به روی صحنه برده‌اند که تماماً مورد استقبال و تشویق مردم قرار گرفته است. به عنوان نمونه نمایش **مریض خیالی** با ۴۵ اجرا و هر دفعه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر تماشاچی رکوردار برنامه این گروه می‌باشد.

افراد این گروه عبارتند از:

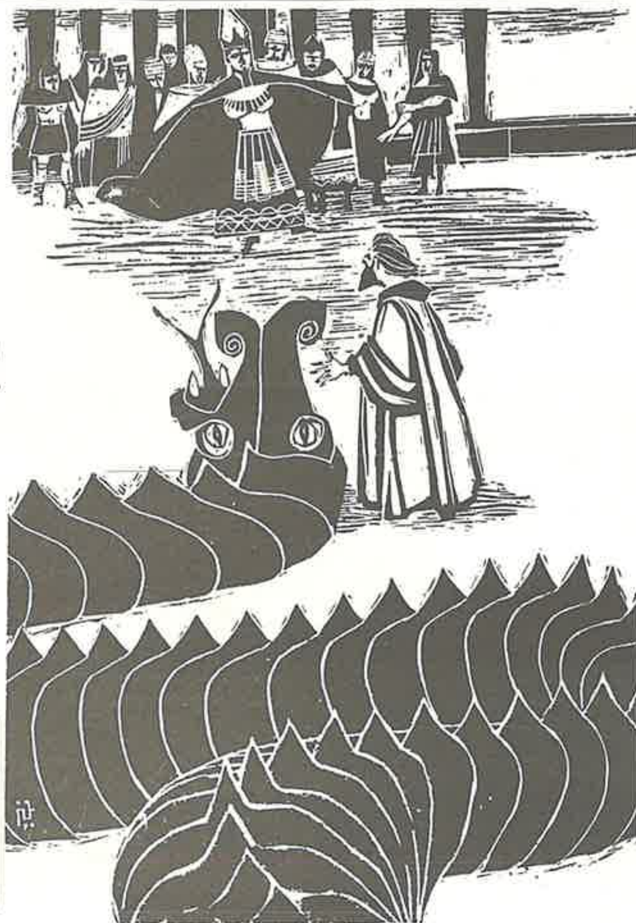
* **ایرج آقاجانی** متولد تهران، فارغ‌التحصیل رشته آمار و اقتصاد از دانشگاه اورشلیم. فعالیت هنری خود را از سازمان جوانان خلوتص تهران شروع نموده و از سال ۱۹۶۶ و مهاجرت به اسرائیل به موازات تحصیل در دانشکده، مشغول اجرای برنامه در این گروه بوده است. هم چنین آقای آقاجانی در فیلم هرگز بدون دخترم نقشی بعهده داشته است.

* **آقای داوید سعیدیان** متولد اصفهان، فارغ‌التحصیل دوره رادیولوژی بیمارستان، از سال ۱۹۷۰ و مهاجرت به اسرائیل همکاری خود را با این گروه شروع کرده که تا کنون ادامه دارد. آقای سعیدیان در اکثر نمایشات، گرفتاری و مشکلات مهاجر آوارهٔ بی اطلاع از زبان و رسم و رسوم کشور مقیم را به معرض نمایش می‌گذارد.

* **آقای یهودا مرادی** متولد همدان، بازنشسته وزرات ارتباطات اسرائیل با ۲۷ سال خدمت، از هشت سالگی هنگامی که در کلاس سوم ابتدایی بوده با تشویق **آقای مصفا** و شرکت در نمایشنامه‌ای به مناسبت پایان سال تحصیلی واردکار هنری شده و مدت بیش از نیم قرن است که مشغول اجرای برنامه‌های تاتری می‌باشد. در سال ۱۹۵۰ با مهاجرت به اسرائیل و پس از اتمام خدمت سربازی با شرکت در کلاس هنرپیشگی ***Habima*** دورهٔ تاتر علمی را به پایان می‌رساند. در سال ۱۹۶۱ به ایران میاید و با **اسکوئی‌ها** و تاتر هنرهای دراماتیک همکاری می‌نماید. از جمله کارهای هنری ایشان در تهران، اجرای نقشی در **اتللو**، همکاری با کانون کورش کبیر و اجرای برنامه تاتر **آنا فرانک** و **چند نمایش‌نامهٔ دیگر** به همکاری **آقای کهنموئی**، شرکت در فستیوال تاتر کودکان و نوجوانان در **کاخ نیاوران** و اجرای نمایش دختر شاه پریون توسط ایشان.

* **آقای سلیمان متحده** متولد اصفهان (معروف به ارحام صدر اسرائیل)، شروع کار تاتری ایشان از سن ۱۵ سالگی از دبیرستان

بقیه در صفحه ۷۶



پژوهشی پیرامون

پیامبران یهود و زبان نمادین شمس

نوشتهٔ: شیرین دخت دقیقیان

پیشکش به زنی گرانمایه که برای نخستین بار داستان‌های تورا را از زبان او شنیدم. به آموزگار دیروز و اندیشمند امروز:

پروانه صراف (دوستان)

در دیوان شمس سخن مستقیم، پسندِ مولوی نیست. او بر آن است که واژه‌ها خیانتکارند و هر قدر برای کنکاش در چیزها از واژه‌ها کمک بگیریم، از حقیقت آن‌ها دور شده‌ایم. به گمان مولوی «لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌ها» یند و باید «شرح این هجران و قال» را کم کرد، چرا که «خون به خون شستن محال است و محال» اما راه‌های هنرمندانه‌ای هست که سخن را از این پوچی مختوم برهاند و اگر نه به یک مقصد از پیش نشان شده، دستکم تا دورترین منزلگاه ممکن معنا برساند. نمادها، میانجی سخن و مخاطب آن در نظریهٔ بیان مولوی هستند. نمادها چه برای خوانند‌ه‌ای از میان مردمان ساده و چه خواص قابل فهم‌تر است. همین نمادها و نشانه‌های تمثیلی عنصر مشترک میان سخن ادبی و افسانه‌های مردمی هستند، یعنی ژانری از ادبیات که مردمان ساده با آن بسیار خو دارند و از قضا گنجینهٔ حکمت مردمی نیز هستند.

وجود نمادها همواره لذت خواندن را تا مرز تکاپوی شادمانه برای یافتن بالا می‌برد. ابهام همواره پُرتر و گویاتر است از صراحت! از سوی دیگر نمادها به دلیل داشتن لایه‌های معنا - و نه یک معنای یکسره و آشکار - امکان کنکاش خوانندهٔ اندیشمند را پدید می‌آورند. نمادها بار گسترده‌ای از ارجاع به فرهنگ انسانی دارند که به آثار ادبی غنا می‌بخشند. این گونه است که آثار ادبی نمادین در هر قرن و دوره‌ای بار دیگر تفسیر و تأویل می‌شوند و هر بار از زاویهٔ جدیدی در برابر دیدگان قرار می‌گیرند. وجود همین جریان‌ها زمینه ساز دوره‌های انقلاب فکری و ادبی بوده‌اند. به قول **رولان بارت** در Critique et Veritè (نقد و حقیقت) بازنگری آثار کلاسیک که هر چندگاه رونق می‌یابد، نشانی از «روندهای منظم تکاملی» است. هر چندگاه یک بار هر سرزمینی میراث گذشتهٔ خود را به میان می‌آورد و در آن کنکاش می‌کند. از این رو قلمرو ادب فارسی، بازنگری به آثار مولوی جریانی مداوم است و مولوی نیز در این میان و بین عوامل گوناگون، مدیون سخن نمادین خود است.

یک سلسله از نمادهای دیوان شمس، پیامبران و انبیا و ادیان الهی است که در قرآن کریم از آن‌ها با تقدیس یاد شده است و در این میان پیامبران و انبیاء یهود جایگاه بلندی در زبان نمادین دیوان شمس دارند.

پیش از پرداختن به موضوع بیان چند نکته لازم است: پیدا کردن بیت‌های مربوط به موضوع پژوهش از نسخهٔ دیوان شمس استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و حواشی و تعلیقات م. درویش صورت گرفته است. نسخه کامل هزار و پانصد صفحه‌ای تماماً جستجو شده است و از

دیوان شمس با تصحیح دکتر شفیعی کدکنی و دیوان شمس چاپ دانشگاه تهران نیز استفاده شده است. بیش از صد بیت یافته شده در این نوشته استفاده نشد زیرا برخی جدا از کل شعر معنی را نمی‌رساندند، برخی کاملاً تکراری با بیت‌های استفاده شده در نوشته بودند و برخی دیگر در قالب شعرهای عربی دیوان شمس بودند که به دلیل نقض دانش من در مورد زبان یاد شده، بررسی نشده‌اند.

برخی از روایات و داستان‌ها، به روایت قرآنی دربارهٔ پیامبران یهود باز می‌گردد که در **تورا** نیست. در آن موارد کوشش کرده‌ام که روایت را به کوتاهی بازگو کنم. پیامبران و انبیایی که در بخش‌های پی در پی این نوشتار به آن‌ها خواهیم پرداخت:

حضرت موسی، نوح، ابراهیم، یوسف، یعقوب، سلیمان، یونس، ایوب، الیاس و خضر (الیاهو هناوی)، خواهند بود. واژه‌هایی که برای درک بهتر شعر به معنای آنها نیاز است در پایان هر بخش جداگانه همراه معنای خود خواهند آمد.

« موسی »

مولوی انسان را جزئی از حقیقت کل می‌داند و در نتیجه به او ارج می‌گذارد. نبیِ جدا مانده از نیستان وجود کل که در آرزوی بازگشت به اصل خود است. مولوی راه تحقق وحدت وجود را عشقی پر شور می‌داند. این عشق در مراحل گوناگونی که عرفا قائل هستند وجود آدمی را پالایش می‌دهد و به درجات اولیاء انبیاء و پیامبران به مرحلهٔ نهایی می‌رسند و می‌توانند تجلی وجود خداوند را ببینند، در این میان **نور** و **طور** و موسی عمران نشانه‌هایی نمادین هستند. یک انسان توانست در کوه طور بایستد و تجلی نور را ببیند.

*** عالم چو کوه طور دان، ما همچو موسی طالبان**
هر دم تجلی می‌رسد، بر می‌شکافد کوه را
عالم چو کوه طور شد، هر ذره‌ای پر نور شد
مانند موسی روح هم افتاد بی هوش از لقا

آتش بر درختی افتاده، اما درخت نه می‌سوزد و نه خاکستر می‌شود و موسی حیران در آن می‌نگرد.

*** ای روز چون حشری مگر؟ وی شب شب قدری مگر؟**
یا چون درخت موسیی کو مظهر الله شد؟
***کوه طور و دشت و صحرا از فروغ نور او**
چون بهشت جاودانی گشته از فرّ و ضیاء
از نوای عشق او آنجا زمین در جوش بود
وز هوای وصل او در چرخ دائم شد سماء

میقات در ادب فارسی به معنای مکان دیدار است اما نه هر دیداری. در اصل دیدار جانان و خداوند. مولوی جان انسانی را چون کوه طوری می‌داند که در صورت پاک کردن آن از منیّت می‌توان در آن به میقات رسید.

*** جان طور است و من موسی که من بیهوش و او رقصان**
ولیکن این کسی داند که بر میقات من گردد.
*** چون فزون گردد تجلی از جمال حق ببین**
ذره ذره هر دو عالم گشته موسی وار مست.
*** جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او**
آن نور و طور و موسی عمرانم آرزوست
*** موسی جانم به کُه طور رفت**



آمد هنگام ملاقات من
طور ندا کرد که آن خسته کیست؟
کامد سر مست به میقات من؟

موسی، چوپانی، شاهزاده‌ای، دانشمندی از راه دراز به میقات آمده او انسانی پویاست و حرکت وجود او سازنده:

*** درخت اگر متحرک بدی ز جای به جای**
نه جور ارّه کشیدی نه ظلم تبر
نگر به موسی عمران که از بر مادر
به مدین آمد و زان راه گشت او مولا

از راه دراز آمده و به درگاه خوانده شده است و چه باک اگر به او

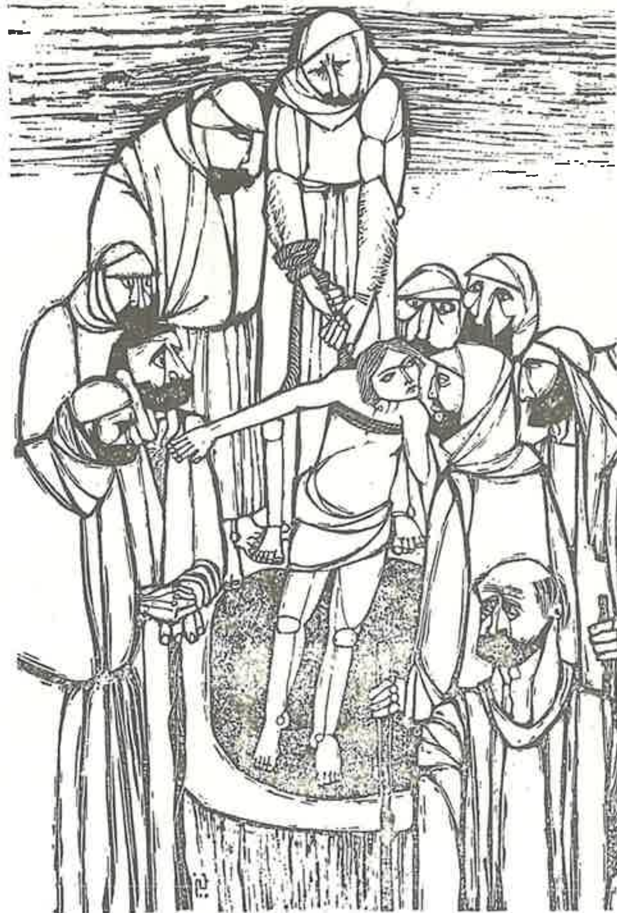
لَن تَرانی می‌گوید (نمی‌گذارم ببینی)

*** اعتمادی دارد او به لطف دوست**
گر سماع لَنترانی می‌کند

در آن مکان پاک باید کفش از پا برگیرد و کفش نماد آلودگی‌های خاکی است.

*** چون که کلیم حق بشُد سوی درخت آتشین**
گفت: من آب کوثرم کفش برون کن و بیا
هیچ مترس از آتشم، زانک من آبم و خوشم
جانب دولت آمدی، صورتر است مرحبا!

در زبان نمادین مولوی، موسی یکسره به جان هستی تبدیل می‌شود.



هر وجودی یک موسای جان دارد که باید پرورش یابد:

*** ای موسی جان شبان شده‌ای**
بر طور بر آترک گله کن!
نعلین ز دو پا بیرون کن و رو
در دشت طور پا آبله کن؟

موسی پیامدار می‌شود و مأمور به زیر کشیدن فرعون. عصایی در این میانه نشانهٔ توانایی حق می‌شود، چوب خشکی سرچشمهٔ معجزه‌ها و چوپان می‌رود تا در گردن فرعون افسار و زنگوله بیندازد!

*** تکیه گه تو حق شد نه عصا**
انداز عصا وان را یله کن!
فرعون هوی چون شد حَیَوان
در گردن او رو زنگله کن!

امـا آن گـونه کـه «مـوسی جـان» وجـود دارد، در نـفس بشـری فرعون‌های کوچک و بزرگ نیز به بیداد نشسته‌اند.

*** ببُر ای عشق چو موسی سر فرعون تکبر**
هله فرعون به پیش آکه گرفتم درو بامت

نبرد موسی و فرعون نماد مبارزهٔ خیر و شر چه در نهاد آدمی و چه در دنیاست.

*** گر عجب‌های جهان حیران شود در ما رواست**
کاین چنین فرعون را ما موسی عمران کنیم.

*** گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی**
در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش
لنگری از کنج مادون بسته‌ای بر پای خویش
تا فروتر می‌روی هر روز با قارون خویش

پس در آن آدمی نفر سومی نیز هست: قارون چونان نمادی از زر پرستی و تب شدگی زر. داستان قارون یا قـورح انسـان امـیر نـفس و آزمندی را نشان می‌دهد که در برابر موسی طغیان می‌کند.

*** همچو موسی ز درخت تو حریف نوریم**
ما چرا عاشق برگ و زر قارون باشیم

موسی نماد خوار شـمردن زر پـرستی و بت انگـاری زر است. او پیامبری است که بر اساس روایاتی به جای دست بـردن در طشت زر، آتش را بر می‌دارد و به دهان می‌برد و از این رو الکن می‌شود.

*** هست دو طشت در یکی آتش و آن دگر زر**
آتش اختیار کن، دست در آن میانه کن
شو چو کلیم هین نظر تا نکنی به طشت زر
آتش گیر در دهان، لب وطن زبانه کن

*** گِلیم موسی و هارون به از مال و زر قارون**
چرا شاید که بفروشی تو دیداری به دیناری

قارون با تمامی دارایی خود به ارادهٔ خداونـدی بـه تَـه زمـین فـرو می‌رود و این برای مولوی نمادی از نفس است و مهار آن.

*** نقش چون قارون ز سعی ما درون خاک شد**
بعد آن مردانه سوی گنج قارون تاختیم

*** گر زانکه تو قارونی در عشق شوی مفلس**
در زانکه خداوندی هم بنده شوی با ما

*** مس هستی‌ات چو موسی ز کیمیاش زر شد**
چه غمست اگر چو قارون به جوال زر نداری

عصای موسی برای مـولوی نـمادی است از جسـم انسـان. چـوب خشکی معجزه گر می‌شود و جسمی خاکی پرواز می‌کند به عرش. و این

کار موسای عشق است.

* ذره‌های تیره را در نور او روشن کنیم
چشم‌های خیره را در روی او تابان کنیم
چوب خشک جسم ما را کو به مانند عصاست
در کف موسی عشقش معجز شعبان کنیم

شعبان یا اژدها همان ماری است که از عصای حضرت موسی به وجود می‌آید.

* چون عصای موسی بود آن وصل اکنون مار شد
ای وصال موسی‌اش اندر ربا این مار را
* از آن سو که عصایی اژدها شد
به دوزخ برد او فرعونیان را
* منکر مباش بنگر اندر عصای موسی
یک لحظه آن عصا بُد، یک لحظه اژدها شد

عصا نشانهٔ قدرت خدا در دست موسی است و سلاح مبارزه با فرعون.

* بدانک موسی فرعون‌کش درین شهرست
عصاش را تو نبینی ولی عصا دارد.

همین عصا بارها عامل اجرای معجزه‌ای گوناگونی چون خون شدن آب نیل و بیرون آمدن آب از سنگ در صحرای سینا می‌شود:

«حدیث موسی و سنگ و عصا و چشمهٔ آب».

* خواه ما را مار کن، خواهی عصا
معجز موسی و برهان توایم
* بدان قدرت که ماری شد عصایی
به هر شب چون عصا و روز ماریم
* آن عصای موسی اژدها بخورد
تو مگر هم زان عصا آموختی
* تویی به جای موسی و ما ترا عصایی
به جز کف موسی عصا نیافت برهان
* موسی نهان آمد، صد چشم روان آمد
جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد

* صخرهٔ موسی گر از و چشمه روان گشت چو جو
جوی روان حکمت حق، صخرهٔ خارا دل من
* دلی فرعون سرکش اژدهاییم
دلی موسی عصا و بردباریم

موسی مظهر عظمت در جهان، به دریا نیز فرمان می‌راند: «دریا به پیش موسی کی ماند سد راه»

* که دریا را شکافیدن بود چالاکی موسی
قبای مَد شکافیدن ز نور مصطفی باشد

* به هر بحری که تازه همچو موسی
شکافد بحر تا در وی برانی
* بیاکامروز چون موسی عمران
به مردی گرد از دریا بر آریم!
* چو بدین گُهر رسیدی رسدت که از کرامت
بنهی قدم چو موسی، گذری ز هفت دریا

دست موسی چون از آستین بیرون می‌آید سفید و نورانی است و در ادب فارسی به ید بیضا مشهور است و برای مولوی نمادی از پاکی درون و نیروی خویشتن شناسی.

* چو گرد سینهٔ خود طوف کردیم
ید بیضا ز جِیب جان بر آریم

موسی با معجزه‌ها به جنگ فرعون می‌شود. خیر خداوندی همراه در نهایت بر نیروی شر پیروز است.

* شمار برگ اگر باشد یکی فرعون جباری
کف موسی یکایک را به جای خویش بنشاند

فرعون نما نَکَر (زشتی) و موسی نماد شَکَر (زیبایی). فرعون «من» است و موسی وحدت.

* نکَر فرعون و شَکَر موسی کرد
بهانه ز حال ما حاکیست
جنس فرعون هرکس در منی است
جنس موسی هر آنک در پاکی‌ست

مولوی آرزوی پیروزی موسی بر فرعون در همهٔ معانی خود را این گونه بیان می‌کند:

* فرعون بدان سختی، با آن همه بدبختی
نک موسی عمران شد تا باد چنین باد!

« نــوح »

در نوح توفانی دائمی بر پاست. توفان گریز از شر و رسیدن به حقیقت و پاکی. نوح در شعر مولوی نماد گذر از این توفان است:

* اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست
هر چه درکشتی‌ش ناید غرقهٔ توفان کند
*کشتی نوحیم و در توفان روح
لاجرم بی دست و بی پا می‌رویم
همچو موج از خود برآوردیم سر
باز هم. در خود تماشا می‌رویم

نوح ایمان خود را همراه موجودات زمین در کشتی می‌اندازد و خود را به باد توفان آزمون می‌دهد.

* به صفت کشتی نوحم که به باد تو روانم
چو مرا باد تو دادی، مده ای دوست به بادم

ولی دوست او را به باد نمی‌دهد و پیروزی را از آن او می‌سازد.

* من اگر کشتی نوحم چه عجب چون همه روحم
من اگر فتح و فتوحم چه عجب شاه نژادم

نوح نمادی است از محرمیت با توفان چراکه آن را می‌شناسد

* جمله جهان ویران شود وز عشق هر ویرانه‌ای
با نوح همکشتی شود، پس محرم توفان شود
* از بس که نوح عشقت چون نوح نوحه دارد
کشتی جان ما را دریای رازکرده
* اندرین توفان که خونست آب او
لطف خود را نوح ثانی می‌کند
تو نوح بودی مدتی، بودت قدم در شدّتی
مانندهٔ کشتی کنون بی پا و بی گامت کند

« ابراهیم »

در ادبیات فارسی به آتش در شدن ابراهیم مایهٔ سخن گفتن از آزمون‌های خداوند است. انسانی را بی هیچ پناهی به درون آتش بیندازند و آتش بر او گلستان شود. و او خود می‌داند که آزمون‌ها را باید به جان خرید.

* آتش نو را ببین، زود درآ چون خلیل
گر چه به شکل آتش است، بادهٔ صافی است آن
* پاکوفت خلیل‌الله در آتش نمرودی
تا حلق ذبیح‌الله بر تیغ بلاکوبد
* بردار این طبق را، زیرا خلیل حق را
باغ است و آب حیوان گر آذر است، مردن

« ناراو نور شد از بهر خلیل» و این نشانهٔ دیگری از توانایی خداوند است.

* پای در آتش بنه همچو خلیل ای پسر
کاتش از لطف او روضهٔ نیلوفریست
* چون خلیلی هیچ از آتش مترس، ایمن برو
من از آتش صد گلستانت کنیم نیکو شنو

شهرت میهمان نوازی ابراهیم که در تورا آمده است، با گوش مولوی نیز رسیده است:

*گه چو روح‌الله طبیبی می‌شود
گه خلیلش میزبانی می‌کند.

برای مولوی فداکاری ابراهیم در قربانی کردن فرزند با مفهوم دست شستن از زندگی دنیای در راه خدا پیوند دارد و اتفاقاً تعصبی در مورد نام این فرزندان ندارد «اسحق قربانی است این!» و «اسحاق شو در بحر ما، خاموش و در بحر ما»

« یوسف »

مولوی انسان را اسیر چاه نفس می‌داند و جان را در اشتیاق دیدار نور و روح کل. یعقوب جان است که در اشتیاق دیدار یوسف کنعان وا اسفاها همی زند...

*** یعقوب‌وار وا اسفاها همی زنم**
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

در سلسلهٔ نمادهای مولوی موسای جان، فرعون تن و قارون وجود را دیدیم و اینک می‌رسیم به جان یعقوبی و جان یوسفی:

*** هزاران جان یعقوبی همی سوزد از این خوبی**
چرا ای یوسف خوبان در این چاهی نمی‌دانم



*** ای سوختهٔ یوسف در آتش یعقوبی**
گه بیت و غزل گویی گه پای عمل کوبی
ای یوسف کنعانی وی جان سلیمانی
گه تاج و کمر خواهی نک تاج و کمر باری

آدمی نیز همچون یعقوب چون از معنویت دور بماند، دنیا برایش بیت احزان می‌شود. «چو زآن یوسف جدا مانم، یقین در بیت احزانم»

و باز در بیان پویایی روح:

*** درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای**
نه جور ارّه کشیدی نه ظلم تبر
مگر به یوسف کنعان که از کنار پدر
سفر فتادش تا مصر وگشت مستثنا.

لحظه به لحظهٔ داستان یوسف برای مولوی گنجینه‌ای از نمادهای عرفانی است، گرگ، پیرهن یوسف، نور دیده یافتن یعقوب، چاه، رَسَن خداوندی، مصر، زلیخا، برادران، تعبیر خواب، زیبایی یوسف، از چاه به جاه شدن یوسف و...«از چه مگو، از جاه گو، ای یوسف جان پرورم...» یوسف نماد انسانی پاکدامن و بزرگ منش است که حتی وقتی برادران او را در چاه حسد خود می‌اندازند باز در آرزوی بخشایش برای آنان است.

*** شنیده‌ام که یوسف نخفت شب ده سال**
برادران را از حق بخواست آن شه‌زاد
که ای خدای اگر، عفوشان کنی کردی
وگر نه در فکنم صد فغان درین بنیاد
مگیر یارب ازیشان که بس پشیمانند
از آن گناه کزیشان بناگهان افتاد
دو پای یوسف آماس کرد از شب خیز
به درد آمد چشمش زگریه و فریاد
غریو در ملکوت و فرشتگان افتاد
که بحر لطف بجوشید و بندها بگشاد

نور دیده و بینایی آن‌گاه باز می‌گردد که جان یعقوبی و جان یوسفی به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و انسان به ذات خدایی وجود خود دست می‌یابد.

***یعقوب صفت که بود کز پیرهن یوسف**
او بوی پسر جوید، خود نور بصر یابد
*** منم یعقوب و او یوسف که چشمم روشن از بویش**
اگر چه اصل این بو را نمی‌دانم، نمی‌دانم
*** بگو به یوسف یعقوب هجر را دریاب**
که بی پیرهن نصرت تو حبس عماست
*** خُنُک کسی که ازین بوی کرتهٔ یوسف**
دلش چو دیدهٔ یعقوب خسته واشد زود

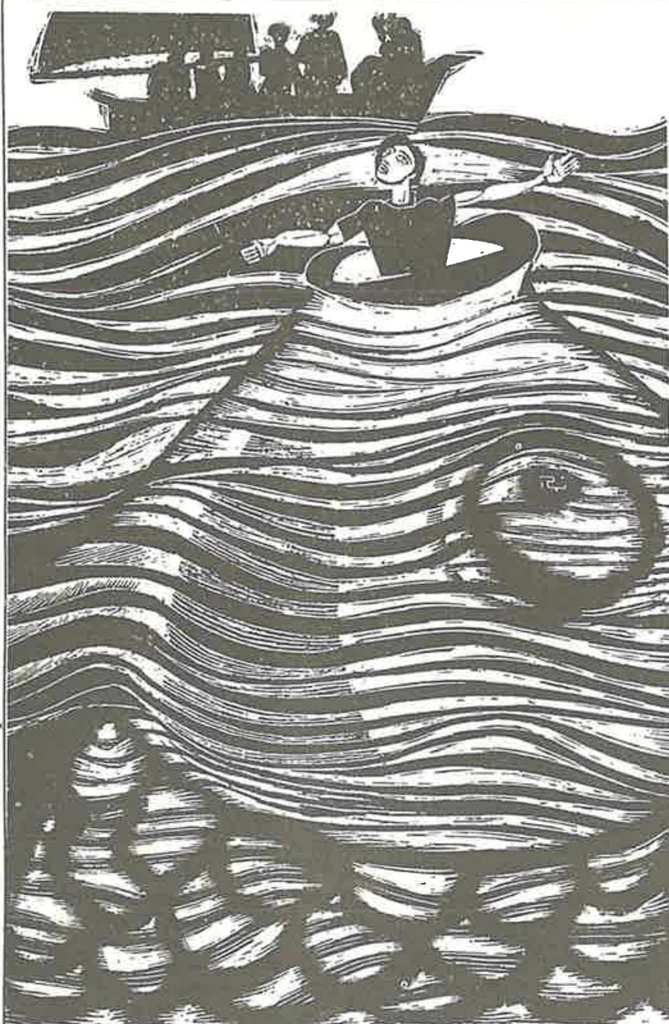
* چون گل سرخ گریبان ز طرب بدرانید
وقت آن شد که به یعقوب رسد پیراهن
* برای مولوی چاه، نماد زندگی دنیای است و بر آمدن ا زچاه نمادی از درگذشتش از نفس و رسیدن به جانان.
* آن دم که به چاه آمد یوسف، خبریش آمد
که کار تو می‌سازد، ای خستهٔ بیمارم
ای گلشن و گلزارم وی صحبت بیمارم
ای یوسف دیدارم وی رونق بازارم
* ز چاهی یوسفان را بر کشیدم
که از یعقوب ایشان یاد کردم
* اندرین چاه جهان یوسف حُسنی ست نهان
من برین چرخ ازو همچو رسن و پیچیدم
* چو زندانم بود چاهی که در قعرش بود یوسف
خنک جان من آن روزی که در زندان شدن باشم
* الا ای یوسف خوبان مصرآ
ز قعر چَه به حبل الله رستی
ز برق چهرهٔ خوبت، چه محرومست یعقوبت؟
الا ای یوسف خوبان به قعر چَه چه می‌مانی؟
* درین چَهی تو چو یوسف، خیال دوستِ من
رسن ترا به فلک‌های برترین کشدا

یوسف جان چون از ته چاه برآید مولوی هلهله می‌کند و جهان هستی را مژده می‌دهد:

* آمد بهار جان‌ها، ای شاخ تر به رقص آ
چون یوسف اندر آمد، مصر و شکر به رقص آ
پایان جنگ آمد، آواز چنگ آمد
یوسف ز چاه آمد، ای بی هنر به رقص آ
* ای یوسف خوش نام ما، خوش می‌روی بر بام ما
ای در شکسته جام ما، ای بر دریده دام ما
* محنت ایوب را، فاقهٔ یعقوب
چارهٔ دیگر نبود، رحمت رحمان رسید
* گر چه یکی یوسف و صد گرگ بود
از دم یعقوب کَرَم رست رست

مصر جای واقعی یوسف نیست، اما او آنجا را آباد می‌کند. مصر زیر پای یوسف مُلک عشق می‌شود.

* یوسف مصری فروکن سر، به مصر اندر نگر
شهر پر آشوب بین و جملهٔ بازار مست
* چو یوسف با عزیز مصر باشید
برون آئید از زندان و از چاه
چو یوسف ملک مصر عشق گیرید



کسی کو صبر کرد در چاه روزه
* به درون توست مصری که تویی شکر ستانش
چه غمست اگر ز بیرون مدد شکر نداری
شده‌ام غلام صورت به مثال بت پرستان
تو چو یوسفی ولیکن به درون نظر نداری
* منم مصر و شکر خانه چو یوسف در برم گیرد
چه جویم ملک کنعان را چو او کنعان من باشد
* ای خواجهٔ بازرگان از مصر شکر آمد
وان یوسف چون شکر ناگه ز سفر آمد

برای مولوی یوسف نمادی است از زیبایی روح و جان که از فراوانی در چهره و جسم نمود می‌یابد. او خوب است و زیبا. «رخ یوسفانه» یکی از استعاره‌های تکراری مولوی در غزلیات شمس است و از آن برداشت‌هایی در چهار چوب دیدگاه عرفانی خود دارد.

* یوسف کنعانیم روی چو ماهت گواست
هیچ کس از آفتاب خط و گواهانی نخواست.

مولوی داستان یوسف را نمادی از جهان پس از مرگ می‌داند.

* چون غرق دریا می‌شود، دریاش بر سر مینهد
چون یوسف چاهی که او از چاه سوی جاه شد
گویند اصل آدمی خاک است و خاکی می‌شود
کی خاک گردد آن کسی کو خاک این درگاه شد
یکسان نماید کشت‌ها تا وقت خرمن در رسد
نیمش مغز نغز شد، وان نیم دیگر کاه شد.
*کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانهٔ انسانت این گمان باشد
کدام دلو فرو رفت و پُر بیرون نامد
ز چاه یوسف جان را چرا فغان باشد؟
* در چاه شب غافل مشو در دلو گردون دست زن
یوسف گرفت آن دلو را، از چاه سوی جاه شد.

مولوی امیدواری به نجات را به کمک داستان یوسف باز می‌نماید.

* نومید مشو جانا کامید پدید آمد
اومید همه جان‌ها از غیب رسید آید
نومید مشو ای جان در ظلمت این زندان
کان شاه که یوسف را از حبس خرید آمد
* امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان می‌رسد
سلطان سلطانان ما از سوی میدان می‌رسد
امروز توبه بشکنم، پرهیز را بر هم زنم
کان یوسف خوبان من از شهر کنعان می‌رسد

چند توضیح:

نک　آنک یا اینک
حبل‌الله　: رسن خداوندی
شکر　: شکر محصول مهم مصر باستان بوده به دلیل منتیکرهای حاشیه رود نیل.
بیت احزان　: خانهٔ اندوه و گریه
فاقه　: رنج و محنت

« سلیمان »

پادشاهی کردن سلیمان برای مولوی جنبهٔ زمینی ندارد و سلیمان و پادشاهی او تنها نمادی است از دستیابی به وحدت با جهان و آفرینندهٔ آن، وحدت با جهان همراه با نمادهایی چون دانستن زبان پرندگان و زبان موران است. سلیمان با جهان هستی همزبان می‌شود.

* در پردهٔ حجاز بگو خوش ترانه‌ای
من هدهدم صفیر سلیمانم آرزوست
* هر مرغ جان چون فاخته در عشق طوقی ساخته
چون من قفس پداخته، سوی سلیمان می‌رود
* چه بودی؟ که یک مرغ پران شدی
بر و طوق سر سلیمان ما
* این هدهد از سپاه سلیمان همی پرد



وین بلبل از نواحی گلزار می‌رسد

* از نام تو بود آنک سلیمان به یکی مرغ
در مُلکت بلقیس شکوه و ظفر افکند

یک حملهٔ دیگر به سلیمان بگراییم
کان هدهد پر خون شده منقار درآمد

* شاه پریان بین ز سلیمان و پیمبر
اندر طلب هدهد طیار رسیده

گفتهٔ حضرت سلیمان برای همهٔ ملل آشناست: کار و کوشش را از مورچگان بیاموز و در داستان‌های عرفانی مور به نشانهٔ ناتوانی و نماد کوچک بودن در برابر جهان آفرینش برگزیده شده داستان‌هایی به مور و حضرت سلیمان چونان نمادی از عظمت روح انسانی نسبت داده شده است.

* همگی ملک سلیمان به یکی مور ببخشد
بدهد دو جهان را و دلی را نرماند

* نه موران با سلیمان راز گفتند؟
نه با داوود می‌زدگُه صدایی؟

* مورش مگو ز جهان سلیمان وقت اوست
زیراکه تخت و ملک بیاراست آرزو

* چو سلیمان اگر او تاج نهد بر سر ما
همچو مور از پی شُکرش همه بسته‌کمریم

* ور سلیمان بر موران آید
تا شود مور سلیمان، چه شود؟

* آخر نه سلیمان هم بشنید غم موری
آخر تو سلیمانی انگار که من مورم

در داستان‌های غیر یهودی آمده است که سلمان به کمک نگین انگشتر خود که هدیه‌ای خدایی بود، به پادشاهی رسید. روزی دیوی در کنار دریا به شکل یکی از نزدیکان او درآمد و بفریتش تا نگین را به او بسپارد و به آب تنی برود. دیو سال‌ها با ظاهر سلیمان پادشاهی کرد تا سرانجام سلیمان نگین را در شکم یک ماهی یافت و دوباره به پادشاهی رسید.

باز نگین سلیمان نمادی است از جان علوی که در دست شیطان اسیر است و انسان را از اریکهٔ سلطنت به زیر می‌کشد. مولوی انسان را به مبارزه با نفس و به دست آوردن نگین سلیمان و جود هرانسان فرا می‌خواند.

* مُلکی که پریشان شد از شوخی شیطان شد
باز آنِ سلیمان شد، تا باد چنین بادا

* دام افکندم تا صید کنم ماهیی
صید سلیمان وقت، جان من انگشتری

* همچو سلیمانی بشکافد ماهی را
اندر شکم ماهی آن خاتم زر یابد

* گر دیو زند طعنه که خود نیست سلیمان
ای دیو اگر نیست تو در کار چرایی؟

آن گاه که سلیمان وجود برود، دیو بر آدمی چیره می‌گردد:

* چونک سلیمان برود، دیو شهنشاه شود
چون برود صبر و خِرَد نفس تو اماره شود

* مهاتویی سلیمان، فراق و غم چو دیوان
چو دور شد سلیمان، نه دست یافت شیطان؟

سلیمان بی شک نه تنها در زبان نمادین مولوی، بلکه در فرهنگ جهانی نمادی است از زبان پرواز، زبان اوج.

«زبان مرغ می‌دانم، سلیمانم!»

«یونس»

از دیدگاه مولوی جان و روح چون یونس در شکم ماهی هستند در جسم خاکی اسیرند. یونس در کشتی بود که دریا توفانی شد. سرنشینان گفتند که علت توفان وجود گناهکاری در میان آنان است. قرعه انداختند و به نام یونس در آمد. هفت بار تکرار کردند باز نام یونس

آمد. پس او خود را به دهان نهنگی انداخت. چهل روز در شکم او بود تا آن که خداوند دعایش را پذیرفت.

*** یونس قدسی تویی، در تن چون ماهی تویی**
باز شکاف و ببین کاین تن ماهی ست آن

*** یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق**
گفتمش چونی؟ جوابم داد بر توفان خویش
گفت: بودم اندرین دریا غذای ماهیی
پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذُوالنون خویش

ذوالنون به معنای صاحب ماهی است. یونس پس از رنج‌ها و پالایش، صاحب ماهی می‌شود و نه کلمهٔ ماهی.

*** اندر شکم ماهی دم باکه زند یونس**
جزا وکه بود مونس در نیمشب تاری

« ایوب »

ایوب نه تنها یکی از سرچشمه‌های ادب کهن جهان است، بلکه در گسترهٔ ادبیات مدرن نیز الهام بخش نویسندگان بسیاری بوده است. رنج ایوب و آزمونهای دشوار، او، دوام آوردنش و جهد بر همه بلاها داستانی بس گیرا و اندیشه برانگیز. و مولوی در غزلیات شمس اشاره‌هایی به او دارد.

*** ترا هرگوشه ایوبی، به هر اطراف یعقوبی**
شکسته عشق درهاشان قماشی از خانه دزدیده

*** ایوب را آمد نظر، یعقوب را آمد پسر**
خورشید شد جفت قمر در مجلس آ، عشرت گزین

*** محنت ایوب را، فاقهٔ یعقوب را**
چارهٔ دیگر نبود رحمت رحمان رسید

*** آن میوهٔ یعقوبی، وان چشمهٔ ایوبی**
از منظره پیدا شد، هنگام نظر آمد

« خضر و الیاس »

در روایت‌های مسلمانان آمده است که خضر و الیاس آب حیات نوشیدند و در قلمرو ظلمات عمر ابدی یافتند. خضر در بیابان‌ها و الیاس در دریاها راه را به گمشدگان نشان می‌دهند. به برخی روایات خضر همان الیاهو هناوی است.

*** این کیست این؟ این کیست این؟ این یوسف ثانی است این؟ خضر است و الیاس این مگر؟ یا آب حیوانی است این؟**

*** خضر از کرم ایزد بر آب حیاتی زد**
نک زهره غزل گویان در برج قمر آمد

(قلاووز به معنای راهنماست)

*** ور الیاس قلاووز شوی**
تا لب چشمه حیوان چه شود؟

*** ور خضر وار قلاووز شوی**
تا لب چشمهٔ حیوان چه شود؟

*** خامش! که خوش زبانی چون خضر جاودانی**
کز آب زندگانی کور وکر است مردن

خضر دارندهٔ آب حیات است. او در آبها و ایلیاس در خشکی دلیل راه گمشدگان است.

*** پاینده گشت خضر که آب حیات دید**
پاینده گشت و دید که پاینده می‌شود

*** اینک آن خضری که میرآب حیوان گشته بود**
زنده را بخشد بقا و مرده را حیوان کند

*** چو خضر سوی بحار، ایلیاس در خشکی**
برای گم شدگان می‌کنند استمداد

*** تو آن حیدر و بدری که در بَرو بحری**
هم الیاس و خضری و هم جان جانی

*** بریده شد از این جوی جهان آب**
بهارا بازگرد و وارسان آب
از آن آبی که چشمهٔ خضر و الیاس
ندیدست و نبیند آنچنان آب

اما خضر و الیاس این دو دلیل راه و نجات دهندهٔ گمشدگان در زبان نمادین شمس چیزی نیستند جز برترین نیروی انگیزانندهٔ جهان: **عشق.** □

توضیح‌ها:

سماء	: آسمان
مدین	: میدیان
روح‌الله	: عیسی مسیح مشهور به شفا بخشی بیماران
روضه	: باغ و گلستان
لقا '	: دیدار
ضیاء	: نور
مصطفی	: اشاره به حضرت محمد و مه شکافیدن اشاره به خروج او.
سماع	: شنیدن
سُحر	: قربانی
بحر	: دریا



زندگی جاویدان

آیا انسان به این رؤیا دست خواهد یافت؟

- آیا کم خوری باعث طول عمر می‌شود؟
- آیا خوردن گوشت قرمز آدم را زودتر پیر می‌کند و خوردن سبزی برعکس؟
- آیا نباید گوشت و قند خورد؟

نوشته: دکتر نیسان بامداد

بطور میانگین نوزادی که امروزه در ایالات متحده آمریکا پا به دنیا می‌گذارد انتظار می‌رود که ۷۷ سال زندگی کند. پیشینیان، آن طوری که در تاریخ و کتابها آمده است عمر طولانی‌تر داشته‌اند. می‌گویند حضرت نوح ۹۰۰ سال عمر کرده و نسل‌های بعد از او هم نیز عمری طولانی‌تر از یکصد سال داشته‌اند. ولی از آن زمان رفته رفته طول عمر انسان‌ها کاهش یافت بطوری که کودکی که در سال ۱۹۰۰ در کشور بسیار پیشرفته و غنی آمریکا به دنیا می‌آمد، تنها ۴۵ سال طول زندگی می‌کرد و در کشورهای جهان سوم میانگین درازای عمر به مراتب کمتر از کشور آمریکا بود.

چه عواملی باعث کاهش طول عمر شدند؟

- آلودگی تدریجی محیط زیست توسط انسان که هوا و آب و خاک، را از راه ایجاد دود کارخانجات و وسائل نقلیه، قطع بی رویه درختان (کم شدن اکسیژن هوا)، تشعشعات اتمی، فضولات کارخانجات و مواد شیمیائی، کودهای حیوانی و شیمیائی، و به کار بردن مواد شیمیائی در تولید، نگهداری و مصرف مواد غذایی، آلوده نمودند.
- پدید آمدن میکرب‌های تازه و ویروس‌ها، انگل‌ها و افزایش روز افزون آنان.
- تغییر شیوه‌ی زندگی به ویژه مصرف غذاهای گوشتی، کم حرکتی و افزایش فشارهای روانی.
- اعتیاد به دود و مواد مخدر و مصرف نوشابه‌های الکلی و بعضی داروها.
- تصادفات و جراحاتی که در اثر زندگی ماشینی رخ می‌دهد.
- و بالاخره خودکشی و آدم‌کشی.

با وجود کاهش تدریجی طول عمر، بشر در همه‌ی دوران‌های تاریخ، رؤیای یک عمر طولانی و شاید زندگی جاویدان را در اندیشه‌ی خود می‌پرورانده و در افسانه‌ها آمده است که نیک بختانی که صاحب همه چیز، سلامت، جمال، ثروت و قدرت بودند در پی اکسیر زندگی جهان را زیر پا می‌گذاشتند تا شاید بتوانند بر طول عمر خود بیفزایند.

آیا رسیدن به رؤیای یک عمر بسیار طولانی امکان‌پذیر است؟

پاسخ این پرسش مثبت است بشرطی که موعد آنرا از من نپرسید. نشانه‌های بی‌شماری در دست است که طول عمر آدمی با وجود کاهش در دوران‌های گذشته در ۱۰۰ سال اخیر رو به افزایش گذارده است. نوزادی که در سال ۱۹۰۰ درکشور آمریکا پا به دنیا می‌گذاشت از طول عمر ۴۵ سال برخوردار بود. در ۱۹۰۶ کودک به دنیا آمده

میانگین عمری در حدود ۴۸ سال، سال ۱۹۲۷ در حدود ۵۷ سال در ۱۹۵۵ نزدیک به ۷۰ سال، در سال ۱۹۶۴ حدود ۷۲ سال و سرانجام کودکانی که در سال ۱۹۶۶ به دنیا می‌آمدند می‌توانستند انتظار داشته باشند که ۷۷ سال به طور میانگین زندگی خواهند نمود.

چه عواملی باعث این افزایش طول عمر شده است؟

- واکسن‌ها: در حدود ۲۰۰ سال پیش **ژنر** انگلیسی واکسن ضد آبله را به طور اتفاقی کشف کرد. این نخستین واکسنی بود که کشف شد و با به‌کار بردن آن میلیونها نفر از خطر مرگ در اثر همه‌گیری‌های آبله رهانیده شدند.

از آن پس پژوهشگران توانستند واکسن بیماریهای عفونی و میکربی را یکی پس از دیگری با تلاش فراوان کشف نمایند و از مرگ و میر انسانها به ویژه در همه گیریها بکاهند. در سال ۱۹۱۸ در یک همه‌گیری (اپیدمی) آنفلوانزا، تنها در کشور آمریکا ۵۰۰,۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. زیرا تا آن زمان واکسنی برای این بیماری در دست نبود. واکسن فلج کودکان Polio به وسیله‌ی دانشمند بزرگ آمریکائی دکتر سالک در سال ۱۹۵۵ کشف شد و از مرگ میلیونها نفر پیش‌گیری کرد.

- داروها: به ویژه کشف آنتی بیوتیک‌ها کمک شایانی به درمان بیماریهای عفونی و پیش‌گیری از آن نمود. در سال ۱۹۲۸ پنی‌سیلین به وسیلهٔ Alexander Fleming کشف شد. این دارو نخستین آنتی بیوتیک بود و نیاز به گفتن ندارد که چگونه این کشف بزرگ توانست از مرگ میلیونها نفر پیش‌گیری کند و بسیاری از بیماریها را درمان و یا پیش‌گیری نماید.

- آموزش بهداشت: آموزش بهداشت به ویژه از راه رسانه‌های همگانی نیز به درازای عمر کمک کرد. در سال ۱۹۶۴ مقامات بهداشتی آمریکا و جراح سخنگوی (Surgeon General) آن، خطرات ناشی از دود سیگار را به مردم گوشزد کردند و همانگونه که می‌بینیم با قوانینی که روز بروز به تصویب می‌رسد، مصرف سیگار رو به کاهش می‌رود و این محدودیتها بهترین وسیله برای پیش‌گیری از سرطان ریه و بیماریهای قلب و جریان خون است.

- ژنتیک: با آگاهی‌های روز افزون در دانش پزشکی و کشف داروهای گوناگون برای پیش‌گیری و درمان بیماریها و کمبودها، به جائی رسیده‌ایم که بیماری آبله در دنیا ریشه‌کن شده است. موارد بیماری پولیو و دیگر بیماریهای عفونی در کشورهای پیشرفته بسیار نادر است و به ویژه در سایه‌ی پیشرفتهائی که در دانش ژنتیک در ۲۵ سال گذشته حاصل شده است. ژن مسؤول گروهی از بیماریها شناخته شده و در پاره‌ای از بیماریها از راه مهندسی ژنتیک پیشرفتهای چشم‌گیری در تشخیص و درمان به وجود آمده است.

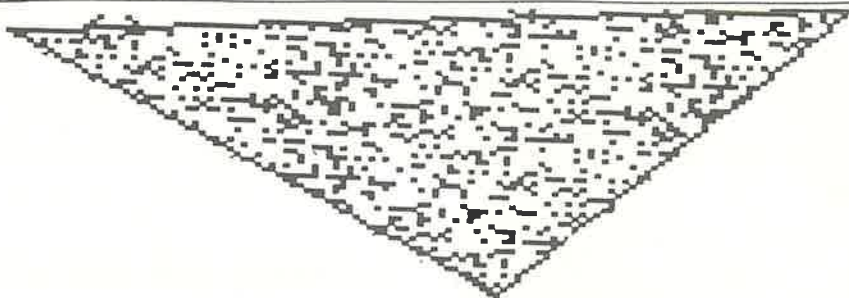


روزی نیست که در یکی از آزمایشگاههای جهان ژن تازه‌ای کشف نشود و امید می‌رود تا سال ۲۰۰۵ نقشه کامل یکصد هزار ژن موجود در یاخته‌های انسان تکمیل شود (Genome).

در این راستا، پژوهشگران در صدد هستند که راز زندگی و پیری را دریابند. برای این کار از آزمایش روی بسیاری از جانداران موجودات یک یاخته‌ای، چند یاخته‌ای، کرم، موش و پستاندارانی مانند خوک و میمون کمک گرفته شده است.

ژن که ۴۰ سال پیش بر آدمی ناشناخته بود اکنون مورد آزمایش بسیاری از آزمایشگاههای جهان قرار دارد. به یاد دارم ۴۰ سال پیش در کنفرانسی که به دعوت دولت ژاپن در موضوع ناهنجاریهای مادرزادی (The Ratology) در شهر توکیو شرکت کردم، از یکی از پژوهشگران پرسیدم آیا امیدی است که ژنها را بشناسیم؟ با ناامیدی در پاسخ من گفت، چگونه انتظار دارید که ژن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. ولی پس از چند سال آگاه شدم که با کمک میکرسکپ‌های الکترونیکی در آمریکا شروع به بررسی ژن‌ها کرده‌اند.

بلی آنچه در ۴۰ سال پیش ناممکن به نظر می‌رسید اکنون به گونهٔ گسترده‌ای کنجکاوی پژوهشگران را برانگیخته و آگاهی‌های فراوانی



از اسرار زندگی و پیری را در اختیار دانشمندان قرار می‌دهد. چگونه پیر می‌شویم؟ چرا پیر می‌شویم؟ نقش ژن‌ها در تقسیم یاخته‌ها، ایجاد سرطانها و نابودی یاخته‌ها و سرانجام پیری چیست؟

ژنتیک در طول عمر

گروهی از پژوهشگران توانسته‌اند، طول عمر پاره‌ای از موجودات ریز ابتدائی را چند برابر نموده و از یک نسل به نسل دیگر توانائی آنها را افزایش دهند. اگر چنین کاری در این موجودات امکان پذیر است پس جای امیدواری است که روزی بتوان همین پدیده‌ها را روی انسان نیز بخوبی تجربه کرد. اگر بشر توانسته است بسیاری از بیماریهای عفونی را ریشه‌کن کند، مواردمرگ و میر را کاهش دهد و بر درازای عمر بیفزاید، پس خواهد توانست با پی‌گیری و تلاش و پشتکار میانگین عمر را آرام آرام بالا برده و به رؤیای خود جامه عمل بپوشاند. بدیهی است که اگر این کار در یک سال یا ده سال عملی نباشد ولی در دراز مدت ناممکن نیست.

در سال ۱۹۵۳ دانشمندان دانش ژنتیک به ساختار DNA که سرحد بین ماده و زندگی است پی بردند. DNA که یک ماده شیمیائی به نام دی اکسی ریبونوکلیشک اسید است درون کروموزوم را پر کرده است و ژن‌ها روی آن قرار دارند. DNA بصورت دو نوار بهم بافته شده است و با شناسائی DNA ، دانشمندان آمریکائی از سال ۱۹۶۱ روی چگونگی پیر شدن بررسی‌های خود را آغاز کردند. در آن زمان Leonard Hayflick از خود می‌پرسید، پیری از کجا آغاز می‌شود؟ آیا پیری از پیر شدن و مردن یاخته‌ها آغاز می‌شود. آیا ممکن است که زندگیِ یاخته را طولانی‌تر کرد.

Hayflick یاخته‌های بافت جنین را در آزمایشگاه کشت داد و تقسیم یاخته‌ها و افزایش آنها را با دقت مورد بررسی قرار داد. یک یاخته به دو نیم تقسیم شده و دو یاخته به دست می‌آید، دو یاخته هم به نوبه خود تقسیم می‌شوند و چهار یاخته می‌سازند و این تقسیم تکرار و تکرار می‌شود ۷ و ۱۶ و ۳۲ و...یاخته بوجود می‌آید. این دانشمند دریافت که پس از آنکه عمل تقسیم به یکصد بار رسید، تقسیم سلولی متوقف می‌شود و یاخته‌ها غذای کمتری مصرف می‌کنند و به نظر می‌آید که پیر می‌شوند و سرانجام از بین می‌روند. این تغییر حالت شباهت به پیر شدن انسان دارد. این بار دانشمند کنجکاو، یاخته‌های یک فرد ۷۰ ساله را در آزمایشگاه خود کشت داد. مشاهده کرد که یاخته‌ها پس از فقط ۲۰ تا ۳۰ بار تقسیم شدن به تقسیمِ خود پایان دادند. این عمل بیانگر آن بود که یاخته‌های یک فرد ۷۰ ساله پیرتر از یاخته‌های جنین است و یا به سخن دیگر هر یاخته در دوران زندگی خود نزدیک به یکصد بار می‌تواند تقسیم شود و افزایش پیداکند و پس از هر دوره تقسیم پیر و پیرتر می‌شود تا بمیرد.

از این جا نظریه‌ی (تئوری) پیر شدن یاخته مورد توجه قرار گرفت و اکنون Hayflick پروفسور دانشگاه کالیفرنیا می‌گوید: اگر پدیده‌ای که برای یاخته‌ها در آزمایشگاه رخ داد در بدن انسان هم به همین شکل رخ دهد، باید گفت که در درون هر یاخته ساعتی وجود دارد که طولِ عمر و زمان تقسیم شدن یاخته و دفعات آن را تنظیم می‌کند و اگر ما این ساعت فرضی را بشناسیم و بتوانیم کار آن را به نحوی کُندتر نمائیم و آن را به میل خود تنظیم نمائیم شاید بتوانیم پیری را هم به تعویق بیندازیم.

یکی از راههائی که بتوان پیر شدن یاخته‌ها را به تعویق انداخت و روند آن را کُندتر کرد کاهش مصرف غذاست. سوخت و ساز مواد غذائی در یاخته، افزون بر ایجاد نیرو، یک ملکول اکسیژن آزاد را نیز به دست می‌دهد. این ملکول اکسیژن دارای یک الکترون اضافی است و این الکترون اضافی، به ملکولِ اکسیژن یک بار الکتریکی اضافی می‌دهد و برای این که این بار الکتریکی خنثی شود، ملکولِ اکسیژن در درون یاخته به حرکت در می‌آید و در سر راه خود به هر عنصری می‌چسبد از قبیل DNA و با چسبیدن به DNA آن را دگرگون می‌کند و به مرور زمان یک تومور سرطانی به وجود می‌آید و یا این‌که منجر به پیری و چین و چروک پوست و دردهای مفصلی می‌شود زیرا این چسبندگی اکسیژن به DNA و یا به عناصر دیگر در درون مفصل هم مواد زائدی به وجود می‌آورد که از حرکات طبیعی مفصل جلوگیری می‌کند، و یا آن‌که باعث سخت شدن جدار رگ‌ها و یا بسته شدن آنها شده و سرانجام به ناتوانی اندامهای گوناگون بدن و بروز پیری منجر می‌گردد.

اکسیژن با بار الکتریکی اضافی را Free Radical می‌نامند که بیشتر از سوخت و ساز و متابولیسم مواد چربی و گوشتی حاصل می‌شود. به همین جهت پیشنهاد شده است که از مصرف مواد گوشتی به ویژه گوشت قرمز کاسته شود و به مصرف سبزیجات و

میوه‌ها افزایش داده شود. زیرا سبزی و میوه دارای موادی نیستند که از سوخت و ساز آنها اکسیژن آزاد به وجود آید. از سوی دیگر سبزی و میوه مقداری ویتامین‌های A و C و E نیز به بدن می‌رسانند و این ویتامین‌ها آنتی اکسیدانت (Anti Oxydant) هستند که عمل زیان‌بار اکسیژن آزاد را خنثی می‌نمایند و از پیری جلوگیری می‌نمایند.

نظریه دیگری که اخیراً اظهار شده را Glycosylation می‌نامند. ممکن است بدانید که مواد غذایی مانند گوشت و قند اگر تحت حرارت زیاد قرار گیرند باعث می‌شوند که قند و پروتئین با هم ترکیب شده و ماده‌ای تیره و گاهی چسبنده به وجود آورند. در سال ۱۹۷۰ بیوشیمیست‌ها نظر دادند که ممکن است در درون بدن اشخاصی که دچار بیماری قند هستند نیز همین اتفاق رخ دهد و هنگام متابولیسم سلولی، و قندِ اضافیِ خون با پروتئین ترکیب شده ماده‌ی چسبنده‌ای بسازد که در مفاصل جمع شده و باعث درد مفصل شود و در رگ‌ها باعث بسته شدن و سفتی رگ و در عدسی چشم باعث کور شدن آن گردد و این‌ها عوارضی هستند که در بیماری قند دیده می‌شوند و با توجه به این که این عوارض در سالخوردگان نیز دیده می‌شود بنابراین این امکان وجود دارد که در یاخته‌های افراد هم همین پدیده Glycosylation با روندی آرام‌تر اتفاق افتاده و رفته رفته علائم پیری بروز می‌کند.

در نیویورک دکتر Richard Bucala ماده‌ی شیمیائی به نام Pimagedine ساخته است که از عمل Glycosylation در بدن جلوگیری می‌کند. آزمایش این ماده روی موش و روی انسان نتیجه بخش بوده است.

راه دیگر برای پیش‌گیری از Glycosylation در هنگام سوخت و ساز و متابولیسم یاخته، کاهش عمل سوخت و ساز از راه کم کردن مقدار غذائی است که به یاخته می‌رسد. آزمایشی که روی موش‌ها به عمل آمد نشان داد که موش‌هائی که غذای کمتری دریافت می‌کردند به همان نسبت عمر طولانی‌تری داشتند. و اگر در انسان بخواهیم این پدیده را شاهد باشیم، بایستی توصیه شود که مقدار کالری غذائی مصرف شده در روز از ۱۴۰۰ کالری بیشتر نشود و با این شیوه شاید بتونیم ۳۰ در صد بر طول عمر خود بیفزائیم.

در حیواناتی که غذای کمتری دریافت کرده‌اند درجه حرارت بدن یک درجه سانتیگراد پائین آمده است و این پدیده نشانگر آنست که متابولیسم و سوخت و ساز غذا در یاخته کاهش پیدا کرده است. بدن با این کاهشِ غذا، وضع خود را تطبیق می‌دهد یعنی غذای کمتر، مصرف کمتر، سواخت و ساز کمتر و در نتیجه تقسیم سلولی آرامتر انجام می‌گیرد و با توجه به این که هر یاخته به دفعات مشخص و محدودی قادر به تقسیم شدن است، زمان طولانی‌تری خواهد توانست به تقسیم ادامه دهد و زنده بماند. بنابراین طول عمر یاخته

◄

افزایش می‌یابد. دکتر Roth این آزمایش را روی پستانداران انجام داده و نتیجه‌ی خوشایندی به دست آورده است.

Roth می‌گوید: بین افراد چاق کمتر کهن سالِ یک صد ساله دیده می‌شود. از سوی دیگر آیا می‌توان آدمی را وادار کرد که کمربند خود را سفت‌تر کند و در مصرف غذا امساک نماید. ولی اگر ما بتوانیم داروهائی را کشف کنیم که با مصرف آن یاخته‌ها را گول بزنیم که غذای کمتری در اختیار دارند، لذا یاخته تقسیم سلولی را با شتاب کمتری انجام خواهد داد و زمان طولانی‌تری زندگی خواهد کرد.

امّا این پرسش پیش می‌آید که چگونه این یاخته می‌میرد. نظر پژوهشگران این بار به نوک کروموزوم‌ها جلب می‌شود. درون کروموزوم از یاخته‌های DNA پر شده است که ژن‌ها روی این یاخته‌ها قرار دارند. نوک کروموزوم شباهت به یک کلاهک دارد که آن نقطه از کروموزوم را می‌پوشاند. این کلاهک را دانشمندان به نوکِ بند کفش تشبیه کرده‌اند. نوک بندِ کفش معمولاً با یک کلاهک از جنس فلز یا پلاستیک پوشیده شده تا از ریش ریش شدن بندِ کفش جلوگیری شود. این کلاهکِ انتهای کروموزوم را دکتر Hayflick به نام Telomere نامید که همانند قسمت‌های دیگر کروموزوم از یاخته‌ی DNA ساخته شده است و آنچه در نوک کروموزوم جلب توجه این دانشمند را کرد این بود که پس از هر بار تقسیم یاخته طولِ این نوک کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود به حدّی که در پایانِ دوران‌های تقسیم، طول آن هم نزدیک به صفر می‌رسد و یاخته از تقسیم شدن باز می‌ماند و یاخته را باعث می‌شود.

این پدیده در همه‌ی یاخته‌های بدن وجود دارد به جز یاخته‌های اسپرم و یاخته‌های بافت سرطانی. یاخته‌های اسپرم و یا بافت سرطانی نه تنها پس از یک صد بار تقسیم نمی‌میرند، که هزار بار هم می‌توانند عمل تقسیم را پیگیری نمایند.

این مشاهدات، پژوهشگران را وادار می‌کند که به دنبال دو آزمایش بروند. یکی آن که از کوتاه شدن Telomere به گونه‌ای جلوگیری نمایند تا از مردن سلول سالم پیش‌گیری نمایند. دوم این که راهی بیابند که بر عکس آزمایش نخست، بتوانند Telomere را در یاخته‌های سرطانی کوتاه نمایند تا از تقسیم آن و تولید بافت سرطانی و تومور جلوگیری نمایند و بتوانند از این راه، یاخته و بافت و تومور سرطانی را از رشد متوقف ساخته و سرطان را درمان کنند.

آزمایش نوع نخست، یعنی یافتن راهی برای پیش‌گیری از کوتاه شدن Telomer در یاخته‌های سالم به وسیله‌ی دو دانشمند Carol Greider و Elizabeth Blackburn در سال ۱۹۸۴ در دانشگاه کالیفرنیا در Berkeley روی موجودات یک یاخته بسیار ریز که در آب آبگیرها زندگی می‌کند آغاز شد. این دو دانشمند به کشف آنزیمی دست یافتند که از کوتاه شدن نوک آنزیم جلوگیری می‌کرد و عمر



موجود تک یاخته را چند برابر می‌نمود این ماده را Telomere Preserving یا Telomerase نامیدند.

ژن زندگی جاویدان: دانشمند دیگری به نام دکتر Calvin Harley در .Geron Corp در سانفرانسیسکو تلاش و کاوش می‌کند تا ژن تولید کننده‌ی Telomerase را بیابد. به گمان او با یافتن این ژن و آگاهی از شیوه‌ی کار آن، خواهد توانست طول عمر سلول را زیر فرمان قرار دهد و از پیری جلوگیری نماید.

همزمان با این پژوهش‌ها دانشمند دیگری به نام دکتر Hekimi در دانشگاه McGill توانست به وجود ژن‌های دیگری که در پدیدار شدن پیری مسؤول هستند پی ببرد. او توانست کِرم‌هائی (Worms) از خانواده‌ی Nematode ها را در آزمایشگاه پرورش دهد و از روی آمیزش پی در پی نسل‌هائی را به دست آورد که عمری طولانی و طولانی‌تر دارند. او سپس به کشف یک ژنِ ناهنجار روی کروموزوم موفق شد که این ژن مسؤول دراز شدن عمر این موجود بود. این ژن را ژنِ Clock - 1 نامید و حتی موفق شد که پروتئینی که باعث عمر دراز در این موجود شده است به ژن مسؤول ترشح آن را پیدا نماید. او امیدوار است بتواند ژن‌های مسؤول پیری را بیابد و از این راه از بروز پیری جلوگیری نماید.

در کالیفرنیا دکتر Michael Rose یک نوع Fruit Flies که نوعی

حشره است را با عمر درازتر در آزمایشگاه به وجود آورده است. آنزیمی که از ژنِ مربوط به طولِ عمر این موجود به دست می‌آید شباهت زیادی به 1 - Clock دارد.

دکتر Gerard Schellenberg در Seattle موفق شد ژن بیماری Werner's Syndrome راکشف نماید. این بیماری در آنهائی که این ژن را به ارث برده‌اند از سن ۲۰ سالگی پدید می‌آید و علائمِ زودرسِ پیری از سن ۲۰ سالگی در بیمار ظاهر می‌شود. این علائم عبارتند از چین و چروک، بیماری قلب و جریان خون، پوکی استخوان و اسکلروز رگها. آنزیمی که با پیام این ژن باعث پیری می‌شود Helicase نامیده شد. ژن Helicase باعث باز شدن دو مفتولی یاخته شده DNA از هم و بروز بیماری می‌شود. کشف ژن Helicase به وسیله‌ی دکتر Schelienberg نه تنها از نظر کشف ژنِ این بیماری ارثی اهمیت دارد بلکه با کشف Helicase و به کارگرفتن آنزیم آن پژوهشگران خواهند توانست، پدیده‌ی پیری را با شیوه‌ی روشن‌تری زیر بررسی قرار دهند.

نتیجه: با به کارگرفتن واکسن‌ها، داروها، آموزش بهداشت و با استفاده از پیشرفت در دانش پزشکی، فیزیک، شیمی، بیولوژی، اپیدمیولوژی و استفاده از راههای پیشرفته‌تر در تشخیص و درمان و عمل‌های جراحی، آدمی توانسته است گامهای بلندی در بهداشت و تندرستی خود بردارد. بیماریهای عفونی را ریشه‌کن و یا دست کم مهار و یا درمان کند.

با استفاده از اشعه‌ی X، Ultrasound، MRI زودتر به تشخیص برسد و با به‌کارگیری آنتی بیوتیک‌ها بسیاری از بیماریها را درمان کند و از عوارض احتمالی آنها جلوگیری نماید.

در ۲۰ سال گذشته دانشمندانِ این علم پزشکی با بهره‌گیری از پیشرفت‌های تکنولوژی، تلویزیون، کامپیوتر و Internet را در دانش پزشکی به‌کارگرفته و نتایج چشم‌گیری به دست آورده‌اند.

ابزارهای بسیار پیشرفته‌ی جراحی، عمل جراحی را در بسیاری از موارد آسان‌تر و بی خطر ساخته است. از اندوسکوپی در بیشتر رشته‌های تخصّصی پزشکی استفاده‌ی فراوان می‌شود. انژیوگرافی و انژیوپلاستی مثالهای گویائی از به کار گیری تکنولوژی در پزشکی است.

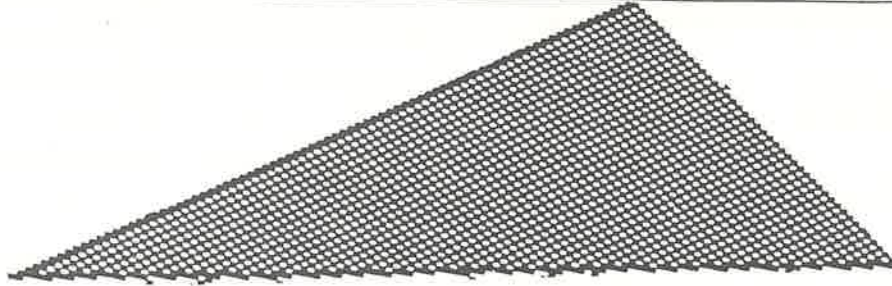
همه‌ی این عوامل توانسته است طول عمر آدمی را در کشور ایالات متحد آمریکا از ۴۷ سال در سال ۱۹۰۰ به ۷۷ سال در سال ۱۹۹۶ افزایش دهد.

پا به پای این پیشرفت‌ها، پژوهشگرانِ دانشِ ژنتیک در ۲۵ سال اخیر توانسته‌اند به راز و شیوه‌ی عمل ژن‌ها پی برده، ژن بسیاری از بیماریها را بیابند و کار تشخیص و درمان و حتی پیش‌گیری از بیماریها را آسان نمایند. افزون بر آن دانشمندان در پی یافتن اسرار









پیری برآمده و تلاش کرده‌اند که نه فقط ژن طول عمر را در حیوانات بیابند، بلکه به آنزیم‌هایی که می‌تواند عمر انسان را طولانی‌تر کند دست یابند.

با نگاهی به این تلاش‌ها و کاوش‌ها با خوشبینی می‌توان گفت که دو برابر و یا چند برابر کردن عمر انسان در آینده امری ناممکن به نظر نمی‌رسد و امید فراوان وجود دارد که در این راستا بشر بتواند به عمر جاودان دست یابد. تا رسیدن بدان هدف رؤیائی، بیائید تا با استفاده از امکاناتی که هم اکنون در اختیار داریم بکوشیم تا طول عمر خود را دهسال و یا حتی ۲۰ سال بیشتر افزایش دهیم. این کار امکان پذیر است به شرطی که حادثه‌ی اتفاقی جان، را سریعتر به خطر نیندازد.

و امّا به پیامدهای دسترسی به چنین رؤیای دلفریبی آیا هرگز اندیشیده‌اید؟ عمر جاویدان یا تنها یک عمر بسیار دراز، زندگی آدمی را دگرگون خواهد کرد. وارستگی و پرهیزگاری، پاکی و پاکدامنی، راستی و درستی از میان خواهد رفت. جای آن را دلبستگی شدید به مادیات خواهد گرفت و برای دسترسی به هر چه بیشتر امکانات مادی و دنیوی، مردم به هر کاری دست خواهند زد. دروغ، فریب، ریاکاری و جنایت زندگی را رهبری خواهد کرد. پیکار و خونریزی بیش از آنچه هم اکنون می‌بینیم روی خواهد داد و از همه دهشتناکتر سیاستمداری دیوانه مانند هیتلر در اندیشه‌ی دستیابی به دیگر کشورها با کمک سلاح‌های ویرانگرِ امروزی یا ویرانگرتر فردا به نابودی کره‌ی زمین و آنچه در آنست دست خواهد زد. □



کاترین کبیر امپراتریس روسیه اصلاً آلمانی بود نه روس. وقتی که بچه بود سه تا پیراهن و دوازده تا بلوز بیشتر نداشت. با همهٔ اینها نه تنها ملکهٔ روسیه شد، بلکه مدت سی و چهار سال بر میلیونها نفوس روس و غیر روس حکومت کرد. از اینجا نتیجه می‌گیریم که انسان بر اثر سعی و جدیت می‌تواند به مقامات بلند نایل شود.

علاوه بر این، کاترین حتی اسمش هم کاترین نبود. اسمش سوفیا اوگوستا فردریکا بود و توی خانه «فیگشن» صدایش می‌کردند و او هم جواب می‌داد. فیگشن دختر پرنس اوگوست کریستیان فون آنهالت زربست و زنش پرسس یوهانا الیزابت فون هولشتاین گوتروپ بود و در دوم ماه مه ۱۷۲۹ در استین پومرانیا به دنیا آمد. (۱)

کاترین سالهای اول زندگی را در آغوش سعادت خانوادگی گذراند، و چون آغوش سعادت خانوادگی جای خیلی خسته‌کننده و ملال‌آوری است فیگشن تصمیم گرفت وقتی که بزرگ شد تلافی این خستگی و ملال را در بیاورد. اما بعد که بزرگ شد قدری در رفع خستگی زیاده‌روی کرد و در نتیجه از آن طرف دچار خستگی شد.

فیگشن چهارده سالش بود که الیزابت امپراتریس روسیه از او خواستگاری کرد که زن گران دوک پطر، ولیعهد روسیه، بشود. فیگشن حرفی نداشت. به همین جهت چمدانش را بست و با خانه و خاطرات کودکیش خداحافظی کرد و راه افتاد. آیا در آن لحظهٔ حساس که دخترک جوان برای آخرین بار با پدرش خداحافظی می‌کرد و خانه و دوستان را پشت سر گذاشته در پی سرنوشت نامعلومی راه سرزمین روسیه را در پیش می‌گرفت، چه احساسی به او دست داده بود؟ اگر از من می‌پرسید می‌گویم که قند توی دلش آب می‌شد.

فیگشن همین که به روسیه رسید لباسهای کهنه‌اش را در آورد و انداخت دور و لباسهای ابریشم و خز گرانبهایی را که امپراتریس به او داد پوشید و جواهر به سر و گردنش آویخت و به کلی عوض شد. حتی اسمش را عوض کردند و گذاشتند کاترین الکسیونا، و سال بعد هم هفت شب و هفت روز جشن گرفتند و او را با شاهزاده پطر دست به دست دادند. جشن عروسی به قدری با شکوه بود که تا آن وقت کسی نظیرش را ندیده بود. کاترین تاج الماسی به سر گذاشته و لباس زرین و سیمین پوشیده بود، اما حیف که داماد چندان چنگی به دلش نمی‌زد، بله، همیشه باید یک جای کار خراب باشد.

کاترین همان شب اول فهمید که روسیه آدمهای عجیب و غریب بار می‌آورد. قضیه از این قرار بود که پطر با چکمه رفت توی رختخواب و کلکسیون عروسکهایش را هم با خودش برد زیر لحاف، و یک ساعتی با اسباب بازیهایش بازی کرد، و همین. بعد هم به گراند دوشس که همان کاترین خودمان باشد گفت که اخیراً مترس تازه‌ای پیدا کرده است (۲). بعد هم غلتی زد و خوابید.

این جریان نه سال ادامه پیدا کرد، تا آن که اوضاع عوض شد. منظور از اوضاع عوض شد این است که پطر تختخوابش را از تختخواب



کاترین جداکرد، وگر نه هنری نکرد. گویا قبلاً به فکرش نرسیده بود که اقلاً این کار را بکند.

چند سال بعد که جسد پطر را پیدا کردند و علائم قتل مشهود بود، عده‌ای گفتند که کاترین در قتل پطر دست داشته است (۳). دهان مردم چفت و بست ندارد. آدم هر قدر هم آلمانی باشد دلش می‌آید حلال و همسر خودش را بکشد؟

البته قتل یک آدم خل عروسک‌باز که هنر دیگری هم ندارد مهم نیست. ولی بدبختی این بود که در آن ایام در دستگاه الیزابت بچه‌ای پیدا نمی‌شد که جای او را بگیرد و تمام مسئولیت و زحمات به گردن کاترین می‌افتاد.

به این جهت در همان ایامی که پطر مشغول عروسک بازی بود کاترین بچه‌ای زایید. خوب، زن بچه می‌زاید. اما این بچه شباهت زیادی به سرگشی سالتیکف داشت. این سالتیکف مرد جوانی بود که کاترین راجع به امور جاری با او مذاکره می‌کرد. او هم البته با کاترین مذاکره می‌کرد. بعضی از تاریخ نویسان اصرار دارند که پطر را پدر بچه قلمداد کنند، چون که بچه هر چند شباهت جسمانی با پطر نداشت از لحاظ فهم و کفایت و اخلاق عیناً به پدرش رفته بود. یعنی می‌خواهند بگویند هر دوتاشان خل بودند. ولی من می‌پرسم این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ اصولاً چه وجوب منطقی حکم می‌کند که اشخاص خل با هم پدر و پسر باشند؟

کاری نداریم. بعد مذاکرهٔ سالتیکف و کاترین قطع شد (۴) و کاترین به لهستان علاقه پیدا کرد، و در نتیجه با کنت استانیسلا و پولیانوسکی فرمانروای لهستان وارد مذاکره شد، و اسم بچهٔ بعدی‌اش را آناگذاشت. بچه‌های دیگرش عبارت بودند از پسری به اسم برینسکی و دو دختر کوچولو که بعد از ملاقات و مذاکرهٔ کاترین با گرگوری اورلوف به دنیا آمدند.

اورلف از افراد غول پیکر گارد کاترین بود. من خبر ندارم که کاترین غیر از اینها بچه‌ای هم داشت یا نه. بیش از این هم حوصله ندارم وارد زندگی خصوصی اشخاص بشوم. به ما چه؟ خود کاترین در خاطراتش می‌نویسد: «آدم از آنچه میل دارد پیشتر می‌رود». (۵)

هنگامی که سال ۱۷۶۲ فرا رسید، هجده سال از آمدن کاترین به روسیه می‌گذشت، و کاترین یواش یواش داشت جا افتاده می‌شد. اما حالا ببینید چه خبر شد. امپراتریس الیزابت بر اثر بیماری شری برندی درگذشت (٦). و بعد پطر به عنوان پطر سوم به جای او نشست. (درست

است، من اول گفتم که پطر کشته شد. راست هم گفتم. منتها قضیهٔ کشته شدنش مربوط به بعد از تخت نشستن است، نه قبل از آن. من آنجا بیخود شلوغ کردم).

شش ماه بعد از تخت نشستن پطر کاترین از او خواهش کرد که از تخت پایین بیاید، چون که عقیده داشت سواری باید نوبتی باشد. خوب بچه بودند دیگر. منتها پطر که از تخت پایین آمد و کاترین امپراتریس شد دستور داد پطر را به زندان بیندازند و هیچ وقت هم آزادش نکنند تا نتواند از نوبتش استفاده کند. دیدید چه حقهٔ خوبی زد؟ کاترین خیلی با هوش بود.

پطر خیال داشت کاترین را طلاق بدهد و او را به صومعه بفرستد، اما تا آمد بجنبد حقه را خورد. آدم باید زرنگ باشد و فوراً ترتیب کارها را بدهد، معطل کردن چه فایده دارد؟

به علاوه، با کاترین خیلی کارها می‌شد کرد، اما طلاقش نمی‌شد داد. پطر خیالش رسیده بود. اما کاترین یک شانس هم آورد: توی آن شلوغی روسها یادشان رفت که اصلاً کاترین یک نفر خارجی است و حقی بر تاج و تخت روسیه ندارد. شاید هم بعضیها یادشان بود ولی از ترس گرگوری اورلوف و برادرهایش چیزی نگفتند، چون خود برادران اورلوف با آنکه روس بودند تصمیم داشتند که قضیهٔ خارجی بودن کاترین را به کلی فراموش کنند و اگر هم کسی یادآوری می‌کرد خوششان نمی‌آمد.

اما وضع پطر قدری جگر خراش است. چند روز پس از آنکه زندانی‌اش کردند، از فراق عروسکهایش زندگی را بدرود گفت. هنگام مرگ الکسی اورلوف و چند تن دیگر از دوستان خانوادگی بالای سرش حاضر بودند. کاترین فکر کرد که قضیهٔ عروسکها اسباب افتضاح است، در نتیجه اعلام کرد که پطر از خونریزی بواسیر فوت کرده است، تا هیچ ربطی به عروسک نداشته باشد، ولی مردمی که در تشییع جنازه شرکت داشتند نفهمیدند که چرا در این صورت دور گردن میت را تنزیب پیچیده‌اند، در صورتی که این هم ربطی به بواسیر ندارد. خلاصه پیش خودشان گفتند لابد اشتباهی رخ داده است. ما با توجه به این قضیه به خوانندگان زیرک پند می‌دهم که در مواقع نامربوط عروسک بازی نکنند، هر چند برایشان مسلم باشد که دچار خونریزی بواسیر نخواهند شد.

اگر گذاشته بودند کاترین با گرگوری اورلوف ازدواج کند شاید باقی زندگیش غیر از آن بود که حالا خیال دارم تعریف کنم. (خوب معلوم

است، ولی چرا فقط به من ایراد می‌گیرید، همهٔ تاریخ نویسان از این حرفها می‌زنند.) شاید هم نبود. به هر حال، کاترین ده سالی با اورلوف به رتق و فتق امور پرداخت تا این که سن و سال اورلوف بالا رفت و هیکلش در بعضی مواضع عیب پیدا کرد و در نتیجه صلاحیت خود را برای رتق و فتق امور از دست داد. البته صلاحیت خود کاترین برای رتق و فتق امور سر جایش بود (۷) و گذشت زمان در آن تأثیری نداشت. در نتیجه بعد از اورلف نوبت به گرگوری پوتمکین رسید، که مدت شانزده سال به رتق و فتق امور پرداخت، منتها پوتمکین زیرکی به خرج داد و برای خود دستیارانی هم انتخاب کرد تا در مواقعی که خودش حالش را نداشت، آنها به امور کشور از هر جهت رسیدگی کنند. کاترین هم برای جبران زحمات مأمورین همیشه پاداشهای خوبی به آنها می‌داد، و گویا سهمی هم از آن به پوتمکین می‌رسید، چون که ثروت پوتمکین آخر سری به پنجاه میلیون روبل رسید (۸) (حواستان با من هست یا نه؟)

پوتمکین از میان دوستان کاترین تنها مردی بود که خوشگل نبود. اولاً یک چشمش کور بود، ثانیاً دماغش عقابی بود، ثالثاً پاهایش کمانی بود، رابعاً همیشه مست بود. (ما نفهمیدیم این مطلب آخری چه دخلی به موضوع دارد.) به علاوه اداهای عجیب و غریبی هم داشت. مثلاً ویرش می‌گرفت که چندین روز فقط کواس و پیاز خام بخورد و با پاهای برهنه و یک روبدوشامبر کهنه توی قصر بچرخد. هیچ کس نفهمید که کاترین در این آدم چه دید. تنها هنر پوتمکین این بود که صدای گربه و سگ و خروس را خیلی عالی در می‌آورد، و کاترین هم ظاهراً فقط به این نوع موسیقی علاقه داشت و خودش هم صدای سگ خوب در می‌آورد، منتها نه خوب خوب.

ای کاش می‌توانستم بگویم که کاترین از این به بعد که رفته رفته پا به سن می‌گذاشت دست از رتق و فتق امور کشید و به استراحت پرداخت، ولی حقیقت همیشه موافق طبع انسان نیست. در این وقت کاترین چهل و هفت سال داشت و هنوز اندیشه‌های زیادی در سر داشت که بایستی جامهٔ عمل بپوشند. در نتیجه جوانی در سال ۱۷۷۶ پیدا شد به نام پطرزاوادوسکی. بیست ساله. خیلی حسابی. شوالیه دوکوربرون که از ناظران امور بود دربارهٔ او گفت که این جوان «از مشخصات و لوازم مقام [حساس] خود به نحو احسن و اتم برخوردار است».

سال بعد ستوان زوریخ وارد میدان کارزار شد. و نیز در همان سال نخستین نوهٔ کاترین به دنیا آمد. کاترین برای نوه‌اش لباس مخصوصی اختراع کرد که با یک حرکت می‌شد آن را تن بچه کرد و با یک حرکت از تنش در آورد، بدون آنکه در این جریان بچه صدمهٔ زیادی ببیند. و لباس مزبور از پشت هم دکمه می‌خورد. البته من شخصاً چون وارد نیستم نمی‌دانم که این چه جور لباسی است، ولی پیداست که لباس بسیار خوبی بوده است.

راجع به دوستان کاترین دیگر مطلب قابل عرضه ندارم، جز این که



کورساکف به علت خوردن قرص زیاد فوت کرد (۹) و یرمولوف و مامونوف معمولی بودند، و پلاتون زوبوف سر کاترین را خورد.

زوبوف در هنگام انتصاب به خدمت فقط بیست و دو سال داشت. برادرش اولرین هم که گاهی در اجرای وظایف محوله به او کمک می‌کرد هجده سال داشت. بله، کاترین هم شصت سالش بود. ولی من نمی‌فهمم شما چه اصراری دارید که سن کاترین را با سن افسران جوان مقایسه کنید؟ این مسائل ربطی به هم ندارند.

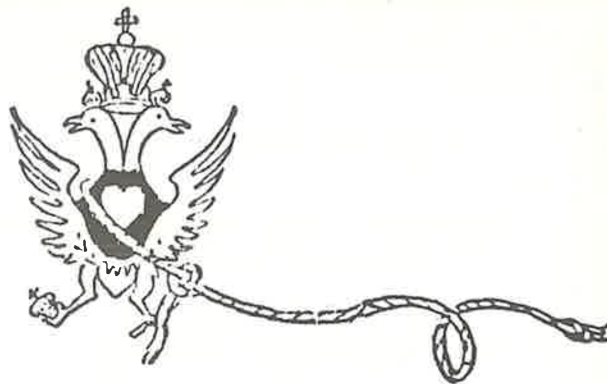
خلاصه کاترین در دهم نوامبر ۱۷۹۶ بر اثر سکتهٔ مغزی فوق کرد.

راجع به دوستان کاترین مردم لیچار زیادی گفته‌اند، که مقدار زیادیش دروغ محض بوده است. بدبختانه در این دنیا آدمهای زیادی پیدا می‌شوند که همین که مثلاً دیدند یک مرد نصف شب از پنجرهٔ اتاق خواب یک زن بیرون می‌آید می‌نشینند و هزار جور فکر بد پیش خودشان می‌کنند. که مثلاً این آدم دزد بوده و می‌خواسته است جواهرات آن زن را بدزدد، یا دزدیده است، و از این صحبتهای بیخود. می‌گویند کاترین سیصد نفر را دوست داشت، در حالی که دروغ است، کاترین بیش از ده دوازده تا دوست رسمی نداشت و تعداد دوستان غیر رسمی و اتفاقی او هم زیاد نبود و سیصد تا که سهل است به دویست هم نمی‌رسید تا چه رسد به دویست و پنجاه، و هر کدام هم بیش از دو سه روز در مقام خود باقی نمی‌ماندند، و کاترین هم هرگز شنیده نشده است که در آن

واحد با همهٔ آنها وارد مذاکره شود، بلکه آنها را یکی یکی احضار می‌کرد، و مذاکراتش هم غالباً در اطراف مسائل مطروحه دور می‌زد و فقط کسانی را به اصل مطلب وارد می‌کرد که صلاحیتشان محرز بود. به این جهت من عقیده دارم که تاریخ نویسان که بیشترشان با کاترین دشمنی دارند در حق کاترین ظلم کرده‌اند. شما هیچ شنیده‌اید که یکی از دوستان کاترین تاریخ نوشته باشد؟ دوستان کاترین کارهای واجبتر از تاریخ نویسی داشتند.

به علاوه کاترین با کسی رودربایستی نداشت. از اولین روزی که یک افسر جوان وارد خدمت کاترین می‌شد تا روز آخر همهٔ شهر خبر داشتند. چون کاترین آدم با نظم و ترتیبی بود و کارهایش را از روی قاعده انجام می‌داد. قاعدهٔ کار هم این بود که کاندید خدمت را ابتدا طبیبی به نام دکتر روجرسون خوب معاینه می‌کرد. بعد از معاینه، کنتس پروتاسوف با او یک مصاحبهٔ محرمانه می‌کرد. تا به امروز کسی نفهمیده است در این جلسهٔ مصاحبه چه می‌گذشت. بعد اگر کاندید جوان قبول می‌شد به سمت ژنرال آجودان کاترین منصوب می‌شد و آپارتمانی راکه از طریق یک پلکان با آپارتمان کاترین مربوط می‌شد در اختیارش می‌گذاشتند، برای این که به محل کار خود نزدیک باشد. بدین ترتیب آن جوان به عنوان «مرد روز» شناخته می‌شد - و حال آنکه بیشتر وظایفش را شب انجام می‌داد. غیر از مرد روز اسم دیگری هم روی او می‌گذاشتند که به زبان روسی خیلی جالب است ولی وقتی به زبانهای دیگر ترجمه می‌شود غیر از اشخاص بی تربیت کسی حاضر نیست آنها را بر زبان بیاورد و این نشان می‌دهد که ارزشها و معایب اخلاقی در نزد ملل مختلف کاملاً متفاوت است زیرا که اگر غیر از این بود ما ناچار می‌بودیم همهٔ مردم روسیه را بی تربیت بنامیم و حال آنکه می‌دانیم تربیت هم مانند سایر امور امری است نسبی و اگر لازم باشد که راجع به تربیت و اخلاق یک ملت به طور مطلق و من حیث المجموع قضاوت کنیم همان بهتر که اصلاً لایش را درز بگیریم.

باری ضیافتهای شبانهٔ کاخ کاترین به حساب امروزی زیاد لطفی نداشت. فقط موسیقی کلاسیک می‌زدند و از دخانیات هم فقط سیگار و چپق می‌کشیدند. ودکا، چرا، فراوان بود. اما خود کاترین ساعت ده به خوابگاهش می‌رفت و از ساعت نه و نیم هی به ساعتش نگاه می‌کرد، می‌ترسید خوابش دیر بشود، و سر ساعت ده بلند می‌شد و به طرف اقامتگاهش راه می‌افتاد و ژنرال آجودانش هم او را بدرقه می‌کرد. حالا لابد می‌خواهید من برای شما تعریف کنم که کاترین وقتی وارد خوابگاهش می‌شد چه می‌کرد. تا آنجا که من اطلاع دارم کاترین ابتدا یک لیوان آب جوشیده می‌خورد و بعد چند شال بزرگ برای جلوگیری از سرماخوردگی دور سرش می‌پیچید و وارد رختخواب می‌شد. بعد از آن چه اتفاقی می‌افتاد من وجداناً اطلاعی ندارم، چون که هیچ وقت آنجا حضور نداشته‌ام.



کاترین زن خیلی دست و دل بازی بود. حتی مزد اشخاصی را که برای او کار صورت می‌دادند از پیش می‌داد و این رسم پرداخت بیعانه یا پیش کرایه احتمالاً از زمان او وارد امور تجارتی شده است (۱۰). وقتی که شخصی به خدمت منصوب می‌شد صبح روز اول صد هزار روبل توی کشو میزش پیدا می‌کرد. بقیهٔ کارمزد بستگی به کیفیت اجرای قرارداد داشت.

البته این کارها خرج برمی‌دارد. جمع کل مخارج امور کاترین را از اتاق و صبحانه و مواجب و اقلام متفرقه در حدود نود و هشت میلیون و بیست هزار روبل نوشته‌اند. من نمی‌دانم این مبلغ به پول امروز چقدر می‌شود، ولی می‌دانم که هر روبل یکصد کوپک است و هر کوپک هم لابد دست‌کم به اندازهٔ یک کوپک ارزش دارد. حالا خودتون حساب کنید که برای کاترین چند تمام می‌شده است.

تاریخ تکلیفش را دربارهٔ زندگی کاترین درست نمی‌داند. آیا طرز رفتار او با ژنرال آجودانهایش درست بود؟ آیا انگیزهٔ واقعی او تمایلات بهیمی بود یا آن عشقی بود که شعرا درباره‌اش سخن می‌گویند؟ هر چه بود چرا به این زیادی، چون نباید فراموش کنیم که کاترین به قصد شکستن هیچ رکوردی وارد روسیه نشده بود.

شاید قضیه به این صورت بوده است که سه چهار دلبستگی اول همین طوری پیش آمد، چنان که اطلاع داریم برای هر زنی پیش می‌آید، و بعد هم کاترین پیش خودش گفته است که سه چهار تای دیگر هم مطلبی نیست، و بعد هم باز سه چهار تای دیگر، و این شد که کار از خرک در رفت. بنابراین کاترین در حقیقت مقصودی نداشت. از همهٔ اینها گذشته کاترین دنبال محبت می‌گشت و پیدا نمی‌کرد - کسی پیدا کرده است؟

به هر حال، کاترین وقتی که سر حال بود خیلی خوش می‌گذرانید، و غالباً هم سر حال بود. با آنکه امپراتریس مطلق العنان روسیه بود اصولاً آدم دموکراتی بود. راجع به عشق حقیقی و این جور چیزها هم من خیال می‌کنم که نظرش پاک بود. حالا آدمهای بد خیال هر چه می‌خواهند بگویند. لرد مامسبوری می‌گوید که کاترین تا لحظهٔ آخر از عشق لطیف چیزی نفهمید. من می‌پرسم تو خودت فهمیدی؟

به علاوه، از کجا فهمیدی که او نفهمید؟ شاید هم فهمید ولی بروز نداد. □

---

۱ - بعضی گفته‌اند که فیگشن دختر نامشروع فدریک کبیر بود. اگر شما هم همین عقیده را داشته باشید معلوم می‌شود که خوب به احوال فردریک کبیر وارد نیستند.

۲ - دروغ می‌گفت، مترسش کجا بود؟ خیال می‌کرد مترس دارد. آخر خیالاتی بود.

۳ - حالا که صحبت قتل شد این را هم بگویم که پطر ویولون هم می‌زد.

۴ - شاید هم مذاکرات به بن‌بست کشیده بود.

۵ - چه عرض می‌کردیم؟

۶ - البته من اعتراف می‌کنم که شری برندی بیماری نیست بلکه نوعی مشروب الکلی است. ولی چون که همهٔ تاریخ نویسان گفته‌اند که الیزابت بر اثر شری برندی درگذشت، من پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که در آن زمان در روسیه یک بیماری به این اسم شایع بوده است به خصوص که بعد از آن هم در روسیه و در جای دیگر اثری از این بیماری دیده نشده است.

۷ - مخصوصاً برای فتق امور.

۸ - شما را به خدا فکر نکنید من این حرفها را از خودم در می‌آورم، اینها جزو تاریخ است. به من چه که خودم را مشغول ذمهٔ مرده‌های هزار سال پیش بکنم.

۹ - معلوم نیست قرص را برای چه منظوری می‌خورده است.

۱۰ - رسم پس کرایه نمی‌دانم از کی به جا مانده است.

بقیه از صفحه ۵۱

آشنائی با افراد گروه تاتر ایرانیان مقیم اسرائیل

است. سابقه فعالیت‌های دیگر ایشان، همکاری با گروه تاتر کودکان تهران مصور به سرپرستی **غلامحسین بهمنیار** همبازی با **نصرت‌الله محتشم** در نمایشنامه **توپاز** در تاتر تهران، همکاری با **محمد علی کشاورز** و **علی فقیه** در تاتر جوانان (تهران)، اجرای نقش‌های مختلف رادیوئی در رادیو ارتش (تهران)، دوبلوری فیلم‌های مختلف و از سال ۱۹۶۳ فعالیت در گروه تاتر ایرانیان مقیم اسرائیل که فعلاً سرپرستی و کارگریموری این گروه به عهده ایشان می‌باشد.

در خاتمه پیام این گروه تشکری بود از استقبال بی شائبه و کم نظیری که شرکت کنندگان در طی اجرای ۱۶ برنامه (سه و چهار اجرا در هفته و سالن پر از جمعیت) با شرکت خود و تشویق‌های بیش از حد و برپائی خود ما را مورد لطف قرار دادند. و هم چنین تشکری از آقای احمد مسعود مدیر تماشاخانه تهران که با شهامت و جسارت در حد ممکن ما را در اجرای این برنامه موفق یاری دادند. □

اخبار کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص

گردهم‌آئی ماهیانه اولین سه‌شنبه ماه ژانویه با حضور آقای دکتر پرویز برجیس و با هنرنمائی خانم شهناز تهرانی برگزار گردید. روز یکشنبه ۲۶ ژانویه از ساعت ۹ صبح تا ۴ بعد از ظهر بازار سالیانه مجتمع فرهنگی ارتص برگزار میشود.

«نمایش فیلم ویلون زن روی بام»

در تاریخ ۱۶ فوریه نمایش معروف ویون زن روی بام بروی صحنه میرود و کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص تعدادی بلیط مخصوص آن شب را تهیه کرده و با تدارک وسایل ایاب و ذهاب که از مجتمع فرهنگی و همچنین از ویلشر آماده می‌باشد در این برنامه شرکت خواهند نمود. علاقمندان می‌توانند با شماره ۱۲۸۸ - ۷۸۱ (۸۱۸) تماس حاصل نمایند.

Women's Division Jewish Federation San Fernando Valley

از تمام سازمانهای یهودی درخواست می‌کند که با اهداء کنسروهای غذائی و یا میوه‌های مختلف - پاستا - اسپاگتی - خوراک بچه‌ها - لباس زیر بچه - کفش - ژاکت - اسباب بازی از سن نوزاد تا تین‌ایجر - لباس زنانه - جوراب - وسائل بهداشتی - کاغذ توالت - کلینکس - دایپر - مایع رختشوئی یا ظرفشوئی - آزاکس - Hope Cottage (دهکده امید) که از زنان و بچه‌های بی سرپرست نگه‌داری می‌شود به ما کمک کنند.

البته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص از همه خواهران و برادران عزیز تقاضا می‌کند که در گردهم‌آئی اولین سه‌شنبه‌های **اول هر ماه** مقداری از این وسائل را به مجتمع فرهنگی ارتص آورده و در جعبه‌های مخصوص که برای این مهم در نظر گرفته شده گذارده تا بعد از جمع‌آوری به صورت کلی به مرکز Hope Cottage فرستاده شود. قبلاً از همکاری همگی تشکر می‌کنیم.

مجتمع فرهنگی ارتص تلگرام تبریکی به مناسبت انتخاب مجدد رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا، پرزیدنت بیل کلینتون، به کاخ سفید مخابره کرده بود.

نامه زیر جواب تلگرام تبریک از کاخ سفید می‌باشد.

THE WHITE HOUSE
WASHINGTON

December 10, 1996

Mr. Ruben Dokhanian
President
Eretz Cultural Center
6170 Wilbur Avenue
Reseda, California 91335

Dear Ruben:

Thank you very much for your warm expression of support. I am honored to have the opportunity to serve our country again in this time of momentous change and promise.

I am proud of what we have accomplished during the past four years -- we have reduced the deficit, expanded and sustained economic growth, improved education and educational opportunities for our children, and empowered Americans to make the most of their own lives. However, we still have much work to do to meet our commitment to provide hope and opportunity for all our people as we approach the twenty-first century. As President, I will work hard during the next four years to uphold your trust, to protect our shared values, and to meet our common challenges.

Again, thanks so much for your encouragement.

Sincerely,

Bill Clinton

بازگشائی ۲ کلاس جدید:

(الف) کلاس جدید برای دانش‌آموزان بعد از بر یا بت میتصوا:

این کلاس در روزهای جمعه بین ساعات ۴ تا ۶ بعد از ظهر به سرپرستی آوی داویدی برگزار می‌گردد. قسمت اول این کلاس با فراگیری قسمت‌هائی منتخب از تفیلا آغاز می‌گردد و بعد از آن با آموختن تاریخ قوم یهود و کشور اسرائیل ادامه پیدا می‌کند.

(ب) کلاس جدید برای آموختن زبان عبری - (آلف -بت):

این کلاس در اواسط ماه اکتبر به سرپرستی خانم شِرِن اسحاقیان شروع

به فعالیت نموده است و تا کنون ۹ دانش‌آموز جدید شروع به آموختن آلف - بت کرده‌اند.



جشن حنوکا

دانش آموزان و معلمین جشن حنوکا را در تاریخ ۱۶ دسامبر با شرکت والدین بچه‌ها برگزار کردند.

هنرمند جوان یهودی شالم شرمن شادی بخش این برنامه بود. عکس بالا بچه‌ها را در حال رقص و اجرای قطعاتی راجع به حنوکا که نوشته خود آنها بود نشان میدهد.



اطلاعیه کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص

جوئیش فدریشن قسمت بانوان شورای ولی هر ساله به عنوان قدردانی و تشکر از تمام بانوانی که در طی سال گذشته با خدمات ارزنده و بی شائبه خود باعث پیشرفت سازمانها و مؤسسات خود بوده‌اند عکس بزرگداشتی برگزار می‌کند و ضمن ادای احترام به این بانوان نیکوکار از درآمد این گردهم‌آئی کمک مالی قابل اهمیتی هم همه ساله به United Jewish Fund اختصاص داده می‌شود.

امسال این روز مخصوص در ۱۰ دسامبر در تمپل جدیدالتأسیس شومری تور در وست هیل با حضور ۴۵۰ نفر برگزار گردید و از ۴۷ بانوی خدمتگزار تجلیل به عمل آوردند و خانم لوراچک همه آنها را به گواهی سپاس مفتخر کردند. از کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص سرکار خانم ملوک حنوکائی به دریافت گواهی سپاس نائل شدند.

عکس بالا از راست به چپ خانم ساندرا پرزیدنت، خانم لوراجک Council Member ناحیه شهر لوس آنجلس، خانم ملکوک حنوکائی و خانم لورل وارنر Campaign Chair را نشان میدهد.

گزارش کودکستان ارتص

ماه دسامبر

کودکستان ارتص جشن بزرگ حنوکا (جشن نورها) را با زیبایی خاصی در کنار خانواده‌ها برگزار کرد.

بچه‌های کودکستان پس از اجرای چند رقص و شعر مربوط به (حنوکا) هریک شمعدان‌های حنوکای خود را با کمک والدین خود روشن کرده و براخا گفته و پس از آن آقای موسی متحده با نی‌نوازی زیبای خود همگان را مجذوب آهنگ‌های قشنگ عبری کردند.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۴۷۹۸ _ ۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید



رمانتیک، با احساس، خونگرم، درآمد عالی، دست و دلباز، اهل تفریح و مسافرت، شیک پوش، خوش قیافه، مایل به ازدواج با خانمی سن ۳۶ تا ۴۸، سایز ۱۴، زیبا، رمانتیک و مهربان می‌باشد. **کد ۳۶۶**

خانمی ۲۸ ساله هستم، جذاب، تحصیلکرده، روشنفکر، اهل ورزش، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۰ تا ۳۸ ساله با مشخصات مشابه می‌باشم. **کد ۶۰۰**

آقایی هستم ۳۸ ساله دارای تحصیلات مهندس کامپیوتر، با شغل آزاد، خوش تیپ، خوش پوش و متحمل به یک ازدواج یک ماهه بیرون فرزند مایل به آشنایی با دوشیزه یا خانمی تا ۳۳ ساله با حداقل لیسانس، زیبا، خوش اندام و شیک پوش، مجرد یا مطلقه بدون فرزند. **کد ۵۱۰**

جوانی خوش قیافه ۲۵ ساله با کمی لکنت زبان، دارای آپارتمان شخصی، با درآمد خوب مایل به آشنایی به قصد ازدواج با دوشیزه‌ای تا ۲۵ سال که بتواند به اتفاق زندگی و کسب را اداره کنند. **کد ۹۵۳**

دختر خانمی هستم ۳۸ ساله، فوق دیپلم، قد "۲'۵، شغل آزاد، زیبا و مهربان، پای بند به اصول اخلاق، مایل به آشنایی با آقایی ۵۰-۴۰ ساله جذاب و با وقار، علاقمند به تشکیل خانواده، اهل ورزش و با درآمد مکفی. **کد ۳۴۴**

آقایی هستم ۳۶ ساله از خانوادهٔ خیلی محترم، دارای تحصیلات بالا از آمریکا، خوش برخورد، خوش تیپ، با شخصیت، روشنفکر و با احساس، اهل مسافرت و علاقه‌مند به موسیقی، مایل به آشنایی با دختر خانمی ۳۰-۲۴ ساله، تحصیل کرده، روشنفکر و زیبا و علاقه‌مند به تشکیل خانواده. **کد ۴۵۵**

خانمی هستم ۳۱ ساله دارای لیسانس، قبلاً ازدواج کرده، و با یک فرزند، جذاب و خونگرم، غیر سیگاری، عاشق مسافرت از خانواده‌های اصیل مایل به آشنایی با آقایی ۳۶-۳۳ ساله لیسانس، بالا قد "۶'۵ با خصوصیات فوق. **کد ۱۰۶**

خانم جوانی خوش اندام،علاقمند به یوگا، رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۵-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و گردش با درآمد مکفی می‌باشد. **کد ۵۵۷**

دختر خانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری، مجرد، جذاب، با هوش، با شخصیت و احساس و تحصیلکرده، مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار، علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال، قد ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان، با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق، با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدر شناس. **کد ۵۳۹**

آقایی ۴۲ ساله میزان تحصیلات فوق دیپلم، شغل آزاد، ورزشکار، با شخصیت مثبت و روشن بین مایل به ازدواج با خانمی ۳۵ تا ۴۲ ساله، قد متوسط، مجرد یا قبلاً متاهل (با یک فرزند)، جذاب، صمیمی، روشنفکر، با وجدان و خوش قلب می‌باشد. **کد ۶۰۵**

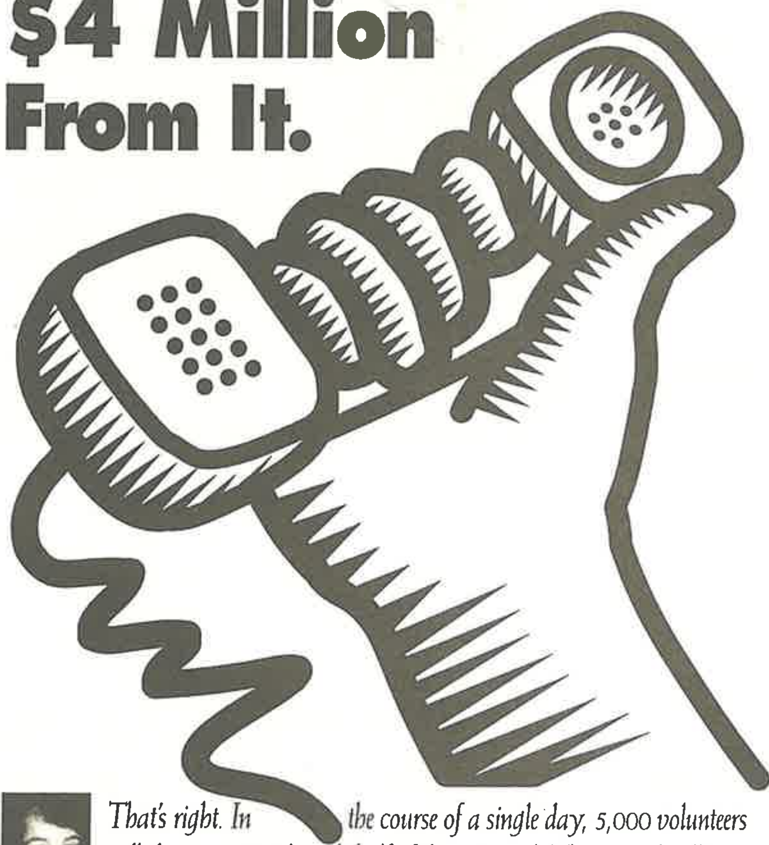
خانمی ۳۳ ساله یکبار ازدواج کرده بدون فرزند، با احساس، زیبا و خوش اندام، مهربان و صمیمی مایل به ازدواج با آقایی با شخصیت و مهربان می‌باشد. **کد ۸۴۱**

خانمی هستم ۳۷ ساله دارای لیسانس، قبلاً ازدواج کرده با دو فرزند، زیبا و خوش اندام، با هوش و فعال، اجتماعی و مهربان مایل به آشنایی با آقایی ۴۵-۳۷ ساله با تحصیلات بالا، جذاب، بدون اعتیاد، مهربان، با مسئولیت و خوش اخلاق. **کد ۶۳۰**

آقایی ۵۴ ساله قد ۵/۷ وزن ۱۷۰ ساکن نیویورک (با امکان تغییر مکان) فوق لیسانس، ورزشکار، قوی،



It's Not An ATM But Last Year Our Volunteers Got $4 Million From It.





That's right. In the course of a single day, 5,000 volunteers called 50,000 people on behalf of those in need. They raised millions of dollars for the 3,000 Jews in Los Angeles infected with HIV/AIDS ... the 65,000 elderly Jews in the city who live in poverty...the people struggling with alcoholism, drug addiction, family violence, unemployment...the 75,000 Russian Jews who emigrate to Israel each year. And tens of thousands of others.

So, come join your community on this special day. Enjoy the excitement. Take part in the festivities. And bring the kids along for our Mitzvathon – a special play area where they can create gifts for needy people.

Answer the call.

SUPER

SUNDAY
UNITED JEWISH FUND
FEBRUARY 23

I'LL BE THERE ON SUPER SUNDAY*

☐ I will volunteer as a phoner
☐ I will volunteer in another capacity

I would like to volunteer at:

☐ Los Angeles **(NEW SITE)**
We've moved Super Sunday from "6505" to Westside Jewish Community Center
5870 W. Olympic Blvd.
Los Angeles, CA 90048
213/852-7759

☐ South Bay Council
Jewish Community Building
22410 Palos Verdes Boulevard
Torrance, CA 90505
310/540-2631

☐ Westside
University Synagogue
11960 Sunset Blvd.
L.A., CA 90049
310/828-9521

☐ Valley Alliance
Bernard Milken Campus
22622 Vanowen St.
West Hills, CA 91307
818/587-3200

** Free parking available at all sites.*

Name ______
Address ______
City ______ Zip ______
Work phone ______
Home phone ______

Affiliation:
UJF division ______
Region ______
Organization ______
Synagogue ______

☐ Women's Division
☐ ACCESS/Young Leadership
☐ Hillel
☐ Youth (*Age 13-18*)
☐ PreTeen (*Age 8-12*)
☐ Other ______

For the following sessions:

☐ 9 a.m. to noon
☐ 11 a.m. to 2 p.m.
☐ 1 p.m. to 4 p.m.
☐ 3 p.m. to 6 p.m.
☐ 5 p.m. to 9 p.m.
☐ All day

ACCESS/Young Leadership (ages 25-40) is offering a Sunday night session. So, if you can't make the day shift, there's another option. For more information about it, call your local site.

Reservations for babysitting: (*Ages 2½-7*)

Name ______
Age ______

By agreeing to volunteer I understand that I will be asked to make my 1997 gift to the United Jewish Fund on or before February 23rd, 1997. You will receive your Super Sunday confirmation by February 22nd.

Please mail to your local Super Sunday site.

Look for us at: www.jewishla.org on the World Wide Web.

Iran, Syria beef up support to Islamic Hezbollah fighters

By Naomi Segal

JERUSALEM, Dec. 9 (JTA) - A senior Israel Defense Force officer was quoted this week as saying that Syria is increasing its cooperation with Iran in providing military assistance to the Islamic fundamentalist Hezbollah movement in Lebanon.

Citing an unnamed IDF intelligence source, the Israeli daily Ma'ariv reported this week that an "unprecedented" supply of arms has been flown from Iran into the Damascus airport. From there, trucks transport the weapons to Hezbollah fighters in Lebanon.

Hezbollah has "control of over 90 percent of South Lebanon, including villages which were not previously run" by the Iranian-backed Shi'ite movement, the source was quoted as saying.

The arms shipments from Iran have enabled Hezbollah to "entirely rehabilitate itself" to the level of arms it possessed before the 16 days of cross-border fighting with Israel that erupted in April, the source said.

Hezbollah had recruited hundreds of villagers in southern Lebanon to provide the organization with intelligence information, the source added.

Officials in the IDF northern command have



warned in recent months that Hezbollah's intelligence gathering capabilities had improved considerably and that the organization plans to
escalate its attacks on Israeli soldiers operating in southern Lebanon.

Cover :**Sunset**
By: Nahid Hagigat

About the Artist

Nahid Hagigat, painter, graphic artist started her graduate studies in print-making, photo-etching and other media, at New York University in 1968. After graduation from NYU, she produced many images that were narrative, realistic, and crowded by various elements from Iranian art benefiting from western influence.

In 1978, she exhibited her productions at Tehran Museum of Modern Art, where, for the first time, the photo-etching was.introduced to Iranian audience. In addition, she exhibited her productions at New York, California, Washington D.C., and Florida.

In early 1980's she shifted toward photo processing on canvas and painting over it. This process required a detached and unpersonal attitude with timeless patience. Her styles were mixed media constructed with the division in painting. Abstract space, photorealistic images and a conceptual attitude, were all woven together to express her thoughts on canvas.

"Pages From the Past", are the most recent series of painting that reflect pictorial art. In these paintings, she achieved the unity of manuscripts, miniature painting and small collage that are made from old photographs, that created a combination of thoroughly soothing and amiable works.

philanthropist George Soros, a Hungarian-born Jew. Soros also contributed $550,000 to the Yes on Proposition 215 campaign.

In the case of legalizing marijuana for the purpose of easing the symptoms of diseases such as AIDS and cancer, Rosenbaum says, Jews are also concerned about the inherent civil liberties issues.

"That's a big Jewish hook. Why does the government decide what medicine is appropriate? Shouldn't that decision be made between patient and physician?" she says.

As a spiritual leader, Rabbi Martin Weiner cited compassion as a reason for his support of Proposition 215. In a newsletter to members of Congregation Sherith Israel members, the large Reform temple in San Francisco of which Weiner is head rabbi, he wrote an editorial headlined "I never inhaled, I never smoked, but."

In the piece, Weiner recounted the story of a congregant who underwent chemotherapy for breast cancer and suffered from terrible nausea.

She and other patients have been helped by marijuana, which "allows them to eat and enjoy a much better quality of life while fighting disease," he wrote.

To many in law enforcement, the anecdotal relief reported by such patients does not justify legalizing medicinal use of marijuana.

"Pharmacology has progressed way past marijuana," says Stan Vegar of the U.S. Drug Enforcement Administration's San Francisco office. "There's better things out there."

Vegar says those who supported Proposition 215 did not understand the implication of the measure.

"Your 14-year-old daughter can grow [cannabis] if she's got a hangnail. Your "primary caregiver" could be a masseuse," Vegar says, alluding to the measure's loosely drawn parameters.

In a recent interview, Vegar slammed the drug reform movement in general, saying that most incarcerated drug users are in prison for violent crimes. If placed in treatment programs, as drug reformers suggest, they would simply fail.

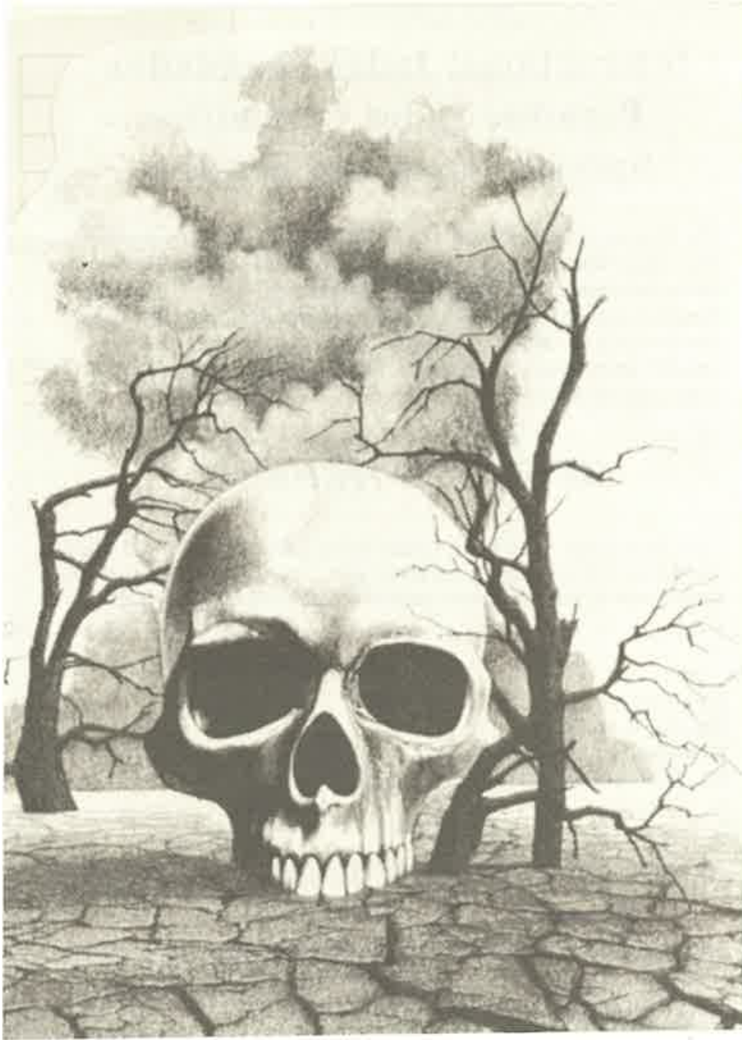
"The types who may become drug users are the very same types of people who have a limited dedication and personal drive. Why aren't they successful in treatment programs? Treatment is wonderful, but you've got to want to be there."

Even if marijuana were scientifically proven to alleviate symptoms of disease, Vegar says legalization is not worth the potential benefits.

"Kids have a funny way of penetrating these markets we designate as just for medicinal use," Vegar insists.

For Weiner, however, the bottom line is clear: When it comes to the use of medicinal marijuana - and the rabbi makes a point of warning against recreational use of the drug - he says he is guided by the words of medieval physician Rabbi Moses Maimonides.

"May I never see in the patient anything but a fellow creature in pain."



in efforts to reform

Jwes take lead

U.S. drug policies

By Teresa Strasser

Jewish Bulletin of Northern California

SAN FRANCISCO, Dec. 29 (JTA) - Regardless of whether Jews are inhaling and exhaling, they are not "just saying no" to the idea of medicinal marijuana.

According to a Los Angeles Times poll conducted just after the nation went to the polls in November, Jewish voters overwhelmingly supported Proposition 215, the California ballot measure that would legalize marijuana for medical use.

Some 75 percent of Jews polled voted for the measure, compared with 54 percent of Catholic and 44 percent of Protestant voters.

Jews make up a remarkably large contingent in the growing movement to reform drug policies in America.

"Jews are always at the forefront of struggles for social justice," says Bill Zimmerman, the Los Angeles-based campaign manager of Proposition 215.

The Lindesmith Center, a New York policy and research institute promoting alternatives to America's "zero-tolerance" drug policies, opened a satellite office in San Francisco two years ago. The West Coast branch is headed by Marsha Rosenbaum, a former drug researcher who has written several books on the subject.

Rosenbaum says two-thirds of the leaders in the drug reform movement are Jews. She says they are attracted by the issue's "intellectual foundations and clear sense of injustice."

Jews have often been "a voice for people who aren't spoken for, unafraid to articulate ideas that are unconventional," she says.

Most of the institute's ideas revolve around "harm reduction" measures, a broad concept that ranges from providing heroin addicts with methadone or clean needles to decriminalizing drugs altogether.

The idea, Rosenbaum says, is to accept that America is losing its war on drugs, as evidenced by the swelling numbers of prisoners, many of them drug offenders.

"We've tried to get rid of drugs, but we can't seem to. How can we reduce the harm caused by drugs? Nobody's arguing that drugs are great - they're not," Rosenbaum says.

Society should accept that "human beings want to alter their state of consciousness," she says.

"Drugs are here to stay. Let's reduce the harm. That's a radical notion if you're a drug warrior," she adds.

The New York office of the Lindesmith Center is run by Ethan Nadelmann, a former Princeton University professor who keeps kosher and contends that his upbringing - he was raised by a Reconstructionist rabbi father and an Orthodox mother - influenced his decision to become an activist.

He draws a parallel between drug users and Jews, both of whom have been "demonized." He says the demonization of addicts is "almost like McCarthyism revisited."

The Lindesmith centers, both here and in New York, were funded by a $4 million grant from billionaire financier and

in the 1996 election cycle.

"We've done it better than any other community," he added.

With so many interest groups competing to have their views heard on Capitol Hill, having access to lawmakers remains the most important political asset. Campaign and maintaining that access for the Jewish community.

"If you lesson the influence of money in politics, you lessen Jewish influence because Jews are so active and so generous," said Morris Amitay, a longtime Jewish activist and founder of the pro-Israel Washington PAC.

In this past election cycle, Jewish PACS distributed over $1.5 million to political candidates as of mid-September, the latest date for which figures are available.

In addition, Jewish donors gave an estimated $100 million in other forms of political contributions.

Reform advocates say the notion that Jewish influence is dependent on Jewish giving misrepresents reality.

Contributions from pro-Israel PACs represent only a small percentage of total Jewish political giving, they say, and Jewish political giving represents only a small part of Jewish political involvement.

Political fund raising "is one of the legs upon which Jewish access depends," said Phil Baum, executive director of the American Jewish Congress.

"Take away one of the legs, you're short that leg and the stool wobbles a bit," he said, but "it doesn't mean you're going to fall down."

Moreover, reform advocates say that the focus on money overlooks the community's success over the years in persuading politicians and the American public to support Israel and other Jewish interests because that was the right thing to do.

"We ought to be proud of the success we have had over the years in persuading Congress, the administration and the American public that the pro-Israel position is the right position," said Hyman Bookbinder, a veteran Jewish activist and former director of the American Jewish Committee's Washington office.

Sen. Russell Feingold (D-Wis.), co-sponsor of legislation to overhaul the system, agrees.

"The Jewish community has benefited from being active in politics," said the Jewish senator, whose legislation would outlaw PACS completely and would impose voluntary limits on campaign spending.

"Part of that activism has involved participating in some fund raising, but I think that is only a small part of why the Jewish community has had success in Congress," said Feingold, whose bill, co-sponsored with Sen. John McCain, (R-Ariz.), has the support of President Clinton.

Even among Jewish proponents of reform, their support is not unconditional.

There has been a tendency among Jewish organizations to readily embrace anything that "parades under the banner of reform," said Baum, whose organization has not taken a position on campaign finance reform.

He argued that groups have to be "circumspect" and "careful" about which aspects of reform to support.

The debate over campaign finance reform, meanwhile, has at times taken on a caustic edge, with both sides accusing the other of staking out positions that endanger Jewish interests.

J.J. Goldberg, journalist and author of "Jewish Power: Inside the American Jewish Establishment," believes that Jewish PAC officials "are doing the whole community a disservice" by taking "the narrowest Jewish self-interest and pitting it against the interest of the rest of the world."

Jewish PAC officials, for their part, insist that the entire Jewish community - not just the pro-Israel PAC community - has a stake in the status quo.

"Congress recognizes the political power of the Jewish community - a lot of it through political donations and campaign assistance - and they associate it strongly with being pro-Israel," said Brooks of NATPAC.

"If that hook is taken away, it's going to have a significant effect on most pro-Israel organizations."

For now, however, Jewish reform advocates appear willing to risk diminished political influence. They say the community has more to gain by pursuing the common good than it does by tying itself to the pro-Israel PACs and system that has engendered distrust and alienation.

"One of the reasons we've thrived in the last two generations is that we've been perceived as being part of the solution and not the problem," Goldberg said.

Bookbinder agreed that the Jewish community stands to benefit by siding with reformers and helping to clean up the system.

"What is in the public interest is in the Jewish interest. That's our strength - that we can make these twin contentions," he said.

Whatever the result of reform efforts, most Jewish observers remain confident in the ability of the American Jewish community to use its energy and imagination to effectively assert its interests under a new system.

They point to the community's success in maintaining its influence after the last major reform legislation was enacted 22 years ago following Watergate.

"We learned to adapt," Goldberg said. "We always do."





Campaign finance reform displays rift among Jews

By Daniel Kurtzman

WASHINGTON, (JTA) - When Congress returns to work in January, the push to revamp the nation's campaign finance laws will illuminate a profound rift in the Jewish community.

The clamor for reform has already prompted contentious debate within the community about the nature of Jewish political influence and the role Jewish political giving plays in the political process.

In the wake of this year's presidential and congressional election campaigns - in which more than $1.8 billion was raised - advocates of reform are hoping to seize on growing disenchantment with the current political money-raising system and push legislation through Congress early next year.

On one side of the issue in the Jewish world are political action committee officials and some activists who lobby Capitol Hill for pro-Israel and other Jewish interests. They see campaign finance reform as political poison that threatens to undermine the historic influence of American Jews in Washington.

Jewish reform opponents assert that the Jewish community has long benefited from the current system, wielding influence that is disproportionate to its numbers.

On the other side of the debate sits most of the Jewish organizational world and many American Jews at large, among whom campaign finance reform appears to have clear support.

While recognizing that Jews have worked successfully under the current system to promote the community's interests, Jewish reform advocates point to what they see as an overriding need to clean up the system and restore faith in government.

"Those are principles that the Jewish community believes in and should be asserting no matter what the short-term implications might be," said Rabbi David Saperstein, director of the Religious Action Center of Reform Judaism and one of the community's most outspoken proponent of reform.

Opponents counter that efforts to curb special interests will disproportionately harm Jewish interests. Jews, they say, have a vested interest in maintaining the current system, which they believe has afforded Jews a tremendous advantage over the years.

"Let's face it; we're less than 2 percent of the population. The way we've made ourselves become a force is that we've become much more active and sophisticated in utilizing all the legal aspects of the campaign process," said Chuck Brooks, executive director of National PAC, the largest of the more than 30 pro-Israel political action committees active

- Torah, meaning shared commitments to Jewish learning and obligations;
- Am Yisrael, meaning a commitment to the notion of Jewish peoplehood;
- Klal Yisrael, meaning a community of Jews committed to a pluralism of religious expressions;
- Covenant, meaning "strong, visible religious boundaries between Jews and non-Jews";
- Outreach to moderately affiliated Jews rather than to "those who have strayed furthest from Judaism" for fear of "siphoning off funds urgently needed to strengthen Jewish life at its core."

Among those who signed on the statement were sociologists Steven Cohen and Samuel Heilman; Conservative Rabbis Nina Beth Cardin and William Lebeau, and historians Jack Wertheimer, Deborah Lipstadt, Paula Hyman and Ruth Wisse.

Some of those gathered at the AJCommittee criticized their approach as elitist and exclusionary.

Deborah Dash Moore, a professor of religion at Vassar College, castigated the "self-appointed gatekeepers with their penchant for drawing boundaries and setting up barriers" for proposing a "theological straitjacket" that she, as a Reconstructionist Jew, could not accept theologically, and that she, as someone married to a non-Jew, could not accept sociologically.

"Why are you so obsessed with boundaries?" she said.

Her son, Mik Moore who attended in his capacity as national director of the Jewish Student Press Service, also spoke of how meaningful it was for him that his father, a non-Jew, as well as his mother, was allowed to be with him on the bimah at his Bar Mitzvah.

Many speakers made it clear how painful and personal an issue intermarriage is.

Helene Berger, a lay leader who has worked for the Council of Jewish Federation, among other groups, spoke with great pathos about raising her daughter in a home where commitment to Jewish values was part of the air they breathed. Although her daughter as a child and young adult was deeply involved in Jewish activities, she fell in love and married a non-Jewish man.

"For the Jewish community to say we have to spend our money elsewhere is turning their back on a person like my daughter. I am looking for the Jewish community, which I have served with joy all my life, to be there for my daughter," she said with tears in her eyes.

When Lynn Korda Kroll, a lay leader who chaired CJF's National Task Force on Jewish Continuity, which issued its report in 1995, asked how many in the room had intermarried family members at their Passover seder table, at least two-thirds of the people present - all of them deeply committed Jews - raised their hands.

Even some of those people, though, criticized an approach that, needing to find a lowest common denominator to make "marginal" Jews and the intermarried feel comfortable, makes it impossible for a rabbi to say from the pulpit t6hat intermarriage is not a Jewish value, or to condemn the practice of Jews having Christmas trees for the sake of their non-Jewish spouse.

"There's potential for a cultural transformation," Bayme said in a later interview. "It's unfortunate that in our well-intentioned efforts to make people comfortable, we make it impossible to discourage mixed marriage."

"Either Jewish continuity rests upon distinctive Jewish teachings or it risks becoming so diluted as to be meaningless," he said.

Many participants suggested that there might need to be a communal policy approach toward outreach and intermarriage - particularly when it comes to resource allocation and communal activity - that is different from how people and synagogues handle the issues.

While arriving at consensus worked well when the organized Jewish community needed to hammer out strategy dealing with anti-Semitism or the rescue of Jews in crisis-ridden countries, it quickly became clear at the symposium that such an approach does not work on this issue.

The conclusion seemed to be that there is no wide agreement on one particular approach to the "continuity crisis."

What did become clear was that different parts of the Jewish community use a multiplicity of approaches and that, no matter what any group of intellectuals says, different strategies will continue to be employed by religious movements and groups that have different perspectives.

In reality, even a single federation of religious movement or synagogue generally uses different approaches to reach different audiences.

For example, at an increasing number of synagogues, worship and classes presuming a certain level of knowledge and observance are available to Jews who are already engaged in Jewish life. For Jews who are not and for non-Jewish spouses, there are basic introductions to Judaism and to Shabbat services.

Several participants said the focus of the entire discussion was wrong: "We have spent all day in the heart of periphery," said Leonard Fein, director of social action at the Reform movement's Union of American Hebrew Congregations.

"I don't think intermarriage is the principal reason for the depletion of our numbers." Fein said. "It's boredom."

David Arnow, a vice president of UJA-Federation of Jewish Philanthropies of New York, agreed.

"The critical issue we should be asking ourselves," he said, "is what do we have to offer people that they will find valuable?"

Pondering U.S. Jewry's future: How will the community look?

By Debra Nussbaum Cohen

NEW YORK, Dec. 10 (JTA) - What will America's Jewish community look like two generations from now?

Will the group of people calling themselves Jews be smaller, more cohesive and intensively engaged in observance and learning than it is now? Or will it be broad and inclusive of a wide range or practices, policies and subpopulations, perhaps even some not considered Jewish by others?

Or will the Jewish community consist of some combination of both?

In the midst of an exciting, creative period, the American Jewish community is also at a threshold as the results of the seminal 1990 National Jewish Population Study begin to sink in. The study found a 52 percent rate of intermarriage and low levels of Jewish observance and affiliation.

Trepidation about the future was clear at a recent daylong symposium where 120 of the Jewish community's most influential opinion - and policy - makers argued the merits and flaws of two divergent approaches to the crises of intermarriage and disengagement from Jewish life.

At issue are the millions of dollars - no one knows exactly how many - that Jewish federations across the continent are now devoting to "Jewish continuity," and how that money will continue to be spent.

In the view of some, the right approach is to focus on "in-reach" to Jews on the cusp of engagement, to draw them in to stimulating, challenging synagogues and schools that have clear rules for membership, or expectations of behavior, and help them become more literate, passionate Jews.

Those with this view say it is of little use to use scant funds to try to save those who already have checked out almost completely from identifying as Jews. This camp also believes that the boundaries of what is and is not acceptable Jewish behavior - even from a pluralistic point of view - must be clearer if Jews are to remain a distinct people and not simply meld into Christian America.

In the view of others, it is equally as important to focus on "outreach."

Recognizing that more than half of Jews marrying today have non-Jewish partners, this group emphasizes the importance of creating welcoming communities whose doors are wide open - with the hope that these Jews will walk through and bring with them their non-Jewish spouses and children, with the goal of helping them become engaged Jews.

This camp holds that it is important to offer opportunities for growth to the Jewishly engaged, but that the only way to build a Jewish community that will sustain itself for future generation is to adapt to the existing realities and make the Jewish community's boundaries more permeable so that people feel as comfortable coming in as they seem to feel going out.



The "Consultation on Strategies to Secure Jewish Continuity," convened Dec. 5 by the American Jewish Committee at its headquarters here, brought together for debate sociologists, historians, educators, organizational and outreach professionals, and rabbis and other leaders from each of Judaism's four major movements.

Participants used a policy statement, signed in August by Steven Bayme, director of the AJC's department of communal affairs and 19 others, as their jumping-off point.

"In a well-intentioned effort at inclusivity, some in the Jewish community seem all too willing to sacrifice distinctive Judaic values and teachings," they wrote in their "Statement on Jewish Continuity."

"American Jews, integrated into American society and full participants in its activities, as increasing not a people apart."

"As boundaries blur, inclusivity runs the risk of degenerating into a vague universalism that is Jewishly incoherent'; for example, non-Jews receiving aliyot," that is, being called upon to bless the Torah as it is read. Some Reform and Reconstructionist congregations allow non-Jewish spouses or relatives this honor.

The statement's signatories urge the adoption of five values termed "fundamental" to the future of the Jewish community:

Continued from previous page

ourselves. I address them as human beings who are created in the image of God and who have much to learn from Judaism's wisdom, ethics and spirituality. And we have much to contribute to the advancement of Judaism.

From the perspective of Judaism, it is no less a mitzvah to cultivate and embrace Ruth the Moabite than it is to increase the loyalty and knowledge of Boaz. Therefore, to speak of wasting our time and energy to convert "them" as opposed to elevating "us and ours" introduces an invidious comparison — unless, of course, the counter-argument is based on the notion that "blood is thicker than water." But this only brings to surface the subterranean xenophobia that, in no small part, lies behind much of the opposition to outreach, especially to the unchurched non-Jew.

I have heard it whispered out loud by people who ought to know better that Judaism is a matter of birth exclusively and that the non-Jew is incontrovertibly unconvertible. In the vulgar parlance of so many, *"a shiksa bleibt a shiksa un a goy bleibt a goy."* This vicious metaphysical *biologism* is felt by too many of our native born and is experienced by too many converts or about-to-become Jews. They ask of me repeatedly: "Rabbi, I'm not worried about the Beth Din or the mikvah or the circumcision. But I am worried whether I will be accepted."

The outer mission of outreach complements an inner mission to educate ourselves as to the true character of Judaism and to dispel the vicious notion that Judaism is an elitist, exclusivist private club, open only to Jews who can enter only via the Jewish ovum.

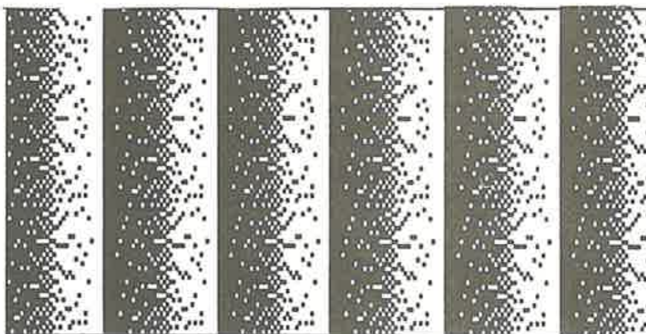
Outreach may remind Jews who live in a falsely insulated circle that it is the book of Ruth, not the book of Ezra, that our rabbinic sages chose to be read on the festival of revelation — Shavuot. It is Ruth, the Moabite, who converted to Judaism. It is a Moabite (the great-grandmother of King David) who, according to the book of Deuteronomy, "shall not enter the assembly of the Lord."

Outreach is additionally important in overcoming those xenophobic sources within our own tradition that insinuate a metaphysical biologism which distinguishes Jewish souls from the souls of the nations of the world, the latter of which emanate from unclean husks that contain no good forever. Accordingly, no other nation beside Israel knows the true meaning of the Tetragrammaton, the meaning of God.

Outreach may help cleanse the accretions of prejudice that have distorted the ethical character of Judaism and that must be scraped from the spiritual body of Judaism. The *"ger"* is our mirror. We have only to look at the "ger" to discover that the stranger is us. It will provide a shock of recognition that holds the promise of Jewish renewal. To reach in, we must reach out, and to reach out, we will have to reach in. Reaching in, in order to reach out is a double blessing. The "ger," the stranger, whom we are mandated to love 36 times in the Bible, needs a sustaining personal Jewish environment. Jews need Jews to be Jewish. The "ger" needs Jews to become Jewish. The sincere outreach to the unchurched without ulterior motive or subterfuge touches the nerve of Jewish meaning and purpose.

It is not paradoxical that reaching out to the unchurched will touch the unsynagogued as well. Inreach and outreach are twin ambitions. ■

Harold M. Schulweis is the rabbi at Valley Beth Shalom in Encino.



Judaism's Twin Ambitions

By Rabbi Harold M. Schulweis

I am perplexed by the tortuous arguments that have managed to twist the so called inreach-outreach debate into hard, disjunctive options. I myself have announced and implemented a public outreach program for the unchurched and persons of other faiths who are discontent with their inherited traditions and are searching for alternative faiths (including Judaism) that are more compatible with their intellectual convictions and spiritual yearnings.

Have I lessened my energies toward my own congregants, including the "seventh-day absentists," or softened the standards and programs of the synagogue for the marginal Jews?

To the contrary, when I explained on *halachic* and historical grounds the *mitzvah* of conversion to Judaism, a substantial number of members of the board of directors and the congregation volunteered to serve on our Keruv Commission. They have been Jewishly energized by the prospect of informing and embracing the seekers. Outreach is no conflict to inreach. They are complementary. Outreach has stimulated inreach.

Those who seriously investigate Judaism and contemplate becoming Jews by choice — and they are more



Rabbi Harold Schulweis

numerous than we might think — come with questions that stimulate responses from the Keruv mentors.

There is no better way to learn than to teach, and no better way to raise Jewish self-awareness than to learn how to answer the real questions of persons who seek identification with Jews and Judaism.

The questions that these potential Jews-by-choice ask are far closer to the questions that our children and grandchildren ask, either openly or *sub voce*. They are not only the "how" questions of ritual practice but the "why" questions of purpose. They want to know whether Judaism has something to say to them and to the world that is of superordinate importance. They want to know "why" Judaism or "why" be Jewish?

Educating and persuading the serious non-Jew is indistinguishable from the task of persuading and satisfying the spiritual needs of ourselves and our progeny. The stranger in our midst is not one who comes from without but includes the native born within. Outreach and inreach are two sides of the same coin. In our open and free society, we are all, de facto, Jews by choice. Opening the doors of the synagogue to non-Jewish seekers will only intensify our own programs, challenge us genetic Jews to become aware of our unearned patrimony, and stimulate us to think and articulate, with knowledge and pride, the meaning of our Jewishness.

One board member who was anxious to join the Keruv Commission and its instructions put it this way: "Rabbi, this is important not only because I want to know how to answer the potential convert but because I want to know how to answer my own college children."

I myself do not see outreach as an attempt to stem the hemorrhaging of our Jewish population. I do not see the non-Jewish seekers as replacements for our Holocaust losses or as surrogates to bolster our demographic figures, brought low by our inability to reproduce

Continued on the following page



کیترینگ گلت کاشر **شادی**

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست

اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با کیترینگ گلت‌کاشر **شادی** از آنان پذیرائی نمایید.



اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید کیترینگ گلت کاشر **شادی** را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰)۶۵۹-۵۹۸۲ عضو ۸۰ ایرانیان پیجر: (۳۱۰)۵۸۸-۸۸۸۵

فکس: (۳۱۰)۳۶۰-۰۱۳۸

Behrooz Zinati, D.D.S.

Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما...



دکتـــر زینتـــی





دکتر بهروز زینتی...ارتودنتیست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبایی فک و صورت

نوجوانان، جوانان و بزرگسالان

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652-2010
Beverly Hills

قبول اکثر بیمه‌ها

(818) 986-8669
Encino

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, Ca 90211

مطب در انسینو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, Ca 91436

International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212



